



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه سلسله (توجه) سوره القافلون (مؤلف

مترجم مصعب الدین المصیب احمد بن محمد الحنبلئ

موضوع

شماره قفسه ۶۵۹۱

۸۷۴۳

مهره کتابخانه ایران

شماره ثبت کتاب

۷۷۵۲۸

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۶۵۹۱

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 2

مکتب لفظی

تاریخ کتبی

شماره ۵۲۱۵



۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22



خطی

۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمدی که صافی و مستقیم و در راه سعادت و شکر می که مقار
 شفا ی مزاج علیل عباد باشد نثار بارگاه تبارک که منزه
 و برکات عالم علوی و خاکدان مصلی بابت برگزین
 از مکن خفا بصحرائ ظهور آورد و طبایع حسیه
 از روی قانون عدالت بایکدیگر امتزاج داد و وصفت
 سازگاری کرامت فرمود مقتدری که از هر دو کوه شریف
 و خسیس نوع انسان را که علی الاطلاق اشرف آفرینش و الطیف
 کارخانه پندش است بحلیه ایجاد و اختراع اختراع
 و بجامه تقدیر زمین جوده زپای او را بقیم نقد
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ بکشد و در حال
 تقویر و لطف ترکیب برهان و صورت که همرد قیامت
 اللَّهُ أَشَدُّ حَاقِقِينَ و صلوات صلوات نامی و تحف
 تحیات زایکات بر مرقد اقدس و مشهد مقدس سرور
 که بین انفس مایوش علیان پنهان صلاحت از طاعت جلاله
 و سرمد غیارت خلاص یافته بسرحد شهرستان معرفت و سلا

رسیده اند یعنی حضرت سید انبیا و سندا صفیاشهریار
 دیار مشرق و مغرب پادشاه ممالک بطحا و یزید شمع محراب
 امامت صدر پیرگاه قرب و کرامت طیب حادث
 پماران نگاه دلیل صادق پیداران محراب مصطفی
 محمد رسول الله که مبدأ فطرت نورچین مبارکش در نظر
 عقل آمده اول ما خلق الله نوری و انتهای نبوت ظهور
 دعوت کریمش بود که وَلَئِنْ كُنَّ رُسُلٌ مِنَ اللَّهِ وَخَاءُ النَّبِيِّينَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَثِيرًا **اما بعد** از حمد باری تعالی
 و درود بر مصطفی علیه الصلوة و السلام چنین گوید با قدر
 این معرفت حکمی و جامع کلمات طبی فقیه حقیق قطب الطیب
 وَقَفَّه اللَّهُ تَعَالَى بِمَا تَمَنَّاهُ وَجَعَلَ حَقْبَاهُ خَيْرًا مِنْ دُنْيَاهُ
 که چون خاطر خطیر و خمیر نیر آفتاب تا شرا علی جناب حکیم
 ایاب قضیلت انساب امیر اعظم اعدا کرم جامع کمال
 و حکم مظهر الطاف ربانی مظهر آیات سبحانی را ستم آرام
 جلالت شرفی ناظم مناظم ایالت و سروری مرقیاریات
 عزت و غرات کافی مهمات سلاک طریقتی حقیقت
 بتائیدات الهی مخصوص بعنایات پادشاهی امیر نظام
 اللدین احمد سهیلی ندیم الله تعالی علو مناقبه و سمو مناقبه
 با صفا و اسماق قواعط و مسائل حکمت راعب و مائل تو
 مختصر موجد که سنج قانون بود بر قواعدان و قوفی تمام
 دارد و مشهور و مشدا و لست بالفاظ فارسی باندک

Handwritten marginal notes in the top left corner of the right page, including phrases like "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" and other religious or scholarly text.

Handwritten marginal notes in the bottom left corner of the right page, including names and dates such as "در روز پنجشنبه ۱۲۰۰" and "در روز پنجشنبه ۱۲۰۰".

Handwritten marginal notes in the top left corner of the left page, including phrases like "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" and other religious or scholarly text.

Handwritten marginal notes in the top right corner of the left page, including phrases like "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" and other religious or scholarly text.

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of the left page, including names and dates such as "در روز پنجشنبه ۱۲۰۰" and "در روز پنجشنبه ۱۲۰۰".



تغییرات بکردم و بنام نای و القاب کرامی آنحضرت فرمود
 و بر ساله سهیلیه در طب موسوم کردم رجا و اثن و
 صادق که مستحسن در باب دانش و اصحاب پیش کرد
 ملتس از مکارم اخلاق اسل تمیز و استعداد آنکه اگر بر سر
 مطلع کردند در اصلاح آن کوشند و ذیل عفو بر آن
 ویر الله العصمه و التوفیق و مؤیدهای لا سواء الطریق
 این رساله مشتملست بر مقدمه و سفت جمله **مقدمه**
 در تعریف علم طبقا و موضع آن جمله **اول**
پیان قاعدیاء علی طبعا این مشتملست
 بر چهار باب **باب اول** مشتملست بر سفت **فصل اول**
 در بیان ارکان **فصل ۲** در بیان مزاج **فصل ۳** در بیان
 اخلاط **فصل ۴** در بیان اعضا **فصل ۵** در بیان ارواح
فصل ۶ در بیان قوتها **فصل ۷** در بیان افعال
باب دوم از جمله اول در بیان
 و مرض و حاله ثالثه و این باب مشتملست بر شش **فصل**
فصل اول در تعریف سحت و مرض و حاله ثالثه **فصل ۲**
 در مرصهها ترکیب **فصل ۳** در تفریق اتصال **فصل ۴**
 در مرصهها مرکب **فصل ۵** در نام مرصهها **فصل ۶**
 در وقتها مرصهها **باب سیم**
 از جمله اول در بیان سببها مرض و این باب مشتملست
 بر سه **فصل اول** در بیان سبب **فصل ۲** در بیان

آب و خاک و خشکی آتش و خاک بتری سوا آب و سردی
 آب و خاک بکرمی آتش و هوا بجلدی که گرمی و سردی و خشکی
 و تری اینها را اثری نه ای جمله پیش نماید و از مجموع که بهم
 جمع شوند حالتی و کیفیتنی حاصل شود که شبیه باشد
 بکرمی و خشکی آتش و گرمی و تری سوا و سردی و تری آب و سردی
 و خشکی خاک آن کیفیت را مزاج گویند و این مزاج نه قسم است
 معتدل و غیر معتدل اما این معتدل معتدل حقیقی نباشد
 بسبب آنکه معتدل حقیقی وجود ندارد و این معتدل که ما
 میخوانیم وجود دارد در خارج و این معتدل در قسمت آ
 و معتدل در قسمت آنست که شخصی در نوعی بر مزاجی مخلوق
 شود که جمیع افعال آن شخص بحسب مقتضی آن نوع بر وجه
 اکمل باشد و این مزاج قریبست باعتدال حقیقی حد از
 سایر افراد انسان فیکف که از افراد انسان باشد بسبب
 آنکه نوع انسان در مزاج اقرب است باعتدال حقیقی از
 غیر انسان و این چنین شخص غریب الوجود باشد جوهره کالات
 انسانی او در غایت کمال باشد و غیر معتدل سست است
 چهار مفرد گرم و سرد و خشک و تر و چهار مرکب گرم و تر
 گرم و خشک سرد و تر سرد و خشک و اعدله مزاجها مزاج
 انسانست و اعدله صنفها آنها اند که در خط استوا باشند
 مد سبب شیخ ابو علی سینا پس از آن اعدله صنفها دیگر ساکنان
 اقلیم چهارم و جوانان در مزاج اعدله انداز پیران و صبیان

مزاج ایشان در تری زیاده است از جوانان و مزاج کحل و پیر سرخ
و خشک است و در اعضاء بدن انسانی جلد انمله که سرانگشت است
اعتدالست خاصه انمله سبابه پس زان جلد انگشتها و گرم ترین
اعضاد است پس بجزک پس زان گوشه سردترین اعضا استخوان
پس زان غضروف پس باطن پس عصب پس نخاع پس مغز سردتر
ترین اعضا فربهی است پس پیه پس گوشت پس دماغ پس نخاع
و خشک ترین اعضا سوری است پس استخوان پس غضروف
پس باطن پس عصب **فصل ششم** در بیان اخلاط خلطها جهات
بهترین خلطها خوشتر است گرم و تر است فایده او آنست که غلبه
بدن میشود و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد خون طبیعی آنست
که سرخ باشد بزرگ جگر و بوی بد نداشته باشد و شیرین و قوام
با اعتدال داشته باشد و غیر طبیعی آنست که این چهار اعتدال
بایکی ازین چهار صفت درو نباشد دویم بلغم است و آن سرد
و تر است فایده او آنست که سر وقت که خون در بدن کم شود
بلغم خون شود و غذای بدن شود از آن سبب است که همراه خون
بلغم خون شود و در بدن اثر نکند و فایده دیگر آنست که اعضا را
دائم با اعتدال نگاه دارد و تر تا خشکی که از جهه حرکتی غیر
حرکت پیدا شود در بدن اثر نکند فایده دیگر آنست که در غذای
دماغ با خون مخلط میشود و با اعتدالی آید تا غذای دماغ
تواند شود چون سرد و تر است و بلغم طبیعی و غیر طبیعی می باشد
طبیعی آنست که نزدیک باشد که خون تواند شد و غیر طبیعی آنست

که او را طعم ناسد آنرا مسیح میگویند و آن در غایت خشکی باشد
یا آنست که شود با سبب غلظت صغرا و آن گرم و خشک است
یا آنست که ترش باشد و آن سرد و خشک است یا آنست که زنجبیل
که آنرا عفتص گویند و آن سرد و خشک است یا آنست که بسیار ترش
باشد و آنرا بلغم مای گویند یا آنست که غلیظ باشد آنرا جوی
گویند یا آنست که قوام او مختلف باشد آنرا غلظتی گویند سیو
صغراست و او گرم و خشکست فایده او آنست که خون را
لطیف سازد تا خون در اعضا نفوذ تواند کرد فایده دیگر آنست
که چون مخلط میشود تا خون غدها شش تواند شد فایده دیگر
آنست که از بوقت حاجت از زنده قدری برود و می ریزد
و روده را از ثقل و بلغم می شوید و چون حده دارد روده را
آگاه می سازد بر دفع کردن ثقل و آن طبیعی و غیر طبیعی می
طبیعی آنست که سرخ باشد مایل بر زردی و سببش قویتر باشد
و غیر طبیعی اگر مخلط به بلغم باشد آنرا مخی گویند و اگر مخلط به
بلغم باشد آنرا مرقه صغرا گویند و اگر بسودای سوخته مخلط
باشد آنرا صغرا محرقه گویند اگر بخورد در نفس خود سوزنده
شود کراتی خوانند و زنگاری اما زنجاری قوی است شبیه
بهر است در صغرا چهارم سوداست و آن سرد و خشکست
فایده او آنست که خون را متانده و غلظت میدهد و در غذای
استخوان چون مخلط می شود تا غذای استخوان تواند شد
چون مزاج استخوان سرد و خشک است فایده دیگر آنست که

برقت حاجت قلدی از سر سینه بردسان معدن میرزد تا
آگاه سازد بر کرسنگی و ستمق را در حقی که می آورد و آن طبیعی
و غیر طبیعی می باشد و سودای طبیعی دردی خون طبیعی است
و سودای غیر طبیعی سرخلط که سوخته باشد حتی سودا که سوخته
شد سودای غیر طبیعی است **فصل چهارم** در اعضا عضو آدمی
مرکب می باشد اما عضو چون استخوان و غضروف
و رباط و عصب و وتر و غشا و گوشت و فریبی و پیه و زرد
دکیست که از دل می روید و متحرکست و ورید دکیست که از جگر
می روید و حرکت ندارد مجموع این عضوها از منی حاصل میشود
مگر گوشت و فریبی و پیه که از جزو مایه خون حاصل میشود
و عضو مرکب روی می باشد و مرکب روی آنست که اول از اعضا
مفرد حاصل شد عضله که مرکب از رباط و عصب و گوشت
و غشا است رباط از استخوان می روید و ریشه ریشه می
پراکنند و ریشهها عصب بر ریشهها رباط متصل میشود چنانچه
نزدیک استخوان که رباط رسته است میرسد و در جانب
مخالف رستن رباط است ریشهها عصب و رباط هم متصل
میشود و بر هم چسب میشود آنرا فیتله و وتر میگویند و در میان
ریشهها عصب و رباط گوشت در می آید و بر کرد مجموع غشا
که بجز برده باشد میسپند این مرکب را عضله میگویند و فایده
این عضله آنست که عضو که استخوان در آنجا باشد خواستند
که حرکت کند عصب متشنج می شود و آن عضو حرکت می کند

در

ترکیب دو دم چون چشم که مرکب است از عضله و رگها و
پردهها و آبها و ترکیب سیم چون وجه و چهار دم چون
و از این عضوها مرکب رئیس می باشد که در غایت شرف
باشد باین معنی که معدن روح باشد و اصل قوه که ضرورت
و عضو رئیس بحسب بقاء شخص سه عضو است اول دل که
معدن روح و قوه حیوانی است و شرابان که از دل میرسد
روح را با قوه با اعضا میرساند دوم دماغ که روح و قوه ^{روح را} فکری
و عصب که از دماغ میرسد بقوه حساسه و قوه محرکه با اعضا
میرساند و سیم جگر است که مبداء روح و قوه طبیعی است
و ورید که از جگر میرسد روح را با قوه با اعضا می رساند
این سه بحسب بقاء شخص است اما در بقاء نوع یک عضو
دیگر رئیس است و آن انبیین است که ماده منی در آنجا باشد
و مجری منی آنرا بمستقر که رحم است می رساند تا فرزند تولد
کند و نوع باقی ماند **فصل پنجم** در روهاست روح حیوانی
که از لطیف خون حاصل میشود و آن گرم و تراست و روح
که قوی را بر میدارد و با اعضا میرساند و چنانچه قوت
سه باشد روح نیز سه قسم می باشد **فصل ششم**
در قوتهاست قوه سه نوع می باشد یکی قوه طبیعی که
در جگر حاصل میشود و این قوه متصرفه است از برای شخص
که در غذا تصرف میکند و این تصرف او در غذا یا از برای
بقاء شخص است آنرا غایبه میگویند یا از برای زیاده

منبع

کرد ایندن شخص باین غذا در قطر بنا او که عبارت از طول ^ص
 و عمق است بمقتضی که نوع آن شخص تقاضا کند آن قوه را
 نماید گویند و این قوه نماید دو قوه است یکی آنکه جدا میکند
 از خلطها که در بدن مخلط است ماده ^م مع و او هم بیای ساد
 هر جزوی را ازین ماده برای عضو خاص این قوه را مولد
 میگویند و قوه دیگر که سر جزو را که متباین شدن از برای عضو
 خاص شکل آن عضو میدهد جدا بخانه آن نوع تقاضا
 آن شکل میکند یا شکلی که قریب بآن نوع است آنرا قوه
 مصوره میگویند و قوه غاذیه را جار قوه است که خدمه
 او میکنند یکی قوه جاذبه که چیزی نافع که غذاست جذب
 میکند دوم ماسکه که این چیز را جندان نگاه میدارد
 در محل خورد سم قوه ماضیه که آن چیزها را میزد و قابل می
 سازد چهارم قوه دفعه که فضله که از آن چیز حاصل می
 شود دفع میکند و جاد کیفیت دیگر است که این چهار قوه
 را خدمت میکند چون حراره و برودت و پیوسته و رطوبه
 نوع دوم از قوتها قوه نفسانی است و این نفسانی حرکت
 و مدد که است اما قوه محرکه باعث بر حرکت می باشد که آنرا
 شوقیه میگویند آن شوقیه است که باعث بر حرکت می شود
 و این قوه شوقیه را دو قوه خدمه میکند شهوانیه و غضبیه
 و قوه دیگر از قوت محرکه فاعل بر حرکتی می باشد باین طریق که
 عضله را متشنج می سازد یعنی دردم می کشد پس و تر در

این عضو نفسانی است
 و از آن است که در
 روز یک باره میزند

می شود و عضو منبسط می شود اما قوه مدد که دو نوع است
 یکی آنکه چیزهای ظاهر را ادراک و احساس میکند دوم آنکه چیزی
 باطنی را احساس میکند بواسطه مدد که ظاهری که چیزهای ظاهر
 را ادراک میکند آن قوتها را احساس مدد که باطنی میگویند
 و مدد که امور ظاهری بخ است یکی قوه باصره و موضع از قوه
 تقاطع صلیبی است و عصب که از بطن اول دماغ میرود
 و آنچه از جانب راست بطن اول دماغ است بجهت راست
 می آید و آنچه از جانب چپ بجهت چپ می آید اما این دو عصب
 از آنجا که میرود میل میکنند تا بهم متصل شوند و این
 دو عصب بجهت می باشد که در آن جوف روح می آید در شکل
 این دو عصب میشود و ثقبه هردو عصب یکی میشود باز این
 این دو عصب آرام جدا میشود و آنچه از جانب راست می آید
 بجهت راست می آید و آنچه از جانب چپ می آید بجهت چپ می آید
 این محل که ثقبه هردو یکی میشود آنرا تقاطع صلیبی میگویند
 بسبب آنکه بعضی میگویند که عصب که از جانب راست می آید
 بدین خانه چپ میرود و آنچه از جانب چپ می آید بدین خانه
 راست میرود درین محل تقاطع میکنند هردو عصب ثقبه
 هردو یکی میشود و شان این بصراحت است که ادراک کند رنگها و
 شکلهارا ^{دوم} قوه سمع است از بطن اول دماغ دو عصب
 میرود وی آید تا ثقبه گوش که آنرا اصماخ میگویند و موضع
 قوه سمع این عصب است و از شان او ادراک کردن آوازهها

سیر قوت شمع است و موضع اود و عصب است که میرود از
 دماغ که این دو عصب مشابه سر پستان است می آید تا
 بالای خیشوم که سوراخ بینی است و از شان او ادراک کردن
 بویها است که با سوا مخلوط شدن و مستنشوق میشود چه نام
 قوت دوق است و موضع ^{آن} عصبی است که در سطح زبان است
 و این عصب از دماغ میرود و از شان او ادراک کردن
 طعمها است از شیرینی و ترشی و سردی و تیزی بجم قوت طس است
 آن قوت در جلد است و گوشت که در عصب باشد و از شان
 او ادراک کردن گرمی و سردی و سختی و نرمی است و امثال
 قوتها باطنی پنج است یکی حس مشترک است و محل او بطن اول است
 از بطن دماغ و این مشترک ادراک میکند بواسطه قوتها
 ظاهری که ادراک کرده باشد و بقوت ذکر که حیاست و محل او
 بطن اول دماغ است و بسیار در قوت ذکر و تم است و موضع
 آن بطن او سطلست از بطن دماغ و ادراک معنی که قوتها
 ظاهری است که در خیال سپرده شده و بجا فظه که خوانند
 و موضع حافظه بطن مؤخر دماغ است و بسیار در قوت ذکر
 متصرف است اگر این قوت متصرفه را عقل کار فرمایند او را
 گویند و عقل ادراک معقولات میکند و اگر او را و امیه کار
 فرمایند و خدمه و احمیه کند او را تخیل گویند چون تحقیق
 این معانی بتطویل می انجامد و این مختصر قابل تطویل بود
 از آن جهت در بیان و تصریح آن سعی کرده نشد نوع سیم

از قوتها قوت حیوانیست و منشاء او دلست و سر بیان که از دل
 میرود و باعضا درمی آید قوت حیوانی را باعضای رسانند
 و شان قوت حیوانی آنست که اعضا را معدوم میسازد
 که قوت نفسانی را قبول تواند کرد و فرح و غضب را منسوخ
 یا این قوت میدارند و محرک دل و سر این قوت حیوانیست
فصل مفتوح در بیان افعال مفرد می باشد و مرکب می باشد
 فعل مفرد آنست که بیک قوت تمام شود مثل جذب و دفع
 و فعل مرکب آنست که حاصل نشود مگر بدو قوت یا بیشتر مثل
 از دراد که چیزی بکل فرو بردنست و این فعل بقوت جاد
 مری و دافعه عضله است که بر بالای مری است و الله علم
باب دوم از جمله اول در بیان صحت و
 و مرض و حاله ثالثه صحت حالتی است مریدن را که بسبب
 ذات آن حالت جمیع فعلها بدن بر مقتضی طبیعت است
 از فعلها قوت طبیعی و حیوانی و نفسانی و مرض حالتی است
 مریدن را که بسبب ذات آن حالت جمیع افعال آفت دارد
 و حاله ثالثه که نه صحت باشد و نه مرض و این حاله ثالثه
 از چند حال بیرون نیست یکی آنکه جمیع فعلها در غایت کمال
 نباشد چنانچه حال پیران و طفلان و نواقه دوم آنست
 که بعضی فعلها آفت داشته باشد و بعضی صحیح باشد
 در دو عضو مثل آنکه یک چشم نداشته باشد یا آنست که
 صحت و مرض در یک عضو باشد در دو جنس که از هم

و مرض از این است
 و در تعریف صحت
 و مرض از این است

دور باشند چنانکه يك عضو مزاج او صحیح باشد و ترکیب
 با آفته مثل انف افطس و یادرد و جنس متقارب بهمین
 نزدیک باشد چنانچه خلقت او صحیح باشد و مقدار او
 چهار مثل عظم لسان یا در وقت باشد یعنی در وقت
 معین صحیح باشد و در وقتی دیگر منقضی و این حال کسی یا
 باشد که مزاج او مقتضی این حال باشد نه آنکه انتقال
 او را این حال باشد چنانچه مثلا کسی که مزاج او مقتضی
 این باشد که در زمستان صحیح باشد و تابستان می بین
 یا عکس و در جوانی صحیح باشد و در پیری مریض و مریض
 مفرد و مرکب می باشد مفرد آنست که اول بعضو
 متشابه الاجزاء عارض شود چون سوء مزاج و مریض
 مرکب آنکه مرکب عارض تواند شد بی آنکه بعضو مفرد
 عارض شود چون خلط عضو و آن مریض ترکیب است
 و اگر تواند که بعضو مفرد و مرکب عارض شود آن مریض را
 تفرق اتصال و انحلال فرد گویند چون قطع عضو **فصل**
دوم در امراض ترکیب امراض ترکیب چهارست امراض
 خلقت که در اصل فطرت مریض واقع شده باشد و آن
 مقدار و امراض عده و امراض وضع مریضها و خلق چهارست
 مریض شکل چون داس مسقط یعنی سرپهن و دریاچه
 که کوزیشت است دوم امراض مجاری و مجری جوف است
 در باطن عضو که چیزی در آن جوف میرود و این مریض

مجری باین باشد که کشاده باشد بیشتر از حال طبیعی چون
 انتشار یا شاک ترشد باشد آن حال چون شک شک
 مجری نفس یابند شده باشد چون مجری زهره که صفرا
 زهره در آن مجری برود و میریزد سیوم مریض تجویف و
 جوف فضائی باشد در باطن عضو که چیزی در آنجا ساکن
 شود و این جوف یا کشاده باشد زیاد از حال طبیعی
 چون کشاده شدن کیس انثیان که آنرا قیله میگویند
 یا شک ترشد یا شد مثل خورد شدن معد یا خالی
 شدن باشد مانند خالی شدن دل از خون در فرج مهلك
 یا بند شدن باشد چون سکه چهارم مریض سطح عضو
 که ملسا شده باشد مثل ملاسه معد و رحم که این دو
 خشن باید تا غذا و منی در و ساکن تواند بود و در سختی
 شش که ملسا باید تا مواد در و باساقی نفوذ تواند کرد
 و اما امراض مقدار بنیاده شدن عضو باشد یا بنقصان
 و هر يك ازین دو قسم خاص می باشد چون عظم لسان و فرد
 شدن حرقه و عام می باشد چون فریبی با فراط و لاغری و افراط
 و اما امراض عده یا بنیادتی باشد یا بنقصان و هر يك
 ازین طبیعی و غیر طبیعی می باشد آنچه زیاد است طبیعی
 چون شش انکشت و آنچه غیر طبیعی باشد چون گرم معد
 و آنچه کم شدن عضو باشد و طبیعی چون کسی را که دست
 نباشد مثلا و آنچه غیر طبیعی چون کسی که عضوی از او باکله

خورده شده باشد مثلاً و اما امراض وضع وضع عضو قفا
عمل میکند بطبع خود و تقاضاء مشارکت هم میکند مثلاً
عضوی که زایل شده از محل خود بجای دیگر خلغ آن عضو
از محل خود دور افتاد با عضو در محل خود حرکت کرد
اختیار چون رعشه یا حرکت می باید کرد آن عضو را که
ساکن است چون تخریج مفاصل و درین محل متمتع است که
عضو بجایب جار خود حرکت تواند کرد یا از جانب جار خود
بجانب دیگر حرکت تواند کرد **فصل ششم** در مرصهها
انصال نام مرض تفرق انصال مختلف می شود باعتبار
اختلاف محل تفرق که در جلد واقع شود خدش و سبب
و اگر در لحم تفرق شد جراحت میگویند و اگر جراحه کهنه
قرحه میگویند و تفرق که در استخوان و در غضروف باشد
کاسر و فاسخ می نامند اگر بر عرض واقع باشد و اگر در طول
واقع است صامع و عصبی و عروقی که در عرض باشد یا تر
و طولی را صامع و فوهات مسام که کشاده شود باقی میگویند
فصل چهارم در مرصهها مرکب مرض مرکب آنست که چند
جمع شده و از آن مجموع مرکب حالتی خاص پیدا شود که علاج
آن حالت مخالف علاج اجزاء آن حالت باشد چون ورم
که از سوء مزاج و تفرق انصال و مرض شکل حالتی حادث
شده که علاج آن مخالف علاج سوء مزاج و تفرق انصال و
مرض شکل است **فصل پنجم** در نامها مرض نام مرض باعتبار

نسبت است بشئی چون داء الاسد یا باعتبار محل مرض است
چون ذات الجنب یا باعتبار سبب است چون مرض سوداوی
یا باعتبار عرض است چون صرع هر مرض که مست اصلی می باشد
با عارضی اصلی آنست که سبب او مرض نباشد و عارضی
آنست که سبب او مرض باشد و فرق میان اصلی و عارضی
آنست که حال مرض عارضی مختلف شود باختلاف مرض اصلی
و در اصلی ضرب مقدم باشد **فصل ششم** در اوقات مرضها
هر مرض که متغیر میشود اگر زیاده شدن آن مرض ظاهر است
آن زمان از زمان اشده اد میگویند و زمانی که پیش از زیاده
شدن مرض است آنرا زمان ابتدا میگویند و زمانی که کم شدن
مرض ظاهر میشود آنرا زمان انحطاط میگویند و آنچه کم شدن
ظاهر نیست آنرا زمان انتقا میگویند **باب سیم**
از جمله اول و این باب مشتملست بر سه **فصل اول**
در بیان سبب سبب آنست که اولاً احداث کند حالتی را از
حالهتهای سه گانه بدن انسان یا آن حالت را که صحت است
نگاه دارد که آن سبب را حافظ صحت گویند و سبب دفع
می باشد ضروری و غیر ضروری که مضاد طبیعت نباشد
و سببی که ضد طبیعت باشد و سبب با دی باشد و آنست
که خارج بدن باشد چون خوف و مانند آن و سبب است
آنست که بواسطه احداث حالتی کند از حالتهای بدن انسان
چون امثلاً و سبب و اصل آنست که بی واسطه احداث کند

حالی را چون عقونہ خلط واللہ اعلم **فصل دوم** در بیماری
 ضروری و آن شش قسم است **قسم اول** سوانست که ملاقی محیط
 بدن است و ضروری به او آنست که با استشاق تعدیل روح
 میکند و مادام که سوا صاف است و چیزهایی که فاسد کنند
 سوا باشد با او مخلوط نباشد چون دود و بویهای بد و بخار
 و در گرمی و سردی باعتدال باشد نگاه دارند و حافظ روح
 و بدن است و اگر سوا متغیر شود حکم او نیز تغیر میکند و
 چیزی که تغیر هوا میکند طبعی می باشد چون تغیرات چهار
 فصل بهار و ما دمای که در زمستان ساکن بود و حاصل
 شد در حرکتی آورد و مرزها پیدا میکند و بهترین فصلهاست
 و موافق حیوان است که گرم و تراست و تابستان گرم خشکست
 و مرزها سوداوی و تب احداث میکند و زمستان که سرد
 و ترست نکام و ترله و مرزها بلغمی پیدا میشود **قسم دوم**
 در ماکول و مشروب است خوردن و آشامیدن از ضروریات است
 و هر چه خورده میشود اگر کیفیت اثر میکند آن چیز و آن
 چون زنجبیل و اگر ماده اثر میکند یعنی بدل ما تجلل میشود
 آن چیز غذاست چون کنده یا بخاصیت اثر میکند یعنی صورت
 آنرا ذوالخاصیت موافق میگویند چون پازهر یا مخالف میگویند
 چون زهر یا کیفیت و ماده عمل میکند آنرا
 سندا و نه یا بخاصیت و کیفیت و ماده اثر میکند
 چون سیدب و غذای غلیظ می باشد چون گوشت کاه و لطیف

می باشد چون گوشت مرغ و متوسط می باشد چون گوشت میش
 و هر یک از آنها صالح الکیوس می باشد یعنی خون و خلط نیش
 میدهند و فاسد الکیوس می باشد یعنی خلط بد میدهند
 یک غذای بسیار میدهند یا غذای کم و آب غذای شش **قسم ششم**
 حرکت و سکون بدنی است و حرکت سخت و ضعیف و بسیار و
 و اندک و زود زود و دیر دیری باشد اما حرکت زود زود قوی
 اندک بدن را گرم میکند و تحلیل کم می دهد و حرکت بسیار
 ضعیف تحلیل بسیار میدهد و بدن را بسیار گرم میکند
 و افراط حرکت و سکون بدن را سرد می سازد و سکون هضم را
 یاری میدهد و حرکت فضله و اخلاط دفع میکند **قسم هفتم**
 حرکت و سکون نفسانی است و حرکت نفس را لا زم میسوزد حرکت
 روح و میل روح یا بخارج است چون فرح و غضب یا بداخل
 چون غم و آن حرکت بخارج اندک اندک می باشد در خجالت و
 بهر جانب که روح میل کند آن جانب گرم خواهد شد و افراط
 روح بداخل و خارج مہلک است می باشد و افراط سکون بد
 را کوران و سرد می سازد **قسم هشتم** نوم و بقیظه است یعنی خواب
 و بیداری بیداری بجز که تشابه است و خواب بسکون مانده
قسم نهم حبس و استفرغ است حبس بسیار مورث قوی است
 و استفرغ بسیار بدن را خشک و ضعیف می سازد و قوه
 تحلیل می رود **فصل ششم** در تغیرات غیر طبیعی و غیر ضد
 طبیعت و آن پیشتر با سباب سماوی و ارضی می باشد اما

اسباب سماوی جمع شدن کوکب بر نوزست که موارا کرم میکند
 هر چند که در زمستان باشد و کسوف و خسوف موارا سرد
 می سازد اگر در تابستان باشد و سیبها ارضی اختلاف اقلیمها
 در سوا مثلا خط استوا با عدد ال است نزدیک شیخ النیس و اقلیم
 دوم و سیم کرمست و جادم با عدد ال و نجم و ششم سرد یا بسبب
 کوهها است سر شهری که کوه در شمال آن باشد باد شمال را منع
 و باد جنوب که کرم و ترست حبس کند و اگر در جنوب واقع شود
 خلاف آن باشد و کوه که در مغرب شهر واقع شود بهتر از آن است
 که در مشرق شهر واقع شود بسبب آنکه خورشید بلند واقع میشود
 و بغایت کرم شود و باد مغرب را نیز حبس کند و سبب دیگر
 آنکه شهرها که در میان مالد و کارد دریا واقع شود موارا در کوهی
 و سردی با عدد ال دارد و در تری افراط و شهری که در زمین
 تر و بوی التک واقع شود که آب ساکن و یکجا بسیار باشد
 موارا عفن و فاسد سازد و شهری که در زمین کرم واقع شود
 چون زمینگی که کوه ناک باشد موارا خشک سازد و کرم اما
 تغییرات هوا که ضد طبیعت است چون غرق شدن و زهر
 خوردن **باب چهارم** از جمله اول مشتمل بر
 پنج فصل در بیان علامت های صحت و مرض و علامت آنست
 که دلالت کند بر مزاج یا ترکیب بدن **فصل اول**
 در بیان علامت مزاجها و آن ده جنس است **اوله** ملنس است
 معتدل المزاج در آن وقت که موارا معتدل باشد اگر

مرد و عورت

لا ملنس در ملنس منفعل نشود مزاج ملنس معتدل باشد و اگر
 کرم میشود مزاج ملنس کرم باشد و اگر سرد شود سرد باشد
 و اگر خشک ادراک کند خشک باشد و اگر نرم یابد مزاج او
 تر باشد **دوم** کوشش است و فریبی بسیاری کوشش و پیروی
 دلیل تری مزاج است و عدم اینها دلیل خشکی مزاج و بسیاری
 لحم دلیل کرمی و تری مزاج است **سیم** موی است بسیاری
 موی و غلیظی و سیاهی و جعوده دلیل کرمی و خشکی مزاج است
 و ضد اینها دلیل سردی و تری **چهارم** زنگ بدن است
 سرخی روی و بدن دلیل غلبه خونسخت و کرمی مزاج و سفیدی
 دلیل سردی و غلبه بلغم است و سرخ و سفید دلیل اعتدال است
 و زردی دلیل غلبه صفرا و کرمی و قلت خون و کبودی دلیل
 سود و سردی است **پنجم** بنیه بدن است کشادگی سینه و
 ظهور رگها و عظم نبض و دست و پا و کشادگی عضلهها
 دلیل کرمی است و ضد اینها دلیل سردی است **ششم** انفعال
 زود منفعل شدن از کرمی دلیل کرمی است و از سردی دلیل
 سردی **هفتم** قلههاست فعل کامل چون قهقهه نفسانی بخکانه
 و قوی طبیعی چون هضم و غیره دلیل اعتدال است و فعل شش
 و فعل زود زود دلیل کرمی است **هشتم** خواب بسیار دلیل
 سردی و تری است و بیداری بسیار و عکس این و خواب با اعتدال
 دلیل اعتدال و صحه است **نهم** فضله است که از بدن
 دفع میشود خواه بول و براز و خواه عرق و غیره فضله که از

دلیل تری است
 و مزاج معتدل با بلبل

وجه دوم قوع حرکت است یعنی گرفتن حرکت لاسر و این حرکت قوی است یا متوسط یا ضعیف وجه سیم زمان حرکت است یا سریع است یا متوسط یا بطی وجه چهارم قوام آلت است و آن صلب است یا متوسط یا نرم وجه پنجم زمان سکون میان دو حرکت و آن متوازن است یا متوسط یا متفاوت وجه ششم سلسله است و این گرم است یا متوسط یا سرد وجه هفتم آنچه در اجوف آله است یا برست یا متوسط یا خالی وجه هشتم مساوی بودن است در جمیع حالات که گفته شد یا مختلف وجه نهم اشطام است که عمدتاً منظم باشد یا مختلف و نظام وجه دهم وزن است میان حرکت و سکون و آن جید الوزن است یا سبی الوزن یعنی وزن بد و این وزن سه صنف میشود مجاوز الوزن میگویند اگر بنفشه بی الوزن جن مانان باشد و مابین الوزن اگر وزن صبی مانند وزن پیرا باشد و خارج الوزن بنفشه باشد که مانند نباشد بوزن بنفشه صبی یا جوان یا پیر و این بنفشه بغایت بد باشد **قسم دوم** در سببها بنفشه چون معلوم شد که حاجت بد بنفشه با اعتدال آوردن روح است پس اگر احتیاج زیاد شود و آله که شریان مطایع باشد یعنی نرم و قوی قوی باشد بنفشه قوی باشد و اگر حاجت زیاد شود یا عظیم یا مربع شود و اگر حاجت با وراط شود بنفشه متواتر شود و اگر آلت صلب باشد بنفشه قوی تر شود یا ضعیف پس متواتر شود و اگر ضعیف باشد برابر شود

در اختلاف یا غیر اشطام

و ضعیف که از احتیاج باشد زیاد باشد از ضعف صلاحه بنفشه و بنفشه ضعیف میشود در زیر ماده غلظتی یا خلی اگر خند قوی باشد جابجاء در اول نوبت بت میشود و نرمی بنفشه بسبب رطوبه است و سبب پوست و در مجراها گاه باشد که بنفشه صلب است بسبب آنکه در دفع کردن بجهت بنفشه کشیده می شود و اختلاف از کوانی ماده است یا شدت ضعف و ضعف مفرد بسبب نظام وزن است قسم سوم در بیان اقسام بنفشه که نامها دارند بنفشه عظیم است که طویل و مشرف و عریض باشد و قصیر است که مصبر و ضیق و منقبض باشد بنفشه منشاری بنفشه باشد سریع متواتر صلب مختلف الاجزاد در مشرق و غور و تقدم و تاخر در صلاحه بنفشه موجی مشابه منشاری است درین صنفها مگر آنکه این او بیشتر است بنفشه دودی مشابه موجی است لکن ضعیف است بنفشه غلی مشابه دودی است اما تواتر و ضعف او بیشتر است ذنب الفاد بنفشه است که اول حرکت ضعیف کند و بعد از آن قوی تر تا بحد عظیم برسد یا از عظیم کرد اول تا بحد ضعیف برساند یا از ضعیف کرد تا بحد عظیم رساند یا از عظیم بحد ضعیف یا بد جابجاء بحد بحد رج از ضعیف عظیم آمدن و گاه باشد که در میان حرکت کردن بدان نظام که حرکت می کرده از عظیم بقصید یا عکس نظام را بگذارد و منقطع شود و این علامت بد است بنفشه مطرفی بنفشه است که بحد حرکت تمام نشود و در عقب آن

بجای سکون حرکتی دیگر کند و بعضی واقع در وسط آنست
 که بعد از حرکت که سکون متوقع است بجای آن حرکت کند یا حرکت
 که متوقع است سکون واقع شود **فصل چهارم** در بول است ماین
 فصل بر صفت قسم اول در بیان رنگ رنگ بول پنج نوع است اول
 اصفرست و آن پنج صنف باشد یکی تبخیری یعنی کاهی دلیل سردی
 دوم ارتجی دلیل اعتدال و صحت است ستم اشقر و زرد مائل
 بسرخ چهارم ناری پنجم اصغر تا صغ رنگ مشابه بشهر زعفران
 مجموع دلیل گرمی است برین ترتیب که گفته شد نوع دوم
 حمزه است و آن سه صنف است اول را اصعب میگویند
 سرخ ضعیف دوم وردی سرخ که زیاد باشد بر سرخی است
 ستم اقتم است سرخ با کورت مجموع دلیل خون است اما
 در افلیح و سوء القنیة کاهی باشد که بول خون می آید و آن
 از غلبه خون نیست می باید که طیب غلط نکند نوع سیم
 اخضرست یعنی سبز و این چهار صنف است فستقی و نیلیجی
 دلیل سردی است و کواشی و نجاری دلیل افراط حرارتست
 و احراق نوع چهارم اسودست رنگ سیاه بول اگر مایل
 بر زردی است و بوی تیز دارد دلیل غایب گرمی است و سقوط خلط
 و اگر مائل بکبودی است و عدم بوی دلیل سردی و انجماد و در
 بجران رنگ بول سیاه می باشد حکم ذکر دارد و گاه باشد که
 چیزی خورد که رنگ بول تغییر کند و بول سیاه شود چون
 شراب سیاه نوع پنجم سفید است و سفید حقیقی می باشد

چون سفیدی شیر که مانع بصر است دلیل غلبه بلغم سردی
 و در دق اعضا و پیه میگذارد و برین رنگ می آید و در پیله که
 منفرجه میشود بدین رنگ می آید حکم سردی ندارد و سفید
 شفاف می باشد که مانع بصر نیست و از افاض میگویند مجاز
 دلیل آنست که قوت تصرف نکند در بدن و خلط و دلیل
 عدم نفع است و گاه باشد که ستم باشد که چیزی که رنگ میدهد
 بول را مانع شدن قسم دوم در قوام بول است و قوت دلیل
 عدم نفع است خاصه در صیدان و بول غلیظ اگر بیشتر غلیظ
 تر بوده دلیل نفع است و الا عدم نفع قسم ستم بول صافی است
 و صفای بول دلیل نفع است و ساکن بودن خلطها و بول کدر
 دلیل عدم نفع است سبب آنکه در نفع قوام بول مساوی می باشد
 و دلیل ورم باطنی هم می باشد و دلیل ساقط شدن قوت ستم
 می باشد و بول کدر که شورین باشد دلیل درد سراسر است
 که حادث می شود یا سده باشد و بول کدر آنست که در رو
 اجزاء غلیظ باشد برنگ دیگر و برشان باشد و متمیز باشد
 از مایه و باصره و مانع باشد از نفوذ کردن قسم چهارم
 رانیج بول است بولی که بوی داشته باشد دلیل عقوبت است
 و ریش که در مجرای بول باشد اگر با وضیح باشد و عدم بوی بول
 دلیل سردی است و خام بودن خلط و دلیل سقوط قوت ستم
 می باشد و چون بوی بسیار نباشد دلیل اعتدال است قسم پنجم
 کف کردن بول است کف بسبب و بزرگ بودن چون حباب

دلالت بر ماده غلیظ میکند و در امراض کلی مندرج بطول است
 قسم ششم رسوب است و رسوب در بول اجزاء غلیظ
 متمیز چون دردی که از شراب حاصل می شود و در ته صراحی
 و نشیند و این رسوب در ته قارون می باشد و در وسط
 هم می باشد و بر بالای قارون نیز می باشد آنکه در ته قارون
 بهتر است پس آنکه در وسط قارون باشد که متعلق میگویند
 ازان آنکه در بالای قارون باشد عنان میگویند و رسوب
 محو آنست که سفید و نرم باشد و اجزای مساری یکدیگر باشند
 و چون حرکت کنند زود از هم جدا شوند و زود در ته قارون
 جمع شوند و رسوب اشقر و سیاه و کدر و نخالی که مانند سبوس
 و قشوری و خراطی و صفایحی بدست خاصه آنکه راسب باشد
 یعنی در ته قارون باشد پس ازان متعلق پس ازان عنان
 و عدم رسوب عدم نفخ است یا دلیل سدن یا دلیل عدم خلط
 و در تن درستی آن رسوب کم باشد خاصه لاغزان و مرغان
 قسم هفتم مقدار بولست بسیاری که نه از جهت شراب باشد
 که از تن اعضا است یا دلیل که از تن خلط جدا نموده در بجران
 می باشد در عقب بول سبکی و خفت و در که از تن اعضا
 و بول بهتر آنست که بسیار باشد و قله بول دلیل تحلیل ماده است
 و عدم رطوبت یا سدن و قله بول با عدم تحلیل مندرج باستسقاء
فصل نهم در برآست بسیاری بوی ورنک برآز دلیل
 گرمی است و بوی صفر و قله آن بوی خای و سردی است

و بیاض دلیل غلیظه بولم است و اگر سده در مجری زهره باشد برآ
 سفید بود و مندرج بقول است و برآز زرد که زرد است
 یا جریک باشد دلیل آنست که ورم در باطن بگشوده باشد و کما
 باشد که کفای که آسایش کنند و ریاضند ندارند و غذا بسیار
 میخورند زکھا مغذف با سنجون چرک و زرداب و زکھا
 دیگر که طبیعت با سهال دفع میکند و خفته تمام حاصل میشود
 و برآز سیاه حکم بول سیاه دارد و برآز کرافی اگر از احراق نبات
 دلیل سردی است و جموده حراره و قله برآز که از کرب بودن
 فاصله غذا نباشد دلیل حبس فضله است و مندرج بقول نج
 وارضعت دافعه نیز می باشد و بسیاری برآز دلیل ضعف
 ماضیه است یا سدن ماسار یقا یا عدم جذب اعضاء غذا
 یا ترکه که غذا را فاسد میکند و طبیعت دفع میکند و برآز نج
 دلیل خلط نج است یا ذوبان اعضا اگر با آن تن و تن
 قوی باشد و کف بسیار در برآز علامه تابد و غلیان برآزست
 و برآز خشک دلیل قبح و گرمی است خاصه در جگر که
 و کم آسایش آب و شرب و بهترین برآز آنست که زود
 پرون آید و سبک و اندک بادی باوی بود و معتدل القوام
 و بقدر و وقت باشد و قراقرنداشته باشد اما برآز که
 بوی بد و ورنک منکر باشد دلیل موت است و الله اعلم
جملة من در بیان علی طبیعت این
جملة مشتملست بر دو باب باب اول

ص ۲

در بیان بحفظ صحت و این مشتمل بر شش فصل **فصل اول**

در تدبیر ماکول و مشروب بدانکه بر طبیب نیست و ممکن نیست که جوانی و قوی نگاه دارد یا توان نگاه داشتن و پرو نیست که کسی را بر زمان در آن بر ماند منع موت خود کی تواند کرد بسبب آنکه کون شخص از رطوبه غریزی است که مقدار دست بمراد غریزی و حرارت غریزی که حیوان باوست و طبایع بدن است و دفع امراض نمیداد و میشود و در بدن دائم تصرف دارد به دفع اصلاح و اخلاط و سنگ نیست که حرارت در رطوبه غریزی تصرف دارد بقا دادن و اصلاح آن و چون رطوبت غریزی دائم متاثر میشود از حرارت قابلیت تحلیل یافتن رطوبه غریزی و قاعه شدن زود تر و پیشتر باشد و چون طبایع بدنست و دفع غذا او دهد روز بروز ضعیف شود و مضمع کمتر شود و بدل مایع کمتر شود و سر چند رطوبه پیشتر تحلیل مابد حرارت کمتر شود چون بقاء حرارت بقاء رطوبت است و چون مضمع ضعیف گشت فضله بسیار شود و آن نیز موجب قنای حراره شود و بدل مایع تحلیل به بدن نرسد تا بجای رسد که حرارت از دفع غذا باز ماند بقاء رطوبت و نفع حرارت و این است اجل طبیعی هر شخصی بحسب مزاج پس غایت فعل طبیب آنست که رطوبت غریزی را از تحلیل زیاد نگاه دارد اگر از خارج بدن بدی واقع نشود چون قتل و غرق شدن در آب و امثال آن و این بحفظ صحت نگاه داشته

و اعرفق

می شود با اعتدال آوردن سته ضروری و موایکی از سته ضروری است و فاضلترین سته است و گفته شد و تدبیر در خوردن آنها گفته شود پس باید که کسی که حفظ میکند صحت خود را نگاه دارد بهنای که شبیه باشد در کیفیت مزاج و این عنای حقیقی مرادست و عنای حقیقی آنست که بدل مایع تحلیل شود چیزی را که تحلیل یافته باشد و اگر خواهد مزاج را باز آورد با بجه فاضلترین در مزاج غذا یا دواء دهد که ضد مزاج باشد حافظ صحت باید که قناعت کند نان که باک باشد از شواب چون شیلیم و غیره و بر گوشت کوی سفند و بزغاله و بره و مایگان و طیه هیچ و در راج و کبک و شربت ملائم و از میوهها انجیر و انکور و خربز و خرمای مرکسانی را که معتاد است در بلاد ایشان و غذاء دوا نخورد مگر از بری اعتدال آوردن مزاج یا تعدیل غذا و از ادخال طعام و دراز کردن زمان خوردن و جمع کردن طعامها مختلف در یک وقت احتراز کند و غذاء لذیذ هاست است از غذاء غیر لذیذ و طعام بی تک شهنق را باطل کند و طعام شیرین شهوة را ضعیف سازد و خیر باشد بدن را خشک سازد پس باید که بی مزه را بسوزد با اعتدال آورد و شیرین را بترش و از اشتهای بقیه باقی گذارد و پرهیزد از خوردن رالاغ و قوی را ضعیف کند چنانچه در مرض تخلیط بد است صحیح را پرهیزد است الا ختماء

بصحرى كالخليط البين وتمعنا دعمل نماید اگر معتادا
وازان خلط بد حاصل میشود بد ریج کم کند و ترک
کند و غذاء صفراوی مزاج سرد و تر است و در موی سر
که غاذیه خون را کم سازد و بلغمی گرم و خشک و سودا و
را گرم و تر و کفند اندا سل تجر به که ماسی و شیر بهم خورد
که امراض بد احداث کند چون جدام و فالج و شیر باقی
حتی دوع با آش آلو نخورند و سرکه را با برنج و انکور در
کله و انار بر بالا هر سیه **فصل دوم** در تدبیر
آب جاه با آب جوی نخورند تا یکی پاک از معدن نکند رد
بهترین آنها آب جوی است خاصه که آب بسیار باشد و بر
خاک پاک گردد یا بر ریک و بجانب شمال رود و جوی
کشاده باشد و تیز رود و در رود و از بلندی بشیب رود
و بودن سبک باشد و تصور شود که آب شیرین است و پاک
آب بوقی خوردند که غذا بهضم در آید مگر کسی که معتاد باشد
در میان غذا یاد ردیل آن آب خورد اما گرم مزاج را هر وقت
که خواهد یا بداشامید و برناشتا و در عقب جماع و حمام و
و بر بالا میوهها خاصه بلغم خنجره بسیار بد است و بلغم
شور و لزج تشنگی می آورد و چون آب خورد خلط می
شود و آب بیشتر بلبلد و اگر تشنگی صبر کند بلغم نفع یابد
و تشنگی کم شود و علامت آنست که بجزیری شیرین گرم
چون عسل این تشنگی تسکین یابد بهترین شرابها

آنست که خوش طعم و خوش بوی و صاف و معتدل القوا
باشد و چون درین ماندفا شد نشود و رقیق لطیف تر
از غلیظ و زود مستی آورد اما زود تحلیل یابد و غلیظ
دیر مستی آورد و دیر ماند و بدن را زود فربه کند
شراب شیرین اما و نیم سده باشد و گرم مزاج و جوانرا
شراب سفید رقیق مفرج پیش از آشامیدن بد است
مناسبت و پیران زود قلیل المنج قوی با شامند
هر چند خواهند اما درین احکام اثری است بسیار
باشند که از شراب مفرج نیز متاثر و متضرر شوند کیف
که شراب قوی مزاج باشد و شراب بعد از آن که طعام
تند یک باشد که از معدن بگذرد خوردند و در میان
طعام و عقب طعام بدست مگر معتاد را و بعد از غذا
اگر اندکی خوردند معین بهضم باشد و تا سرد زیاد
می شود و رنک و بستره سرخ و تراب و حرکات بنشاط
و ذهن بسلا مت افراط نباشد اما چون خمیازه و
غشیان قوی شود و دماغ و بدن ثقیل ترک کند و
کند و شراب در قدح کوچک خوردن بهتر است صبر کردن
تا آن قدح بهضم شود و باید که مجلس شراب آراسته باشد
نظر فا وند ما و بویها خوش و مجویان و سماع و مطربان
و سرد خوش آید و خاطر از هم و غم پاک باشد و جامها
خوش رنگ مسرف و سر ترا سید و مجلس رفیع و کشاده

در تدبیر
آب جاه با آب جوی
نخورند تا یکی پاک
از معدن نکند رد
بهترین آنها آب جوی
است خاصه که آب بسیار
باشد و بر خاک پاک
گردد یا بر ریک و
جانب شمال رود و جوی
کشاده باشد و تیز
رود و در رود و از
بلندی بشیب رود و
بودن سبک باشد و
تصور شود که آب
شیرین است و پاک
آب بوقی خوردند که
غذا بهضم در آید
مگر کسی که معتاد
باشد در میان غذا
یاد ردیل آن آب
خورد اما گرم مزاج
را هر وقت که خواهد
یا بداشامید و بر
ناشتا و در عقب
جماع و حمام و بر
بالا میوهها خاصه
بلغم خنجره بسیار
بد است و بلغم شور
و لزج تشنگی می
آورد و چون آب
خورد خلط می شود
و آب بیشتر بلبلد
و اگر تشنگی صبر
کند بلغم نفع
یابد و تشنگی کم
شود و علامت آنست
که بجزیری شیرین
گرم چون عسل این
تشنگی تسکین یابد
بهترین شرابها

و تبرید آب روان و مطلوب حاضر از محبوب و غیره و نفع
 شراب نفسانی و بدنی می باشد اما نفسانی ممکن
 نیست که هیچ چیز مانند آن و نفع آن باشد مثل سرور و
 نشاط و قوه و شجاعت و از آله بخل و غم و فکر فاسد
 و نافع ترین چیزهاست هر ما لیغی را از برای آنکه و
 سودا را و ظن فاسد و خلق بد زایل کند و تصفیه ذهن
 کند بعمای که مانند ندارد و دماغ قوی زود مست نشود
 و قوه و ضعف دماغ را برود و در مست شدن بنوا
 دانست و اما نفع بدنی اگر چه ممکن است که بتراکیب
 حاصل شود عسرت مثل رنگ روی را روشن و برت
 ساختن و تقویت حواریه غیر تیر و ناعاش و و نفع رطوبتها
 دادن و از لایق آن و زایل کردن سردی و تقویت مسامها
 و تقویت مضم و لطیف کردن روح و پاک کردن بدن
 و نفع بلغم دادن و ادراک صفا و ترطیب بدن و تعدیل
 مزاج سوداوی و ضرر سودا را برکندن و پیرون بردن از
 بدن و تعلق بقوت طبیعی و حیوانی بیشتر دارد که به نفسانی
 و مداومت شراب دهن را فاسد سازد و عصب را مست
 کند و رعشه آورد و تشنج و بسیار باشد که بجایه مملوک
 سازد و شراب صرف خون را بسوزاند و دماغ و جگر را بد
 باشد و مصطارد و سنطار را آورد و مستی متعاقب
 ضرر بسیار دارد اما در مایه دو بار مست شدن ضرر

انقطاع از شراب که اولی است
 در مقام اول

ندارد اگر ممکن بود ترک نقل اولی است اما اگر مزاج را
 به و انا ترش و سیدب و امرو و زعفرور و قرص لیمو
 و زردک و حماض مناسب است و اگر گرمی بسیار باشد
 قرص کافور نقل سازد جانجه اصحاب دق میکنند
 و تر مزاج را شهدانه و زیتون و پیسته سور و مقربا دم
 سور نقل سازند و پنجاه مقربا دم پیش از شراب مستی
 دارد خاصه با دام تلخ و شراب جرب همین حکم دارد
 جوز طیب و عود و شیل و ورق القتب و زعفران مستی
 و بیخ و لفاح و شوکران مستی با فراط آورد و آنکه جوانا
 را شراب سفید مرفح دلالت میکند و پیران را شراب
 سرخ غلیظ **فصل سوم** در تدبیر حرکت و سکون بدن
 چون بقای بدن بدون غذا محالست و هر غذا که هست
 تمام غذای شوه البته از و فضله می ماند و بتدبیر آن فضله
 بسیار می شود و بکیفیت ضرر میرساند اگر گرم است بدن
 گرم میکند و اگر سرد است بدن را سردی سازد و گران میکند
 و عروق و مسامه را میگیرد و فضلهها عفن میشود و تبوی
 انواع مرضها احداث میکند و اگر سرانند فضله را بمسهل
 کنند بدن ضعیف شود و ماضیه از کار با زماند و خلط
 صالح نیز بمسهل دفع می شود و بدل به بدن نمی رسد پس
 حرکت کردن بهترین سببهاست بر دفع فضله بدن را
 گرم کند و فضله را از بدن منهد سازد و تحلیل دهد و بیخ

بدن سبک و پاک شود نشاط آورد و قوت قوی شود و
معدی و اعضا غا طلبید و عصب محکم گردد و از جمیع ^{جمله} اعضا
مادی و بعضی سادج ایمن باشد که حرکت با عدل و بوقت
باشد و هر عضو ریاضتی خاص دارد که بآن ریاضت قوت
گیرد ریاضت سینه آواز است که بتدریج بلند خواند و
سمع با آواز نواز خوش و جشم بقطرها بار یک احازنا و نظو
کردن در شکلهای خوب و سواری ریاضت تمام نیست
و از جمله ریاضتها که نفع بسیار دارد ذلك است اگر بوقت
درشت یا چیزی درشت ذلك کمتر رنگ را سبک کند
و غیره سازد اگر با قراط بنا شد و ذلك بجزی محکم بدن با
محکم سازد و ذلك نرم بدن را مست سازد و ذلك استعداد
و ذلك استعداد ذلك استعداد آنست که کسی ریاضت خواهد
کشید بدن را بدلك مستعدان ریاضت کند و ذلك استعداد
که کسی ریاضت کشید مثلا از سفر آمد و بدن کوفته و متلاطم
شد ذلك کمتر تا بقیة ماده را بتخلیل آورد **فصل چهارم**
در تدبیر نفوس و بقیة بهترین خوابها آنست که بعد از طعام
و قوز بودن نفع نباشد و معتدل و نیکو خواب غرق باشد و خواب
کردن اول بردست راست باید تا اگر اندک طعامی باشد بغير
معدی آید بعد از آن بردست چپ کشان معین بر هضم است
و خواب کردن بسیار دلیل املاک بدن است **فصل**
بجسم در تدبیر استفرغ و احتیاس اگر طبیعت بر عادت نیاید

باید که در تبیین کوشند اگر صفراوی باشد بمثل تمهیدی
و اگر بخاری و غدا و جرب که جغندر در آنجا باشد و ترش کند
به تمهید با آب لیمو و روده ندرند بشیره مغزکا ذیره و انجیر
بمغزکا ذیره و مغز جوز تبیین خوب است خاصه پیرازا و قتیله
سهل و خفته نرم و پیرازا خفته کردن بروغن نافع است
و اگر طبیعت زیاد از معتاد طبیعی آید در قبض کوشند مثل
آش سماق و غوره و ناردان و آش سیب و روغن کم که در قبض
نکند و شراب صندل و لیمو و امثال این و چون حمام از چیزها
که بدن را پاک می سازد از اخلاط شرعی کنیم در پیمان آن
فاضلترین حمام آنست که کهنه و کشاده و آب خوش و شیرین
داشته باشد و گرمی با عدل باشد خانه اول سرد و تراست
خانه دوم گرم و تراست خانه سوم گرم و خشک است و بسیار
مقام کردن در موجب تحلیل بسیار است و غشی و خفقان و
انفوس و خشک مزاج آب با عدل بسیار بر خود ریزد و موارا
بسیار داخل ندهد و حمام را آب سرد بزند تا بخار سرد متصاع
شود و موارا تر سازد و تر مزاجان باید که در حمام مکت کنند
و آب کم بر خود ریزند تا تحلیل بیشتر باشد از تطیب و دیند
کرب و انفع در حمام علامت افراط است و در پیرون باید آمد
و صاحب ورم و تفرق اتصال و کسان که تب خلطی دارند
و نفع نیافه باشد حمام مضر است و بعد از غذا حمام تن را
فریب کند اما ورم سدن است سبکترین باشد اگر صفراوی باشد

فصل در تدبیر استفرغ و احتیاس اگر طبیعت بر عادت نیاید

و اما ما العسل اگر بلغمی باشد و بعد از حمام غذا خوردن بدن را
فره بکند و ورم سدن نباشد و برخلاف معدن بجمام ز قطن بدن را
لاغر و خشک کند و کسی که ریاضت کم کند بدن بآب سرد شستن
قوی کند اما وقت آن نیم روز است که سوا گرم باشد و جوان
درفه بی باعتدال باشد و دموی و صفراوی مزاج باشد و جوان
و کورک و صاحب خجسته و نزله را بد باشد و آب کو کرد فایده
و تشنج خلطی و حکه و جوب و درد مفاصل و عرق النساء و
ورک را نافع باشد جماع وقت جماع بعد از تنظیم
باشد و اعتدال بدن در گرمی و سردی و در امتلاء بد است
اما بهتر است که در خلاه بدن جماع کند اما تا شهوت قوی
نباشد که انتشار شود بی آنکه تحمیل ستم کند و فکر یا نظر کند
در کسی جماع در وقت باید داشت و بعد از جماع بدن سبک
شود و خواب آید و جماع معتدل بدن را مهیا کند بعد از قوت
و غضب را فرو نشاند و فکر بد را زایل کند و وسوسه سودا
را و مرصها بلغمی دفع کند چون دوار و تارکی چشم و کوفت بدن
و افراط جماع عصب را مست کند و قوت را ساقط کند و عیبه
و قابیح و تشنج و تارکی چشم آورد و باید که بیرو صغیر و حایض
و بد شکل و بیمار و کسی که مدتی جماع نکرده باشد جماع نکند که
بخاصیت مضرت است و جماع محیوب نشاط و سرور آورد
کم کند و جماعی که تولد آورد آنست که اول طاعبه کند با عورت
و سینه و کشان او را بر قوت نماید بعد از آن که با همها بود

برداشته و در جناحه معلوم است ذکر را بر فرج زن فرجی الی
تا زنک زن سرخ شود و چشم زن تغییر کند و باهاها خود را کمال
کند که فرام گیرد و در دم آورد و نفس او متفاوت شود
ذکر را در فرج او در آورد و منی را بگذارد و ساعتی بمحمان
مکت کند تا هر دو منی بهم جمع شود و در محل خود قرار گیرد
وزن زود برنجیزد تا حمل گیرد و موسی عانه تراشید و موسی
نغوظ است و ذکر بدست گرفتن و مالیدن مضعف باه است
فصل ششم در تدبیر فصلها است باید که اول
بهار کسافی را که بر مزاج ایشان خون غالب باشد تدبیر
فصد کنند و قی کنند هم کس و گرم مزاجان بخیزی که صفرا
و گرمی خون و حرکات آنها بشانند مداومت نمایند و بعضی را که
صفرا غالب باشد ملین صفرا اختیار کنند که محرک جمیع مادیات
و شربتها و ترش بخورند و از شراب قوی مزاج احتراز کنند و شرباب
و جامه که از بنبه باشد بیوشند و در تابستان در اکل و شرب
بطریقته بهار عمل کنند و میوهها و ترسیا بخورند مثل آلو و خیار
و خربزه و کتان کهنه بیوشند و در خریف از جماع پرهیز کنند
در آب خنک نشستن محترز باشد و میوه کم خورند و در زمستان
جامه بر بنبید بوشند ما دلق و حواصل بسیار گرم است
مگر سرد مزاجان بیوشند و غذا ماء غلیظه چون هر سیده نوا
خورد و مناسبت است و گوشت بسیار و شراب قوی و قوی
در زمستان مناسب نیست **باب دوم**

توانش آمد

از جمله دوام مستلزم بود و فضل **فصل اول** در قاعد سما
علاج **علاج** سببه قاعد تمام است یکی تصرف کردن در
سسته ضروری و آن گفته شد دوام دار و سما است سیئه
عل بدان اما علاج کردن بدار و سده قانون باید دانست ^{ملاحظه}
کرد و قانون اول مزاج نفع مرض را تحقیق باید کرد و کیفیت
دوا را اختیار کرد تا علاج بصند باشد و قانون دوم مرتبه
کیفیت مرض را معلوم باید کرد و مرتبه کیفیت دوا را اختیار
کرد در مقابله در مرض تا در واضعیت نباشد در عمل و این حال
را بحدس معلوم توان کرد از طبیعت عضو و مقدار مرض
و جنس و فضل و عادت و سن و صناعة و بلاء و ^و محنة
و قوت و چون معلوم شد که در صحت مزاج اوجه بوده و
مرض چند عود کرده پس دوا را اختیار می توان کرد در مقابله
و خلقت اعضا را چون معلوم شود بدوا را لطیف علاج توان
کرد بسبب تخلخل عضو که با تحریف داشته باشد از یک جانب
باید و جانب و اگر این صفت نباشد آن عضو را البته دوا
قوی باید داد اما وضع عضو قوی پاره دوا زود
با و میرسد و قوت دوا شکسته نمی شود و اگر عضو ما و ف
جعبه است دوا قوی باید داد تا آن زمان که دوا با و میرسد
اندک قوتی باشد اما قوت عضو عضو که حس قوی دارد
یا عضو شریف است یا در پیش دوا قوی بدو وارد سازند
و دوائی که بسیار سرد باشد نیز ندهند و هر دو که برین عضو

وارد سازند قابض عطر اضافه کنند و دوائی که در کیفیت
مخالفت با سدا اصلا وارد نسازند مثل زنجار و اگر مسهل
دستند ماده را بچکار دفع نکند اما مقدار مرض شکست
که مرض اندک و ضعیف را دوائی ضعیف کفایت با شد
و مرض قوی محتاج با شد بدوا قوی و باقی امور ده کانه
ظاهر است قانون سنم وقت مرض است اگر اول ^{است} مرض
شده که اول و دم گرم است رواج بهند و اگر آنها است ^{مخلخل}
صرف و اگر تواند راجع با مخلل و از علاجهاء بسند ^{که شکست}
بسیار مرض را فرح است و دیدن کسی که از سرد و سردی ^{ملاحظه}
آید و ملازمه کسانی که واجب الاحرام باشند و بسیار
عاشقان که بر شرف سلاک بوده اند از عشق چون معشوق
را دیدند دفعه علت زایل شد و بویها خوش و از ما
نجسته و اشغال از سوائی بهوائی و از ضعیف بفضلی و از
مسکنی بمسکنی اما مرض ترکیب را در مرضها جزئی گفته
خواهد شد **فصل دوم** در علاج سوء مزاج سوء
مزاج مایستحکم است علاج آن بضداست یا بدن مستعد
آن سوء مزاج شدن است اما هنوز سوء مزاج نشود مقدم
بمقصد باید کرد یا شروع کرده در حاصل شدن سوء مزاج
و هنوز مستحکم نشود دفع سبب باید کرد و تعدیل مزاج
و این سوء مزاج یا با ماده است یا بوی ماده اگر بی ماده باشد
تعدیل کفایت است و اگر با ماده باشد اول ماده را دفع باید کرد

بعد از آن سه مزاج را تعدیل کردن اگر سه مزاج مانع باشد و دفع
 کردن ماده بمسهل ده چیز را رعایت ضرورت است اول املا
 ماده که در خلا سهیل بسیار بد است دوم قوی است که ضعف
 مانع است **سیم** مزاج است فراط کرمی و خشکی و سردی بدن
 مانع است **چهارم** ^{بسیار} **سخت** لاغری و تحلیل مانع است **پنجم**
 عرض است که لازم باشد صاحب ریش روده را مانع است **ششم**
 پیری و کهنیت مانع است **هفتم** کرمی و سردی مانع است
هشتم بلداست بلدی که با فراط کرم یا سرد باشد مانع است **نهم**
 صناعت کسان که مریض در تمام می باشند مانع است **دهم** عادت
 کسافی را که در خوردن عادت نبوده باشد دواء قوی بند
 و سزاوار است که شقیه بدن که میکند از اخلاط پنج چیز را
 رعایت کند **اول** خلطی را پیره برزند که ایداء بدن میکند
 از خون و بلغم و صفرا و سودا و باد و غیره **دوم** آنکه بقدر قوی
 بدن دوا بدو وارد کنند و اما اگر خون پیاید خطرست و الحال
 بند کنند **سیم** آنکه خلط را بجای دفع کنند که میل طبیعت بآن
 جانب باشد در دفع ماده مثلا غشیا را بقی و مخصن و با سها
چهارم آنکه بدان جانب که ماده را دفع میکند باید که مزاج
 طبیعی باشد **پنجم** آنکه ماده باید که نضج یافته باشد و نضج
 ماده در امراض مزمن واجب است اما در امراض حاد اگر
 ماده در حرکت باشد البته پیش از نضج سهیل بدنند تا کم شو
 و گاه باشد که میل بعضی شریقه داشته باشد آنرا **بعضوسین**

باز

باید کشید **بسیج** اگر چه خون بر ندارد و جذب ماده بخالف
 قریب و جمید می باشد اما باید که در قطر باشد که دست راست
 در دست راست را توان کشود و بر پای چپ نشود
 کشید که خلاف بعید است در قطر دیگر هر گاه که خلطها از آن
 شود از آنچه بدن بآن محتاج است و هر یک بر نسبت طبیعی زیاد
 شد اول فصد کنند پس از آن سر خلط که زائد مانع آنرا دفع
 کنند و گاه باشد که در تنقیه بدن می کوشند و سبب زیاد
 خلط از آنچه بدن را ضرورت است بل که تنقیه واجب می شود
 بسبب آنکه خلط فاسد شدن یا کیفیت بد پیدا کرده باشد یا
 بدن را سبک سازند یا بر شرف مرض بناسند و تقدیم تحفظ
 صحت کند مثلا کسی معتاد است که در وقت معین التمه
 بیمار شود بسبب ماده باید که پیش از آن وقت بدن را از آن
 ماده پاک کند و کسی را که نتوان فصد کردن باید که آن
 را یا بلغم را بقلط طعام و روغن دفع کند و بخواب و بعد از آن
 تعدیل مزاج کند و سهیل را که محتاج باشد بتعدیل باید که
 تعدیل چیزی کنند که در اسهال موافق باشند و در مزاج مخالف
 مثلا سقمی را تعدیل کند بهلیله زرد که در اسهال موافق
 و در مزاج مخالف است و اگر ماده را خواستند که دفع کنند
 و مانعی باشد که سهیل نتوان داد چون ضعف معدن و ضما
 ذرب بقی دفع کنند و کسی را که بقی معتاد نباشد یا صاحب جوع
 باشد یا معدن قوی داشته باشد و در معدن خلط باشد آنرا

در وقت معین التمه
 بیمار شود بسبب ماده
 باید که پیش از آن وقت
 بدن را از آن ماده پاک
 کند و کسی را که نتوان
 فصد کردن باید که آن
 را یا بلغم را بقلط
 طعام و روغن دفع کند
 و بخواب و بعد از آن
 تعدیل مزاج کند و سهیل
 را که محتاج باشد بتعدیل
 باید که تعدیل چیزی کنند
 که در اسهال موافق
 باشند و در مزاج مخالف
 مثلا سقمی را تعدیل کند
 بهلیله زرد که در اسهال
 موافق و در مزاج مخالف
 است و اگر ماده را خواستند
 که دفع کنند و مانعی
 باشد که سهیل نتوان داد
 چون ضعف معدن و ضما
 ذرب بقی دفع کنند و کسی
 را که بقی معتاد نباشد یا
 صاحب جوع باشد یا معدن
 قوی داشته باشد و در
 معدن خلط باشد آنرا

با سهال دفع کنند و خمام پیش از دار و خوردن یا ری دهند
 بر سهال و در روز بعد از سهیل بجمام رفتن خلط را تحلیل میدهد
 اما در وقت سهیل خوردن بد است فعل دارو را باطل میکند
 و بر بالای سهیل طعام خوردن قطع عمل میکند و کسی که
 نتواند که صبر کند و بگر سنگی دارو پیاپی نماید پیش از دار و فعله
 کشک جو یا آب انار شیرین یا خوش ترش بخورد و اگر بعد از
 سهیل قدری آب انار بخورد یا ری دهند بر سهال و خوا
 بلاه سهیل قوی مانع نباشند اما بر بالای سهیل ضعیف فعل
 دارو کم کند و قطع کند و بعد از سهال گرم مزاج را قند
 و کلاب و اسبغول شربت کنند و سرد مزاج را قند و تخم
 ریحان و بعد از دار و غذای لطیف لذت باید خورد و کم
 باید خورد مثل فروج و اگر سهیل خورده شود و عمل نکند
 اگر نتوانند تسکین گیرند تا سضم شود و اگر نتوانند تسکین رفتن
 قابضی بخورند یا حقنه کنند یا فیله سهیل عمل کنند تا دار
 بعمل در آید و در یک روز دو دار و خوردن خطر است
 و اگر بحقنه و قتیله دار و عمل نکند فصد باید کرد اگر علامت
 بنظا هر شود و ماده میل بعضو شریف کند و اگر عمل دار
 با فراط شود از دان او تا سر پای و از بازو تا سرد است
 فوطها پیچند و قابضی شربت کنند و دواء قابض بر شکم
 طلا کنند و بدان که قی معدوم را از خلط پاک میکنند و قی
 میدهند و پناهی را نیز میکنند و کرافی دماغ را زایل میکند

و مرض کرده و مثانه را تا فاع است و افلیح و رعشه و یرقا
 بغایت مفید است و باید که صحیح در مایه و نوبت متعاب
 که ترتیب رعایت نکند قی کند و قی بسیار ضعیف معدوم
 و کسی را که درم حلق باشد یا ضعف سینه یا کردن دراز
 یا مستعد نفث دم یا قبض طبیعت داشته باشد قی نکند
 و وقت آن بهار و تابستان است و دار و خوردن در تابستان
 و زمستان بد باشد مگر آنکه ضرورت باشد و بعد از قی
 روی را با آبی که بسرکه مخلوط باشد بشوید و شراب سیب
 یا مصطکی و کلاب بخورد و فصد با سلیق شور بدن
 پاک کند و نفع رساند و آنکه جمیع بدن را و قی فال نصف
 بالای بدن را از سرد رقیه و اسیم راست جگر را و اسیم
 سپرز را و عرف الساعرق النساء و دوالی و انقرس و صفاف
 ادرا حیض کنند و حجامه بر ساق پای کردن قوی فصد
 و طمث پی آورد و حجامه بس سر قلاع و در سرد اضع است
 اما حافظه از زبان دارد حقه علاجی بر فاند است
 از اعالی بدن ماده را جذب کند و در قی بلخ نظیر ندارد و قی
 آن دو طرف روزت در تابستان و در زمستان میان
 ختم این جمله در وصیته طبیعیان باید که طبیعت را
 عادت نکنند بر اندک فصد که بر مزاج ظاهر شود سهیل
 دادن یا فصد کردن یا پرهیز کلی و مودت با سهیل و جوه
 دفع توان کرد رجوع بدوای قوی نکند و بتدریج از ضعیف

در وقت تابستان و در وقت زمستان

در وقت تابستان و در وقت زمستان
 در وقت تابستان و در وقت زمستان

بقوی روند بل که تا توان علاج بتقلیل غذا کردن یا بجزیره
یا بصوم یا بشربت بد و انزوند و نیزه بیک علاج مداومه
نمایند که طبیعت را عادت شود و مؤثر نماید و از علاج
صواب که ایشان دیرتر ظاهر شود غلط نکند و رجوع بعلت
دیگر کند و در فصل قوی مثلاً در تابستان و زمستان دوا
قوی ندسند و اگر مشکل شود که گرم است مریض یا سرد تجربه
بدوا قوی نکند احتیاط باید کرد که در غلط بیندازد طبیعت
تا اثر عرضی مثلاً کسی را نفس گرم است دوا حار طلا کند
و اگر در تسکین یابد در غلط افتد که ماده سرد است
بل که تسکین دادن در دسبب آنست که چیزی از ماده
تحلیل داده و وقتی که در مریض جمع شوند باید که اول
قوی باشد از مریض آنرا علاج کنند یا مریض سبب دیگر شدن
آنچه سبب است اول علاج آن باید کرد یا وقتی که مریض باشد
و عرض اول علاج مریض باید کرد بعد از آن علاج عرض دیگر
عرض قوی باشد در مریض اول تسکین آن باید داد و الله اعلم
جملة سیم در احکام در مریض
و خواص دارو و این جمله مشتتست برد و فصل **فصل اول**
در حکم ادویه سرد و انی که وارد شود بر بدن معتدل اگر مزاج
بدن میل نکند بگرمی و سردی و تری و خشکی از آن دوا
معتدلت در جا کیفیت خرا بجا خورد و خواسته بکار و اگر
تاثير کند در بدن اما محسوس نشود اثر آن دوا در درجه

اول باشد و اگر اثر محسوس شود اما ضرر نکند آن دوا در درجه
دوم باشد و اگر ضرر کند اما بحد قتل نرسد در درجه سیم
باشد آن دوا و اگر ضرر بحد قتل رسد آن دوا در درجه
چهارم باشد و آنرا دوا ستمی گویند و دوا مختلف القوی
می باشد که مرکب شدن از جبریه که مختلف المراج باشد یا مرکب
طبیعی باشد چون شیر که مرکب است از روغن که گرم و تراست
و از بنیر که سرد و خشکست و از مایه که سرد و تراست و مرکب
صناعی چون دار و مایه که بهم ترکیب کنند دوا لطیف آنست
که زود تجزی شود از حراره بدن چون دار چینی و دوا کثیف
عکس آن لرح آنست که زود منقطع نشود از کشیدن چون
عسل جامد آنست که از شان او که سیلانست فی الحال مجتمع
شود سائل آنست که منبسط شود اجزاء او بجز آب اسفل اجزاء
آنست که چون دوا آب خوریا نند مجموع آب لرح شود چون خطمی
دستی آنست در روغن باشد چون مغزها مشتف آنست که
چون رطوبت ملا فی آن شود در مسام او در رود چون آمک
ملطف آنست که ماده را رقیق سازد چون زوفا جالی آنست
که رطوبت را بتراند از مسام عضو چون عسل خشن آنست که
سطح را مختلف سازد در ملاسه و همواری **منقطع** آنست که ماده
که بجزی را بند کرده بیرون آورد چون گرض **مجموع** آنست که عضو
را نرم سازد چون آب گرم **منقطع** آنست که غذا زود بخته سازد
یعنی زود نفع دهد **محلل** رواج آنست که باد را رقیق سازد از

کافی البواس

برای دفع چون سداب مقطع آنت که ماده را خرد خرد سازد
 جاذب آنت که ماده را بکشد بموضع خود ^و آنت که انصاف
 سطح عضو را جدا سازد و محسوس نشود مخلطها که جدا شدن فرود
 چون خردل محکک آنت که خاریدن در اعضا احداث کند بجلد
 کردن خلط کوزه چون نالقطار مقروح آنت که رطوبت اصلی
 را فانی سازد و خلط بد را احداث کند که عضو را ریش
 سازد چون بلاذر محرق آنت که خلط لطیف را می سوزد
 و خاکسترها زد چون فریزون آگال آنت که چیزی از عضو فانی
 سازد بحدت و قرحه کردن و تحلیل دادن چون زنجار منقش
 آنت که خرد سازد خلطی را که سنگ شده باشد جوت
 جملله بود معض آنت که فاسد سازد مزاج روح را چون زنجار
 مقوی آنت که مزاج و قوام عضو را با اعتدال آورد که قبول کند
 ماده را چون روغن کل را ^{مثال کرده منافع} آنت که روح حیات را جان سازد
 منج صند ماضم محدد آنت که روح حیات را جان سازد
 که اثر نفسانی را قبول کند چون ایون شفق آنت که در وقت
 فضلی باشد که حرارت تحلیل آن نتواند کرد و ریج شود چون لوبیا
 غسال آنت رطوبت و جوی را از سطح عضو پاک کند بر طوبت و
 وسیلان خود چون آب شلوع آنت که تری در سطح فضا که در
 عضو محسوس شده باشد احداث کند و بلغزانند و از بدن بیرون برد
 چون اجاص ملس آنت که سطح عضو که خشن باشد ملسا سازد
 بجهت آنت که رطوبت را از عضو فانی سازد بجلد و لطیف

در وقت

بجی

قابض آنت که اجزای عضو را جمع کند ^{مثال کرده} آنت که مچری عضو
 را شک سازد ^{مثال کرده} آنت که در رطوبت لریج باشد که بر فوهای
 مسامات جسد و بر بند ^{مثال کرده} آنت که رطوبت که برده
 جراحت باشد لریج سازد و بر هم جنبانند دهان جراحتها ^{مثال کرده}
 مرجم را آنت که چون برده سان جراحت می آید محکم می سازد خلط
 غلیظ را می ببرد ^{مثال کرده} آنت که بر سطح خشک ریش احداث کند
 نگاه دارد جراحت را از آفة مزایق و با دزهره و ای را گویند
 صحت و قوت روح را نگاه دارد از ضرر زهر **فصل دوم**
 در مفرد است و بعضی از مرکبات و چون صاحب ترجمه
 در مرکبات تعرض نکرده این تقریرم متعرض مفردات نشد
جمله چهارم از رساله سلیمان
 در امراض خاصه و این جمله مشتمل بر بیست و سه فصل
فصل اول در مضمه و اس صداع در دسر یا کو تیدا **اسباب**
 که می راست که از خارج بدن باشد چون بودن در آفتاب
 یا در یک آتش یا در حمام گرم که دماغ گرم شدن باشد **علامت**
 آن وجود سبب است و گرمی سر و خشکی دهان و تشنگی و آواز
 گوش و ساکن شدن در دین چیزها خشک و اعتدال بول و براز
علاج در موضع سرد و تر باید نشست و چیزها سرد و تر بوی
 کردن مثل بنفشه و پید و کشمش تر یا صندل و کلاب و نیلوفر
 و بادرنک شق کرده و حلخه سرد و کلاب و سرکه و آب کشیند
 و صندل بر سر طلا کردن و اگر احتیاج شود کافور اضافه کردن

وروعن کل و روغن کدو و طلا کردن شراب ترندی و اگر سعال
باشد شراب آلو با شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا اسبغول
و اگر قبض باشد شراب آلو و شراب حماض یا شراب نیلوفر
غدا مزون سرد و تر ما باید خورد اگر تب باشد کنگر و ماش
مقشر و کشنیر سبز و شیر بادام و اسفناج یا آب لیمو یا نارنگ
یا زردک یا خوره یا آب نارنج یا حماض یا سماق ترش کتد **علامت**
وقتی که اسهال باشد و اگر قبض باشد ترندی قفق کتد و اگر
تب نباشد اگر و مرغ جوان و کوشک بزغالله و بیره و ماسی تازه
بترشها که مدکور شد و میوه سندی وانه و انار چوب و لحم خیار
و بادرنک و کلاب و صندل و بوسه زردی و سرکه بهم خلط کرد
طلا کردن و اگر چغری باشد سرکه نکند و آرد جو و بنفشه بلعاب
اسبغول ضم کتد و اگر قدری پوست خشکش اضافه کتد شاید
و اگر درد صعب باشد و این تدبیرها تسکین نیابد قدری افیون
و زعفران اضافه نمایند و به بنفشه و برک پد و کل خطمی و سیس
و سرکه بای بشویند اما اگر سبب گرمی سر از داخل بدن
باشد که در وی گرم یا غذای مضر خورده باشد چون سیر یا پیاز
و امثال آن **علامت** تقدم خوردن اینها و خشکی بینی و **علامت**
و بدی فکر و چغری و تغییر حسها از ذائقه و با صرع **علامت**
شرتها و غدا مائه و طلا سا که مذکور شد اما باید که درین طلا
قابضی بنزد و روغنهای سرد مثل روغن بنفشه و بادام و روغن
کل نهایت مناسبت خورده تب باشد و خواه نباشد اما

سبب گرمی شدن سر است از خارج بدن چون سرما یا آب
سرد و کلهاء سیاه که در تنک جویها می باشد و این نوع درد
سر را خرطه میگویند و بودی بز کام یا نوله میسود **علامت**
وجود سبب و کوفتی حسها از ادراک چیزها و میل کردن
درد به پیش سر و تسکین یافتن بچیزها گرم از آب و هوا
و کوفتی آتش و غیره **علاج** حمام گرم و خورق گرم بر سر نهادن
یا سبوس و بابونه و امثال آن و روغن گرم طلا کردن مثل
روغن زنبق و یاسمن و زکس و غیره و دار و مائه گرم **علامت**
و سر بخاران داشتن و طبیعت را نرم داشتن بشیاقه
و حقه بشیره کانیه و شکر خوردن انجیر و مغز جوز با هم خوردن
و کل قد خوردن نافع است و زرده پسته مرغ و کباب
یا قلیه بکشند خشک و غسل مناسب است مشک و عنبر
و سنبل و عود و عالییه و قنفل با سا سردار و مائه گرم بخورد
روی چون ریحان و بادرنجوبه و زعفران و امثال آن
بوییدن کل خطمی و تخم کان کوفته و قدری زعفران و تر
واندکی فریون صندل کردن نافع است و اگر تبخدر بر احتیاج
قدری پوست خشکش کوفته و اندک افیون و زعفران
طلا کتد اما تا صدف نشود بخدر عمل نکند و غذا بخورد
و در غذا و شربت ترشها نکند اما در سر بسبب آب
سرد خوردن و جویز مائه سرد خوردن هم می شود **علامت**
سردی دماغ است و نفع یافتن بچیز مائه گرم از داخل و خارج

علاج آنست که گفته شد از طلا و روغنهای گرم و عبید
 است اسبب دیگر غلبه خون است **علامات** آن سرخی
 روی و جشم است و کراف سردی و تیرک زدن نگاه
 شقیقه و تمامی سر و حاله مشابیه بخواب شدن یا عدم حواس
 و قارون سرخ و غلیظ و منفع شدن رگها و عظم بنض و شیرینی
 دهان **علاج** آن فصد قیفال است اگر مانعی نباشد از صغر
 سن و فضل یا حمل و فصد اکل یا جمل **الذراع** اگر قیفال اظلام
 نباشد و حجامت سابقین اگر احتیاج باشد و شربت های
 ترش که گفته شد و کشک جو یا کره یا برنج و کشنیر ترش
 ساختن ترندی یا ترشیمها دیگر که گفته شد و میوه های
 تر چون آلو و سندا و انه و خیار و نادرنگ و لخته سرخ
 و طلا و ماء که گفته شد نافع است اسبب دیگر غلبه صفرا
علامات آن سرخی در دست و کرمی و خشکی بینی و دهان و تشنگی
 و بخوابی و سرعت نبض و تلخی دهان و مایل بود زنگ سفیدی
 چشم بزردی و صفاء قارون **علاج** آن اخراج صفرا
 بمطبوخ سببها هلیج زرد با نروده درم ترندی نیم سید
 شاه ترچ یا زده درم عناب پیست عدد سبستان **علاج**
 آلوده عدد کل سرخ شش درم برک عناب العلب بخ درم
 مجموع با ولعوق خیار شنبلیله شیر خشک و ترندی و آلو
 بخاری یا **علاج** بنفشه و درم ترید مثقالی سقونی یا
 انطاکای دانکی و نیم رب بنفش نیم درم یا مجموع خیار شنبلیله

بنفشه و ترید از سرلیک جهل درم نمک سندی سفید و نیم
 راز یا بخ و اینسون و مصطکی از سرلیک بخ درم رب سوس
 استارین محموده یا نروده درم فلوس خیار شنبلیله صد درم
 مجموع را مخلوط سازند بمغز خیار شنبلیله و صد درم فایده
 شنی از بخ درم تاده درم صفت جعی مفید ترید یکدم
 بنفشه یک درم نمک سندی دانکی و نیم مصطکی دانکی رب
 سوس دو دانک سقونی یا دانکی لعاب خیار شنبلیله و مثقال
 مجموع کوفته و پخته بروغن بادام جرب کنند و بشیر
 جب سازند و این یک شربت است و باقی علاج درد
 سرعی است که از غلبه خوشت از غذا و طلا و غیره آماره
 سردی و تری بیشتر کوشند است اسبب دیگر غلبه
 بلغم است **علامات** کراف سردی و رت حسن و ماع و تری
 در بینی و دهان و بطو بنض و خواب کردن و سفیدی
 قارون غلیظ و سفیدی رنگ روی و درد سر و سوس
 و کرمی **علاج** اول باید که ماده را نفع دهند بشراب سوس
 و شراب اصول با کل قند مرکب بمصطکی و اینسون
 بعد از آن دفع بلغم باید کرد با یارج که مرکب باشد بق بدو
 خنظل و غار یقون از جمیع بدن و ایا راج چالینوس و
 عرزه با آب کامه که ایا راج در و حل کرده باشند و غذا
 و تدبیرها که در صداع بارد گفته شد بکار برند و از زن
 گرم کرده در خرقه بندند و بر سر نهند نافع باشد است

سبب دیگر غلبه سوداست **علامات** کرانی سرخشکی ما
 و بینی و چربی و کبودی رنگ روی و لاغری بدن و
 خیالات فاسد و دقت بنف و بطو و رقت قارون
 پیاض **علاج** اول ماده سودا را بنفج دهند بشراب
 کاوزبان و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بآب خنک
 بعرق پید مشک و کلاب و اسبغول و تخم ریحان ما آب
 جو و قند بعد از آن مطبوخ اقیقون بدسند تا بدب
 و دماغ پاک شود و غذا گوشت کوی سفند رسیدن و غله
 و مرغ فریه پاکیزه یا مایه تازه و زرده پیضه مرغ یا کوزه
 بروغن بادام و طلا و روغن بنفشه بادام و روغن کدو
 یا روغن نیلوفر یا مغز یا مجموع بهم اضافه کنند و کلاب
 با آب خیار کور دماغ گرم باشد بشیر نیم گرم نطول کنند
 بعد از آنکه سر تراشید باشند و باید که زود بشویند
 و خجاری و بنفشه و جور که جوشانید باشند صاف کنند
 و از موضع بلندی سر بریزند و روغن بنفشه بادام در
 گوش جکانتد و به بینی بالا کشند و حمام با اعتدال غایت
 مناسب است اما سبب دیگر خشکی دماغ است
علامات آن خشکی و سبکی دماغ و خشکی بینی و نفع یافتن
 بطلا ماء تر **علاج** جلاب بآب سرد یا شراب بنفشه کلاب
 و عرق پید مشک یا شراب نیلوفر با سبغول یا کنگر آب
 بقند غذا گوشت مرغ جوان فریه یا گوشت بزغاله و بز

با کره و زرده پیضه نیم بخت و مایه تازه و اسفناج یا کوزه
 بادام و میوه سنده انه و خیار و شفتالو و آووزر و لوله
 و انکور ترش شیرین و تدسین بروغن کدو یا بنفشه یا نیلوفر
 جدا جدا یا بهم جمع کنند آب خیار و کلاب و آب برک پید
 و جواده کله را غلاف کرده بر سر نهند و شیر نیم گرم بر
 بر سر طلا کنند بعد از آنکه سر تراشید باشند اما زود
 بشویند و ازین روغنها در گوش جکانتد و در بینی بالا
 کشند و حمام معتدل بغایت مناسب است و آرد جو
 و آب برک پید و لعاب اسبغول ضما کنند و حلوائی
 از کله تر و قند و نشاسته و روغن بادام و آو از آب
 بغایت خوب است اما سبب دیگر بادی باشد که
 در سر غلیظ شده باشد **علامات** مده سر و تشنگی و نفع
 کردن از موضع بموضع دیگر و آواز گوش و تیرگی ز **علاج**
 طبیعت دانه باید داشت بشبب رات و حقهها نرم و
 تحلیل باد باید کرد با وزن گرم کرده و کله کردن بر سر
 بادمان و مرزنجوش و سداب و شبت و سیاه دانه بخوشند
 و بر سر نطول کنند و چیز مایه باد انگر خورند اما سبب
 دیگر که درد سر بشکست معد باشد اگر صفر در معد باشد
علامات آن صفر دماغ است با غشیان و تسکین بقی صفر
علاج آن علاج درد سر جدا است و قی کردن صفر به
 سبکببین بآب گرم یا سبکببین بآب تریب و با اعتدال آوردن

علامت سردی و تشنگی
 بعد از آنکه سر تراشیدند

معدن بعد از شقیه بشراب لیمو و شراب عود و سماق
و حماض و دیواج و امثال آن است سبب دیگر خلط
بلغنی است که در معدن باشد **علامات** آن درد سر بلغنی و نخه
بسیار شدن و جشاء ترش و نفخ در معدن و بسیاری آب
دهان و عثیان و سبک شدن بعد از قی بلغمی **علاج** آن
شقیه معدن کند بعد از نفیج ماده بلغم بکل قند یا شراب
اصول صفت آن پوست بچ کرمن و پوست بچ را زینج
اصل در خراپسون مصطکی ناخواه و در مانا اقیقون
سلیخه اسطوخودس غاریقون فرنج جلی جمیع را بچوشند
و صاف کنند کل قند اضافه کرده شرب نمایند و شقیه
کردن بحسب بلغم یا یاریج و بتربد و قدری مصطکی یا
غاریقون و اگر ماده غلیظ باشد یا یاریج جالینوس بکنند
و بعد از آن تعدیل کنند بقص عود با کل قند بمصطکی و
انیسون و نوش دارو است سبب دیگر سودا می که
در معدن باشد **علامات** آن شهوت بسیار و ترشی در من و سودا
و نفخ معدن و تسکین یافتن بقی سوداوی **علاج** آن شقیه
معدن باشد بعد از نفیج ماده بشراب اسطوخودس یا شراب
کا و زبان و حب اقیقون یا مطبوخ اقیقون صفت آن
هلیج سیاه اسطوخودس زنبق دانه پرهون کرده اقیقون
از هر یک ده درم بسقاج بچ درم سناسیعه تربداریج
جمیع بچوشند غیر از اقیقون و حل کنند در آبجا اقیقون را

و بدستند تا معدن پاک شود و بعضی معالجهها که در درد
سر سوداوی گفته شده است سبب دیگر ضربت که بر
سر خود دیا سر هر چیزی خورد **علامات** آن ظاهر است **علاج**
آن طبعیت را نرم دارند بشیبات و حقیقه مثل آلو
بخاری و سیستان و اصل سوس و عناب و خا خسیک
و مغز کاجیره و شاف نیوفرو و تخم خطمی و ترنجبین یا شیر
و منع بخار کنند با طریقی کشتیزی یا کشتی زفت داده کنند
و فصد کنند اگر احتیاج باشد است سبب دیگر خمار است
که از کثرت شراب شود یا از شرابی که مزاج آن متغیر شدن باشد
علاج آن شراب لیمو و شراب حماض و شراب انار ترش و
کشتک جو بیات سواقی است یا آب لیمو و انار و حماض و سماق
و عود و بجمام معتدل و روغن بابونه طلا کردن است
سبب دیگر بسیار کردن جماع است **علامات** آن ظاهر است
مثل لرزیدن پسر است بعد از جماع و ضعف حرکت و کما
انکه پس سر او را می کشند یا به پس پشت میکشند **علاج**
آن معالجه خشکی دماغ است در تقویه دماغ بیشتر کوشند
با آنچه مذکور شده است سبب دیگر قوه حسن دماغ
علامات زود منفل شدن از ادنی سببی و پستی و صفای
افعال دماغ و پستی و غیره **علاج** حرق دماغ را که رخ پاید
کرد بعدا ساء غلیظ مثل هر سیه و کله و شراب خنکاش
است سبب دیگر ضعف دماغ است **علامات** آن

آنست که باد فی سببی درد زیاد شود و حواس ^{ضعیف} دماغ
 باشد از قوت مفکره و مذکره و حواس ظاهری از باصره و سماع
 و غیره **علاج** ملاحظه باید کرد اگر دماغ کرم باشد تقویت
 و تعدیل باید کرد بند پرما که در صداع کرم گفته شد و ^{بسیار}
 خشکی دماغ را در معالجه درد سر که از خشکیست گفته شد
 است **سبب** دیگر بخار باشد که از عضو علیل بدماغ آید
علامت زیاد شدن درد در وقتی که عضوی که مرض دارد
 آفت او زیاد شود و با احساس کردن بخار که متصاعد شود
 از آن عضو **علاج** عضو مایه باید کرد و تبیین طبیعت
 و منع بخار کردن با طریقی کشنیری و بستن جری عضو مایه
 که بدماغ می آید اگر ممکن باشد چون جراحة که در انکشت
 پای باشد یا در ساق پای که محسوس میشود مثل حرکت
 مودجه که بالا میرود بعضوا **سبب** دیگر کرم است
 که در بالای خیشوم از بلفم حاصل شود **علامت** فهم کردن
 حرکت چیزی در اعلی مخزین و بوی پنی و زیادت شدن
 درد وقتی که حرکت میکند **علاج** شقیه دماغ باید کرد به
 ایارج فیکرا و داروی که دود را بکشد در دماغ باید
 جکابند چون برك شفتالو و ترمس و داروهای که در
 معالجه دود گفته خواهد شد الی صفة و الحودۃ در دست
 صعب مشتمل بر تمام سر و عیس **العلاج** است و آن
 بخاری است که محکم شده باشد در تحت عنشائی که بر بالای

در کرم دماغ سر با شد بخار دماغ که در صداع سر گفته شده

کاسه سر است یاد در میان دو غشا که کاسه سر آن محیط است
 و یا ضعف دماغ **اسباب** آنست که باندک سببی بغایت صعب
 شود و روشنائی و سخن کردن مکرر دارد و تاریکی خلوت
 طلبد و از آوازها ایذا یابد و بر کشادن چشم قادر نباشد
 و هر ساعت احساس کند که بید مطراق بر سر او میزند و سر او شقی
 میشود اگر ماده در زیر غشائست که بر بالای کاسه سر است
علامت آنست که درد سر میکند تا روی و زنگ روی و تغییر
 می شود و کشش در پوست سر فهم کند تا روی او که میکشد
 و از دست بر سر نهادن بغایت متاثری شود و اگر ماده در میان
 دو غشا باشد که محاط کاسه سر است یاد در میان کاسه سر
 و آن دو غشا **علامت** آنست که درد میکند ناحیه چشم
علاج آن علاج درد سر بلغی است که گفته شد در محدودی و نوبت
 کوشند و سر را بسنگ مصری بخارند بعد از آن بخار و نمک
 لطح کنند **الشقیه** همان پهنه است اما در یک طرف
 سر باشد آنچه خاص است شرایست و چون آنرا ^{ضعیف} **علاج**
 کنند درد ساکن شود **علاج** آن تدبیر پهنه است **السر ساق**
 و روی است که در یکی از دو غشاء دماغ واقع شود و این
 دو غشا را حجاب میگویند **اسباب** آن خون می باشد و آن را
 قرانطس میگویند **علامت** بت دائم و کراف سردی سخن
 روی و چشم و درد سر و از روشنائی کواست شود و گاه
 باشد که قطرات خون از بینی او آید **علاج** رگ و قفاله کبش

و خون محب قوت بردارند و طبیعت نرم دارند بشراب آلوده
 نرم مثل بنفشه و عناب و سبستان و تخم خطمی و ساق
 نیلوفرو اصل سوس و آلوی و خبازی و عنب الثعلب و ک
 جعد و رو شیرخشت ما شیاف قره قروت و این طلا بزرگ
 سر و دانه بنهند روغن کل ده درم کلاب ده درم سرکه
 پنج درم مجموع را نیکو بهم خلط کنند و خرقة بان آلوده کنند
 سر و بنهند و بنفشه و نیلوفرو و کدهی تر و بادرنک شوکند
 و آب کشنیز و کلاب و صندل و بلخند سرد بومیکنند و مغا
 تب دمای می باید کرد از غذا و شربت است سبب یک
 صفرا می باشد و این را قوی نیطس خالص گویند **علامه**
 صعوبت تب و زردی و وی و زبان و پنجه ای و خشکی دهان
 و پستی و چشم و سبکی **علاج** او علاج تب صفراوی می
 باید کرد و دواء خشک بسیار بر سر او می باید نهاد چون
 تراشه کله و عنب الثعلب و برک پید و آب خیار و دوه
 سرد طلا کنند چون روغن نیلوفرو و کله و سرسام ارسودا
 کم واقع شود و معالجه آن معالجه تب سودا و نیست
 در تریخ دماغ سعی باید کرد چون ندری که در صدماع شو
 گفته شد **علاج** او را سرسام میگویند **اسباب**
 ورمی است که در دماغ از ماده بلغم واقع میشود چنانچه
 در سرسام گفته شد **علامات** آن حالتیست که میان خرا
 و پنداری با تب نرم و ناخوشی و کرفانی حواس و سفیدی

زبان و برجستن و مبهموت شدن و در جواب کوان و
 حرکت پلک چشم **علاج** اوله ماده بلغم را نفع باید داد و جعنه
 نرم باید کرد پس از آن حقه قوی ترا اما ملاحظه تب
 باید کرد و استفرغ بلغم نجیب و مطبوخ که در صدماع بلغمی گفته
 شد و باقی ندرها ایضا و بسیار در گرمی گویند و در اول
 کلاب و روغن کل و سرکه بر سر طلا کنند پس از آن انگلی
 چند پدید استر اضافه کنند پس از آن محلل صرفت بنهند چون
 با بونه و اکلیل و خطمی و روغنهای محلل و بجند پدید کنند
 بوی کردن و در پستی وی جکا فیدن تا عظمه بیاورد و الله اعلم
اسباب تهری ورمی است که از صفرا و بلغم در دماغ واقع میشود
علامات آن مرکبات از علامات سرسام و لیث غش اگر صفرا
 غالب است علامات سرسام غالب است و اگر بلغم غالب است
 علامات لیث غش **علاج** آن مرکب باشد از علاج سرسام و لیث غش
علاج آن مرکب است در اوقات عصی **اسباب** آن با سردی
 دماغ باشد و یا ماده و علامات مجموع در صدماع
 و سوداوی گفته شد **علاج** آن مزاج دماغ را با اعتدال باید
 آورد و اگر مادی باشد دماغ را از خلط و آن ماده پاک باید
 کرد و معدل و منقی مجموع گفته شد در علاج صدماع که از سردی
 دماغ باشد و صدماع که از ماده بلغم و سودا باشد غذا کم باید
 خورد و دماغ را گرم باید داشت و اطرفه و سببیه مرقی
 و معجون طلا سفه نافع است و قوی تر از آن معجون بلاذراست

اسباب تهری ورمی است که از صفرا و بلغم در دماغ واقع میشود
 علامات آن مرکبات از علامات سرسام و لیث غش اگر صفرا
 غالب است علامات سرسام غالب است و اگر بلغم غالب است
 علامات لیث غش علاج آن مرکب باشد از علاج سرسام و لیث غش
 علاج آن مرکب است در اوقات عصی اسباب آن با سردی
 دماغ باشد و یا ماده و علامات مجموع در صدماع
 و سوداوی گفته شد علاج آن مزاج دماغ را با اعتدال باید
 آورد و اگر مادی باشد دماغ را از خلط و آن ماده پاک باید
 کرد و معدل و منقی مجموع گفته شد در علاج صدماع که از سردی
 دماغ باشد و صدماع که از ماده بلغم و سودا باشد غذا کم باید
 خورد و دماغ را گرم باید داشت و اطرفه و سببیه مرقی
 و معجون طلا سفه نافع است و قوی تر از آن معجون بلاذراست

اما بسيار گرم است ملا خطه بايد کرد و زنجبيل و کندر
و قند سفوف سازند و قدری در وقت خواب بخورند و
قدری بناشتا موافق است و او را بعلوم عقلي مشغول
بايد داشت و سخنان که ذهن را قوت دهد **نسبانی قوت دگر**
که نقصان گرفته باشد یا باطل شده باشد که هیچ باید او نباشد
اسباب خشک شدن دماغ است خاصه بطن مؤخر دماغ
که بی ماده باشد **علامات** کدوره حواس است و نفع یا فتن پیری
گرم که بدماغ رسد **علاج** روغنهای گرم بر سر طلا کردن خاصه
بر بس بر و جلدش فلا سفه و همچون انقرد یا و دانه سر را از نوا
خشک نکند باید داشت اسباب دیگر خشکی دماغ است
با ماده بلغم **علامت** کدوره حواس است و خواب با فراط و دانه **انقرد**
در طبیعت آید **علاج** شقیه دماغ باید کرد بحسب الودج و غرغره
با بکامه و خوردن و تراکب سود و عنهای گرم که گفته بکار آوردن
است اسباب دیگر سردی دماغ است و خشکی او **علامات** نخوابی و سبکی
سر و چیزهای مجرد فراموشی کند و آنچه قدیم یاد گرفته بخاطر
آید و خشکی مخزین و زود زود سخن نتواند گفت و گاه گاه
تصور شود که خضاق میگیرد و گاه تصور میکند که سر او را
بجانب بس میکشند **علاج** او معالجه سردی دماغ است
مانیا جنون است که افعال کلب از ظاهر شود از فکر کردن
وزدن و شکستن و انبیا کردن و برجستن **اسباب** یا سوز آه
که سوخته باشد **علامت** افعال سبعی با فکر بسیار و سکون دائم و

و سکوت و کم سخن گفتن و اگر سخن در آید از تکلم باز نده ایستند
و گاه گاه غافل شود و بدن مایل بسبایی باشد یا صغیرا
سوخته باشد **علامات** میل بیشتر و ایذا رسانیدن بیشتر باشد
و اضطراب و ساکن کردن از سخن زود تر توان و رنگ او
مایل بصفرت باشد و سایر اعراض صفر که در صداع
صفرای گفته شده است انواعی دیگر داء الکلب است
و سبب خون سوخته باشد **علامات** با فعال سبعی گاه بخندد
و گاه گاه تملطف نماید و بدی خلق در او کم باشد و دماغ
گرم باشد و رگهای بای انگیخته و پر خون باشد و نخوابی که
باشد **علاج** علاج علت مانیا یعنی ایست که گفته شد **الجزای**
عقلی است که فکرهای فاسد کند که مایل به تشویش و دهم
باشد و دانه خلوت جوید و برترسد از چیزهای که عادتاً
از آن نباید ترسید و گاه نهاده فاسد و فرج کند و این نهاده
قسم میشود **انواع** از او است و بدن است از ماده سودا
غیر دماغ که بخار او بدماغ می آید **علامات** مایل بودن رنگ بدن
بسبایی و لاغری و صلابت و اختلاط بنض و صفاه قارو
و تقدّم غذاها و غلیظ و ریخ و قبح کشیدن **علامت**
سبب این خون سوخته باشد **علامات** با اختلاط عقل
و ذهن خشک و فرج باشد و رنگ او کم کم کون باشد و
رگهای کشاده پر خون و سرخی چشم و تبض عظیم با عبرت
و جوان باشد و غذاها گرم و تر که متولد خون باشد خورد

یا پیشتر خون رفق که او را عادت باشد الحال بند شده باشد اما
اگر سبب سوداء سوخته باشد **علامات** فکر بسیار برو غالب باشد
باتریس و سیل تجلوت و کرم و فزع و افکار فاسد است اگر
سبب صفراء سوخته باشد با اضطراب و برجستن و شراره
و قهر و زردی ^{نک} و نظری کردن او مثل سبب باشد و پجوابی
و درد و آسایش بنا شد و گرمی بدن و اگر پیشتر غذاها را که خورد
باشد دلیل ظاهر باشد خاصه که رنج سفر کشید باشد در سواحل
است اگر سبب بلغم سوخته **علامات** کسل و سکون و کمی گرمی
و علامات بلغم در سواحل کفته شد **علاج** اگر خون غلبه باشد
رک اکل کبشاید یا با سلیق و صاف و اگر با بدن خون خمداد
باشد و بند شدن مثل بواسیر و حیض شراب کا و زبان و شراب
نیلوف پاشانند و مطبوخ ایتیمون تا بدن باک شود و دماغ
را بر وزن سرد و تر که در صداع سوداوی کفته شد بکار
دارد و در غلاء سرد و تر مبالغه نماید و اگر صفراء سوخته
باشد در ترطیب بدن گوشت بسترها خنک چون شراب سرد
سندی و شراب آلو و سندی وانه و بادرنک و خیار و شفتالو
و زردالی و چون ماده نفع باید مطبوخ ایتیمون و ایتیمون بماء
الجبین مکرر پاشانند بعد از آن باین شرابها و میوهها در
بدن گوشتند و آسایش کنند و از اعراض نفسانی دور برون
در همه اقسام سودا ضروره است و اگر سوداء محرق باشد
نفع ماده بماء اصول باید کرد و شقیه بجب ایتیمون و ایارج

لوغاد یا باید کرد و مکرر شقیه درین قسم ضروریست
چون کل قد و اطریقات و اگر بلغم سوخته باشد بکلقتید
و شراب اصول نفع دهند و بعد از نفع جب ایتیمون و ایارج
بدستند **علامات** آن سودا در نفس دماغست و این بدترین
اقسامست **علامات** افراط فکر و فرورفتن چشمها و وسوسه
دائم و پجوابی و نظر کردن دائم در زمین و لاعری سروروی
با اعتدال بدن و بطون بنض و خوردن غذاها که بدماغ مضر
باشد و رقه قارون **علاج** اگر خون غالب باشد رک میقال
بکشاید و نفع ماده سودا بکشد بسترها که کفته شد در سودا
و ملا حظہ کنند که صفراء سوخته یا سوداء سوخته سر کلام
که باشد از نفع دهند و بدن را از آن خلط پاک کنند **علامت**
که مناسب آن باشد و دائم دماغ را بر وزن سرد و تر جرب
دارد و منخرین را هم جرب کنند و بمفرجات یا قوی ممانعت
نمایند **علامت** از مایلینها سودای مراق است و علامت ^{نک}
نیز گویند **اسباب** افراط گرمی جبک است که خون و اخلاط
می سوزد و در سپر میزند و از سپر زرد در دهان معدن
میریزد و در معدن ورم پیدای شود یا سپر زرد می کند
و علامات ورم معدن و ورم سپر خواهد آمد **علامات** این
سوداء مراقی جشاء ترش و سوخته و ضعیفی مضمط طعام است
و آب رفق از دهان و درد و سوزش و کشش میان دستان
و سر استخوان سینه و انفاخ شکم و نرمی طبع و جوع

بافراط و فهم کردن بخارات که بالا می آید و به پنج دندان میرسد
علاج اصلاح جگر کنند بفرق کاسنی و طلا بصدل و کلاب
و آرد جو و صندل ترکیب باید کرد و غذا کسک یا رشتنا
یا سوربا بکنند یا خود آب بگوشت مرغ یا گو سفند رسیدن اگر
سضم قوی باشد یا آش آکو یا رمان یا سیب حلوا بقتد و
بادام و نشاسته و شیر خشک در تمام اقسام مناسب است
و دمان معد را دائم بروغن کل جرب دارند و سنبل اکلیل
و برك ترنج و بابونه را که قته و بختد با مصطکی طلا شده
بر معد نهند تا دفع نفخ بکند و طبعیت را بشیاف و چنده
بزم دارند و لعاب خیار سفید بروغن بادام اندک پاشند
و سرخه گاه بمطبوخ اقیقون یا کاه و زبان و بنفشه با لوی
بخانا و نیلوفر و سبستان و تخم کاسنی و کل سرخ معد
اعضای از سودا پاک کند یا سفوف اقیقون بماء الجویین پاشند
و در میان دار و خوردن مفرح یا قرق نخورند و تمام در جمیع
اقسام سودا مناسب است خصوصا مرقی را و دائم صحت عظام
و عتشان لازم دارند و ایشانرا از فکرهای فاسد بستان
معقول باز آورند و این مردانرا بیشتر واقع شود و زنانرا
فحش باشد و اگر سبب درم سهره یا ورم معد باشد معالجه
سهره و معد باید کرد و آن در مجل خود گفته خواهد شد
فقط **علاج** نوع دیگر از مایه های قطرهاست سبب سودای خود
علائم آنست که کیساعت در جای قرار نگیرد و دائم روی خود

درم کشیده دارد و در غم باشد و تا سفید بخورد و او مردم کم کوز
باشد و از قویم قصد که بخون کند و روز در کج بهمان شود و
شب بیشتر بیرون آید و گاه باشد که از غفلت از کسی بگوید
و روی او زرد و زبان او دائم خشک باشد و بر ساقهای پای
او ریش باشد **علاج** همانهاست که گفته شد عشق اظعاش
را فرعی از سودا داشته اند بسبب آنکه اعراض سودا ظاهر
و شاید که آخر سودا منجر شود بسبب بخوابی و اندوه و تعب این
علت بیشتر عریان و مردم پیکار و لو ایند و کم عقل را عارض
شود بواسطه صحبت با ریاب حسن و نظر در صورت
ایشان کردن و گاه باشد که شهوة جماع نیر باشد **علامات**
خشکی چشم و فرورفتن باشد مکرر در وقت که بر کردن و بخواب
و فریبی جفن و خاریدن آن و نفس بلند و آه کشیدن و
لاغری و حال او را نظام نباشد **علاج** بهتر از وصال
علاجی نیست و اگر آن بیشتر نشود قوم مردم دانا را
با ملاقات فرمایند و از محبوب او نقل فواید زشت
کنند و او را از نخیله شقره دهند و بعقلا و نظرها و
صاحب حسنان مخالفت فرمایند و او را شها نکند
و بلعب و اعنام او را از فکرهای آوند و عورتان را فرمایند
تا در نهان از معشوق او بکسرت با او بگویند و او را بصید
دلالت کنند و مخان جماع بکنند پیش او نقل کنند تا جماع
شغل گیرد و میل کند و این اثری تمام دارد و اگر او را سفر

فرمانند که این از خاطر او بیرون رود مناسب است سیاحت
خواب کران کشید را کی نید که با سانی پیدا از توان کرد
اسباب سردی دماغ که از سرما یا از خوردن مخدری
مثل ایون یا شوکران و مانند آن حاصل شد باشد
علامات آن وجود سرما است که در سر او تصرف کرده باشد
یا خوردن مخدری و رنگ او مائل بسبزی باشد و نفس
او صلب باشد و متفوت **علاج** سرما زده را انجام بزند
و روغنهای گرم بر سر طلا کنند و داروهای گرم خوشبوی
چون مشک و عنبر و سنبل و عود و امثال آن بویانند و
غذاهای گرم خورند و گوشت را بزند و کشنده خشک درو
مهر سازند اما سبب دیگر خوردن مخدری باشد
علاج آن بشربتهای گرم کنند و غذاهای گرم چون عسل و
حلواهای عسل و امثال آن و دواهای خوردن مخدرات
جدا جدا در ضرر ایون و غیره گفته خواهد شد اما
سبب دیگر بلغم خام است که در مقدم دماغ حادث شد
باشد **علامات** کرافنی پس سر و کرافنی حرکت دادن چشم و
اختلاج ابرو و ما و پیشانی و تری مخزین و رطوبت جسفید
بر روی زبان و حالتی شبیه بخواب آلودگی **علاج** او علاج
صداع بلغمی است اما سبب دیگر ضرب است که بر سر
او رسیده باشد یا او بر چیزی خورده باشد **علامات** آن وجود
ضربه است و سقطه و علاج ضربه و سقطه گفته خواهد شد

در جای خود و فرق میان سبب و سکنه و غشی خناق
رحم آمنت که بعسرت صاحب سباب را پنداری توان
کرد و سخته او شبیه بنندگاست و دیگر از بعسرت
بهاوش نمی توان آورد **سبب** بخوابی با فراط است که بر
مقتضی طبیعی نباشد **اسباب** گرمی مزاج و خشکی مزاج دماغ آن
که بر ماده باشد **علامات** سوختن و خشکی مخزین و دهان و
تشنگی و سبکی سر باشد **علاج** صداع گرم و خشک است
اما سبب دیگر گرمی و خشکی دماغ است که با ماده صغیر
باشد **علامت** غلبه صغیر باشد و کرافنی سر در جمله و زردی
رنگ روی و خشکی دهان و عطش و تلخی دهان علاج آن
علاج صداع صغیر و بیستو اگر از سودا باشد علامتهای صغیر
ظاهر باشد و معالجه آن در صداع سوداوی گفته شد اما
سبب دیگر خلط بورقی است که در دماغ حادث شده باشد و
این منشاخ را بسیار واقع میشود **علامت** تری مخزین و جرم چشم
و کرافنی و زود از خواب در آمدن بر جستن **علاج** دماغ را از
خلط پاک باید کرد بحب ایا ریج که مقوی بسقمونیا بوده باشد
و سقمونیا و بنفشه حب ساختن تا اثری تمام دارد و دائم سر را
بر روغنهای شیرین جرب باید داشت چون روغن بادام گندمی
و پند و آب گامه غرغره کردن نافع است و گاه باشد که بخوابی
از درد و روشنائی و تم و غم و استلا معدن باشد و علاج
معدن گفته خواهد شد و معالجه درد و تم و غم و شدت روشنائی

باید کرد و فکر بسیار نیز موجب پتوایی میشود دوار
 دوار حالتی است که صاحب او کان میبرد که چیزها میگردد و
 سرودن او میگردد و قادر نیست که خود را بر پای نگاه دارد
اسباب آن خلطی است رقیق یا باد و بخار که در بطون دماغ
 یا در رگها بزرگ دماغ میگردد و روح بخلاف آن میگردد
 ب حرکت طبیعی خود و چون در حرکت مخالف اند چون بهم
 در هم میگردند مثل کرد باد که آنرا ذوسبعه میگویند و نسبت
 خیر به ما به نسبت بار روح مختلف میشود چون روح میگردد
 و بدین سبب تخیل میشود که چیزها که در نظر است میگردد
 چون کسی که میگردد نسبت بآن چیزها که محسوس میشود
 مختلف میشود درین حالت نیز نسبت بآن محسوسات مختلف
 میشود برابرست اختلاف نسبت روح با شیا خواه اشیا
 بگردد و خواه نکرد که نسبت میان روح و اشیا مختلف شود
 و آن اخلاط و بادها یا در نفس دماغ باشد یا از عضو بالا
 رود چون معد و آن خلط و باد یا سرد است یا گرم است
 سبب که بلغم دماغ باشد علامات کرافی سرد بسیار آب سرد
 و خراب بسیار و قلت تشنگی و کفویت حواس و نرمی نبض
 و سفیدی قارون و تسکین یافته بگردن سردن سر است
 که سودا دماغ باشد علامه بسیاری فکر و پتوایی و تخیل
 چیزها سیاه و درازی صحت و صلابت نبض ضعیف
 است سبب دیگر که باد سرد باشد علامه جمیع این

عقل

علامتها است با عدم ثقل **علاج** دماغ را از خلط پاک باید
 کرد بحقنه و مسهلها و غیره و بادها را تحلیل باید داد
 بمثل روغنهای گرم چون روغن مستط و روغن جبت الغار
 و بابونه و روغن بان و امثال آن و نظوهای گرم مثل بابونه
 و مرزنجوش و قیصوم و ورق انج و اکلیل و شبت و سنبل
 باید جو شایند و آب آنرا بر سر نظون کرد و ثقل آنرا بر نهاده
 و مشک و عنبر بوی باید کرد و روغنهای گرم نشوق باید کرد
 و بر بخار دار و مایه گرم که گفته شد سر فرو باید داشت و اگر
 آن دار و مایه با ارزن گرم کنند و در خرقه بسته بر سر نهند
 نافع باشد است سبب دیگر صفر است **علامه** زردی زنگ
 روی و چشم و تلخی دهان و خیالات زرد در نظر و آمدن و
 سرعت نبض و عطش **علاج** دماغ را از صفر پاک باید کرد به
 مطبوخ فواکه و حب بنفشه و تعدیل مزاج کردن بیشتر آنها
 سرد و غلاماء سرد و تراست سبب دیگر بخار بلغم باشد
 که از معد بدماع می آید **علامه** غشيان و قلت بضم و آب رفقن از
 دهان و جشاء دائم و صداع و گاه باشد که دوار بیشتر و گاه
 کمتر باشد بحسب تخمه و خلا و امتلا معد **علاج** معد را
 پاک باید کرد از بلغم بحقنه و قی و ایاریجات و قوه معد
 باید داد بمحور و جوارشات چون نوش دارو و فلا سفه
 و جوارش عنبری و امثال آن است سبب دیگر باد
 سرد است که از معد بدماع می آید علامات غشيان است

از این بلغم و غشيان و از این بلغم
 و از این بلغم و غشيان و از این بلغم

که آن چیزی از معدن ق شود و باد در معدن محسوس شود
 و در معدن باشد **علاج** آن علاج امراض بلغمی است زیرا
 باد زبید جو شایند مفید است و اگر سفت اضافه کند
 در دفع نفخ قوی تر باشد **است** سبب دیگر خلط
 کرم است که از معدن بخار آید یا با کرم باشد که از معدن بد
آید علامت قات شهوت و خفقان و تصور و قوت نفس و
 اضطراب که دائم از مهلوه بهلوه گردد و غشیان و قی صفراوی
علاج بسبب این قی باید کرد آب کرم و مطبوخ سلیله و
 ما را مین بشیر خشک و شربت های ترش باید خورد و اگر باد
 کرم باشد مطبوخ ساده بخورد یعنی سرد اروج بنهد **است**
 سبب دیگر ضربه و سقطه باشد علاج آن گفته خراشید
 و اگر بخاری باشد که از عضوی دیگر بالا رود معلوم باید
 کرد که عضو ما و من کدام است معالجه آن عضو باید کرد
سلسله چیزی است که در وقت برخاستن جشمها نارنگ
 شود و صاحب آن بی هوش بماند و گران در سر فهم کند و آواز
 کوش و گاه باشد که عقل او زایل شود **اسباب** آن اخلاط سرد است
 در دماغ یا در معدن و علامات و معالجات در صداع بلغمی
 گفته شد یا ضربه و سقطه است گفته خراشید و گاه باشد
 که از سختی در در سر باشد سبب در در سر جلا مات گفته شد مطبوخ
 باید کرد و معالجه کرد **کابوس** مریضی است که در خواب کان
 می شود که چیزی گران بر سینه او می فشارد و نفس او تنگ



بهر
 کرم

می شود و چون پداری شود این حالت زایل میشود **است**
 بخار خلط غلیظ خام است که در پداری تحلیل می یابد
 در خواب بدماغ میرسد و سرد می شود و در مقدم دماغ
 میریزد و در عضلات سینه فرود می آید و بر سینه
 و عضلات شش گران می کند گران می شود که چیزی بر سینه
 او افتاده است و او نای فشارد **است** اگر سبب آن بخار
 از خون است **علامت** سرخی رنگ چشم و روی و غلبه خواب **است**
علاج فصد باید کرد و حجامت ساق و تغذیل طعام
است سبب دیگر بخار بلغمی باشد **علامت** کدورت حواس
 و آب دمان و غلبه خواب و قلت عطش و سستی بدن و
کاسی علاج بدن را از بلغم پاک باید کرد یعنی و ایارج و بعد
 از پاک کردن بدن باید خورد و بعضی معجونات کرم
است سبب دیگر سودای باشد **علامت** سودا ظاهر
 از آشفتهای بسیار و عجایب و خیالات فاسد و زنگ مائل
بسیاری علاج بدن را از سودا پاک باید کرد بحسب قیوت
 و معجون بخار صفت معجون الجناح هلیج کابلی و سیاه
 بلیج و آمیج از سر بیک دودرم تربد و استخود و آب
 و قیوت و بسفاج و غار یقون از سر بیک خردم حجره
 مغسول دودرم و نیم عسل صاف کرده سه برابر او بر
 بدان بیشتر کنند شربت چهار دودرم **است** سبب دیگر
 کدفعه بر سر خورد در وقت خواب رفتن یا در خواب با

دماغ **علاج** دارو مائه کرم بر سر طلا باید کرد چون روغن
زینق و زیت و نرگس و امثال آن و گاد بدار و مائه کرم
صدع مرضی است که منع میکند اعضاء نفسانی را
از فعلها و او منع غیر تام بسبب سته که واقع میشود در
بطون دماغ و مجری عصبها که اعضا را حرکت میدهند چون سته
غیر تام است روح در عصبها و مسالک نفوذ تمام نمی
تواند کرد و بدستواری نفوذ می کند بس حادث میشود
حرکت با اضطراب و در رم کشید میشود عصبها تماماً
بدن بجز که غیر طبیعی و چون روح اضطراب میکند بطون
که در دماغ است کرم میشود و در جوش می آید و نفخ می آید
و کف بر دماغ می آید و خرخره از کف می آید و بسبب آلات
حرکت تست میشود نفس بکنی بیرون می آید و گاه باشد که
بسبب سستی آلات بول بی اختیار بیرون آید و اگر **صدع** مایع
بعد از بستن سنج ساکنی واقع شود یا تا آن وقت بماند
و معالجه نیابد دیگر معالجه نمی شود و در وض حکم میگوید
که **صدع** اصلاً معالجه نمی یابد **اسباب** این سته خلط
بلغم است که در دماغ است **علامات** آن علامات خلط
بلغمی است و در وقت **صدع** کف بر دماغ می آید **علاج**
بلغم دماغ را نفع باید داد بشراب اسطوخودس بعد از
نفع دماغ را پاک باید کرد با یا رجهای و جها و غرغرها که
در صدع بلغمی گذشت **اسباب** دیگر سوجانی

علامات خشکی دماغ و لاغری و بچوابی و خفقان و اضطراب
و اختلاج در عضلات سر و ترشی در کف دماغ و نفخ
و گاه نهایه بد یا فوج **علاج** در مایعها باید گذاشته است
سبب دیگر غلبه خون می باشد **علامات** امتلاء دورک
کردن و سرخی چشم و روی و غلبه خواب و کرافی سرد
و گاه باشد که از بینی قطرات خون آید **علاج** قصد صافن باید
کرد و مجحه بر ساق نهادن و تعلیل غذا است سبب دیگر
بشرکت معدن میشود **علامت** اختلاج اعضاء و خفقان معدن
و گزیدن دائم و لرزیدن معدن در وقت کرسکی و آب دماغ
مانند بقیقت و دورک کردن بر آمدن و سوزناخها و بینی تیره
و حالتی که گوید که او را خناق میگردد این حالات در وقت است
که **صدع** میشود پس **صدع** او را در می باید و گاه باشد که فریاد
کند در اول **صدع** شدن و گاه باشد که او را اطلاق شود یا
بول و **صدع** بگذرد در خاصه و نفخ او را قی شود و زیادت
شدن در عقب تخمه و فساد معدن و امثال **اسباب**
سبب دیگر گزیدن گزدم است که بر عصب آید بخار تمام او
بدماغ میرسد و عصبها از آید او خود را در رم میکند
است سبب دیگر صفرا می باشد و آن نادر است **علاج**
او **علاج** صداع صفراوی است است سبب دیگر
معدن و روده است **علاج** در معدن گفته خواهد شد
سبب دیگر احتباس حیض است و **علاج** آن کشادن حیض

در امراض آن گفته خواهد شد **علاج** جمیع اقسام صرع ^{غیر} صغری و تریاق و مشرود بیطوس نافع است و بسبب کجین ^{حاصل}
اگر جهل روز مداومت نماید صرع زایل شود و بی بدن
سذاب و مسک و عنبر نافع است و کی بنید آویختن فاویا
بر کردن مصرع نافع است اما کی بنید این نفع در تریاق
جمیع چیزها که بخار انگیزد صرع را مضرست چون شراب
و سیر و پاز و کرنب و کند نا بخاصیت بد است خورد
و باقلا و شیر و مای و میوه های تر غلیظه منقذ و در عقب
طعام بحام زقین و آوار نهاده صعب هولناک چون آوازها
شیر و آوازها و ناخوش چون دردی که صداء بد دهد و
امثال آن **سکته** بازماندن اعضا است از حرکت
و حرکت **اسباب** آن سه نام است که در بطون دماغ سا
شود اما اگر سبب خلط بلغمی باشد **علامات** نرمی بدن
و بیاض و آب دمان و پستی و کف دمان و این اصعب است
و گاه باشد که بجز خلط و نفس زدن ظاهر نباشد و مثل مرده ^{شد} با
و زدن بودن او را چنین توان معلوم کرد که پاره بشم یا بنیه را بر
دمان او نهند اگر حرکت کند زنده است یا کاسه سر کشاده را
پراکنند و بر شکم او نهند اگر در وقت نفس زدن حرکت کند زنده
یا آینه در برابر چشم او بدارند اگر آینه مردم چشم او ظاهر
شود زنده است و آخر یکی از شرایین که از حرکت مازمی ماند
و کیست که در معده می باشد آن رک را مساس کنند حرکت

آن رک اگر باشد و از کار نماند باشد زنده است و الا مرده ^{است}
و اگر ازین علت بر شود یا این نوع شود که ماده در شق بدن
ریزد و افلیج شود **علاج** طایفه از غمد در سر او نهند و کاسه
کرمی را بر بالای طایفه نهند باید که کاسه نیکو گرم باشد
و تریاق یا مشرود بیطوس را در ماء العسل با آب حل کنند و
کلوی او ریزند و اگر یافت نشود با دیان و تخم کرفس و زین
را بچشاند و صاف کنند و با کلقتدر حلق او ریزند و حقنه
تیز کنند پس شقیه بدن کنند با یارحات و جو بات
اس سبب دیگر غلبه خون است **علامات** سستی روی
بجذی که خاق میشود و بر آمدن رگها کردن و اندک ^{تر}
بر جبین و در نفس زدن او بجز نباشد و این نوع آن **علاج** با
منجر با فلیج شود **علاج** قیغالین را دفعه بکشایند و اگر حاجت
شود و داجین را بکشایند و بجمه بر ساق پانهند و او را ^{حقنه}
نرم کنند پس از آن حقنه قوی تر و اگر سبب ضربه یا سقطه ^{باشد}
علاج ضربه و سقطه کنند و اگر صعب واقع شود فی الحال ضربه
کنند **فالج** سستی عضو را گویند از هر عضوی که باشد ^{بنا}
حرکت نکند اصلا یا بدستخاری حرکت نکند **اسباب** بلغم باشد که
در عصب ریزد اگر از دماغ در یک جانب بدن است ریزد
یک شق بدن مفلوج شود و اگر در نسبت عصب ریزد
جناحه هر دو شق بدن را فرو گیرد تمام بدن مفلوج شود
غیر وجه **علامات** سستی یک شق بدن یا از یک عضو مخصوص

در عصب

و بطلان حرکت و حسی و دفعه واقع شده باشد و پراض قارون
و خاج آن **علاج** اول حقنه متوسط باید کرد بستانه مکی
و بفضه و غناب و سبستان و اصل سوس و تخم خطمی و بابون
و مغز کازین و برك جنس در و شیرخشت و شکر سرخ بعد از آن قند
و تخم خطل و تربد و شبت و بادیان و امثال این اضافه کنند
ماده را بگفتند عسلی یا شرابا سطر خورد و س و ماء الاصول یا
انیسون و دانه باغ را و اسطر خود سنجی شامند و صاف کنند و
بسکجین عضلی ماده را فنج دهند و شقیه بدن کنند صبا لایح
که مقوی بشم خطل و غار بیقون کرده باشند و یا بوج لوغاذ یا و اگر
از سه هفته بگذرد حب منق بدیند و در مهمل دادن اعا
تکرار کنند و باز در فنج دادن تکرار کنند و غذاء روز اول
ماء العسل دهند یا ماء العسل با آب نخود دهند یا مرغ جوهر
بشبت و دارچینی و فلفل و کبوتر بجد و کوشت و امثال آن
بکباب کنند کوشت خوکوش و عصا فیر میزد بدارچینی و آس
مناسب است بخیر و مغز جوهر هم بخورد خاصه وقتی که قبض باشد
خامیدن مصطکی و کند روز بخمیل و قرفل خوب است یا رو با
یا شغال در آب می شند بهتر است که در روغن زیت می شند
تا مهران شود و در اینجا نشینند بعد از شقیه بدن و مشک عنب
دام بوی کند و چون اثری ظاهر شود بر ناستها او را حرکت
فرمایند **سبب دیگر خون می باشد** **علامات** سرخی
زنگ روی و جنبها و کفانی بدن و بر آمدن رگها و علامات

در که مکرر گفته شد **علاج** یقال بکشاید و محجه بر ساقها
نهند و تغلیل طعام و حقنه باید کرد و اما باید که احتیاط
تمام کنند در فصد کردن تا علامات غلبه خون نیکو ظاهر
نشود بفسد دلالت نکند که فصد ضرر دارد اما
سبب دیگر سوز مزاج سرد و ترست که ماده نباشد **علامات**
آنست که بتدریج قلیج شود و نرمی آن عضو و خنکی **علاج**
کل قند و مشرد بیطوس و جوارش عنبری با فلا سفه و کبها
کرم و غدا ساء کرم که گفته شد بر بیدن دار و ساء کرم خوش بو
و ورق الغار و حرمل و کللیل و برك اترج و بابونه و قیسوم و
سذاب باید جوشانند و آب آنرا بر سر فظول کردن و نقل آنرا بر
سر نهادن **سبب دیگر ضربه و سقوطه است** **علاج**
آن خواهد آمد اگر دفعه واقع شود سستی و قلیج علاج ندارد و
اگر بعد از دور و زیاده روز واقع شود علاج درم کنند اما
سبب دیگر زایل شدن مهره بشت است یا مهره کردن از موضع
خود **علامات** آنست که محل مهره بشت یا محل مهره کردن پریون
آمدن باشد یا فو و رفته باشد و معالک شدن اگر فو رفته باشد
سینه یا سر میل بر بشت کرده باشد و اگر پریون خربزه باشد
کود بشت شدن باشد **علاج** آن مهره بتدریج بجای او باز باید
آورد **تشنه** در سیم آمدن عضله است که میل
مبدا کرده باشد منبسط نشود سبب ماده بلغمی باشد که در مجرای
عصب در رفته باشد و در عرض عصب زیاده شدن و انطول

در دم آمده و این را تشنج امتلائی گویند **علامات** غلبه بلغم است
 و دفعه واقع شود **علاج** شقیه بدن است از بلغم بقی چنانچه
 و ایار جها و روغنهای گرم طلا کردن و غذا ماء العسل و کونیت
 کبوتر و عصفور و آمو و صید بزیه و در چینی و فزق و بخیل
 است اسبب بگر خشکی عضله است که بسبب تعب یا سها
 و یا تبها محرقه کشیده باشد یا بخوابی یا جرح بسیار **علامات**
 لاعری و خشکی اعضا و بار بیک شدن عضلات و تبدیج
 شدن باشد **علاج** این علت علاج ندارد و در جوانان نادرا
 معالجه و صبیان با بدستواری روغن تطلا باید کرد
 چون روغن بادام و پسته و پسته بطل و امثال آن و
 غذا ماء جرب و تر باید خورد و از ریاضت اجتناب باید
 کرد است اسبب دیگر آنست که اینها بعضی رسد
 چون کزیدن عقرب و مار و زنگنه یا خوردن افیون یا شکر
 یا سرمه صعب بان عضله رسد یا خلط تیز در وقت
 کردن در آن عضله بزند یا علق در رم باشد یا بسبب
 دود معد که بخار بان عضله رسد و متادی شود **علامات**
 اینها ظاهر است و علاج گفته خواهد شد در علاج زهر
 و دود معد و قی کردن که در معد باشد و معالجه عضوی
 که بخار بان بعضی رسد در رمض آن عضو باید طلبید
 تمدد رمضی است که در یکی از آنکه اعضا واقع شود که منع کند
 آن عضو را تا تقیاض و از طول کم نشود **اسباب** آن اسباب

تشنج است فرق آنست که ماده تمدد در خلل عضله واقع میشود
 چنانچه در جها عضله گرفته میشود و در رم نمی تواند آمد
 و راست می ماند تا اینها بمبدأ و تر میرسد و وتر در طول می
 گزید **علاج** آن بعینه علاج تشنج است در جمیع اقسام
لقوه رمضی است که کشیده میشود نیمه روی بخانی غیر طبیعی
اسباب آن تشنج است یعنی کشیدن یکی از دو جانب روی
 جانب دیگر را میکشد بخورد بسبب خشکی در مانع **علامات**
 امتداد جلد روی جانب صحیح و قلت آب در همان و کشاده ماند
 چشم در جانب صحیح و این تشنج در رم می باشد و علامت آنست
 که تبدیج پدای شود و جانب ماؤف خشک و لاغر باشد
علاج آن علاج تشنج طبیعی است و علامت تشنج امتلائی
 در لقیه ایست که دفعه واقع شود و جانب ماؤف نرم باشد
علاج آن علاج تشنج امتلائی است است اسبب دیگر
 سست شدن یک جانب رویت **علامات** سستی جانب
 ماؤف و ضعف حرکت و بشیب آمدن بلك چشم و سستی
 برده بر کام است از جانب ماؤف و آب از چشم رفتن
 در جانب ماؤف و باد آمدن از دهان بی اختیار و
 کدورت حواس باید که ماده لقیه را تا نیم در حرکت نیاورند
 از برای آنکه مودی تشنج میشود یا بسکند و اگر از شش ماه
 بگذرد علاج نیا بد **علاج** فیض ماده دهند بکل قد
 یا شراب اسطوخودس یا شراب بزوری و غذا لطیف

بسم الله الرحمن الرحیم

خورد مثل عصفور و کبوتر و گوشت آهو و چون ماده
 قابل شود و نسیج تمام یا بد سهیل مثل ایارج و جویب را هم
 غار بقون مجرد بغایت مجربست و عجزه بخردل و آبگامه
 نفع تمام دارد **رعشه** مرضی است که در عضو آلی پیدا
 میشود و آن جفاست که قوه که حرکت آلی میدهد عاجز
 از حرکت دادن عضو با اتصال بسبب آنکه کراتی عضو میل
 به پایان میکند و قوه محرکه یعنی آنکه که عضو را به بالا کشند
 هر دو حرکت بهم مخلط می شوند یعنی سرد قوت محرکه که عضورا
 نگاه دارد که حرکت نکند و حرکت نقل عضورا را نمیکند ارد که ساکن
 سازد و این حالت ظهوری باید و آلت عضوی را گویند که مرکب
 باشد از اجزاء مختلف چون دست که مرکب است از عصب و
 عضله و عظم مثلا **اسباب** ری مزاج عضو است که سرد شدن با
 نه بختی که فلج شود خنایچه پیران را میشود و کسی که آب سرد خورد
 دفعه و با فراط یا بر ناشنا آب خورد یا مداومت کند بشتر است
 یا عصبی که مشوش قوت شود یا مرض بسیار کشیدم باشد یا هم
 یا فزع یا بعد از جماعی باشد یا بسبب گرفته شدن عضوی
 خنایچه کسی بر بای خود نشیند و یا ایدائی بعصبی عضله را
 از گردن حیوان چون عقرب و حید و غیره **علاج** و علاج
 این سینهها مرست که بسبب غضب باشد تقویت دل باید کرد
 اما سبب دیگر سرد باشد بسبب خلط غلیظ لزج که در
 بروجه طبیعی نفوذ نتواند کرد در عصب آن عضو آلی **عدهات**

بدی مزاج و امتلا است که در فایج کفنه سید با علاج آن
خند نقصانست یا بطلان که در جنس لمس و قشوق
 سبب ضعف است که عارض میشود عصب را مانند کسی که
 بر بای خود نشیند تا کسب شود علاج منع ضعف است
 اما سبب دیگر سردن باشد که از خلط خام غلیظ
 سرد در عضله و عصب واقع شود که قوه حساسه از
 نفوذ کردن در آن عضو باز مانده باشد یا ماده در جوی
 عضو نفوذ کرده و عضو سست شدن باشد و مجاری
 مسدود شدن **علامات** سستی بدن و کسل و بیاض لون
 و ثقل حواس **علاج** آن علاج فایج سرد است اما **سبب**
 دیگر از گردن عقرب و حید نیز میشود علاج تریاق و فاد
اختلاج حرکت موضعی است از بدن که از عادت آن عضو
 نباشد حرکت تسرع متواتر کند و زود ساکن شود و باز حرکت
 کند **اسباب** رطوبت غلیظ است لزج که حرارت بدن
 آنرا دفع میکند ریج میشود و از جهته غلظت از مسامات
 پیرونی رود و طبیعت چون بخوابد که دفع کند آنرا حرکت
 میدهد و ریج راه نمی یابد که پیرون رود و حرکت مخالف
 میکند پس عضود حرکت می آید تا تحلیل میرود **علاج**
 دارو ساء کرم مثل بایونه و نمون و نمون و شبت و حاشا و
 سداب و امثال آن جا و رس نیز مناسب است کرم کنند
 و کاد کنند و روغنهای محلول چون روغن بایونه و روغن

از عده آله الفی الحی
 و لغز آله الفی الحی

جب الغار و اگر باین کا د سا و در غنها بر طرف نشود مسهل
بلغم باید خورد چون ایاجات و جویب **فصل دوم**
در امراض چشم **رمد** ورم ملتحمه را که بنید **اسباب**
غلبه خون باشد **علامات** سرخی و منفتح شدن ملتحمه و ورم
و کشیده شدن حلقه و چرک بسیار و بر آمدن رگها و تیرگی
زدن شقیقه **علاج** احتراز کردن از دود و بخار و روشنایی
و نظهر کردن در چیزهای سفید و هوای گرم و سرخ و قبض
طبیعت و چیزهای بخار آکنیز چون عدس و کرب و شراب
بسیار و معدن را بر کردن از طعام خاصه شب و خواب
کردن بر بلاه طعام و چیزهای تیز چون سیر و پیاز و سوسن
و ترش با فراط و بخوابی بسیار و بدترین جماع است فصد
جماعت باید کرد و از شرابها شربت بنفشه یا شراب نیلوفر
یا شراب آلو یا شراب کل عندا برنج و کشنیز و کدو و زرده
پسته نیم برشت و اگر ضعف باشد مرغ جوژه و مسهل **نفسه**
با ایارج اگر ماده غلیظ باشد سفید پسته مرغ یا شراب
یا شیاف ایض یا شیاف ما میثا در کلاب حل کنند و در
چشم جکاسته سبب دیگر صفرا باشد **علامات**
ورم و انفعال چشم کمتر باشد اما سوزش و درد و خیلیدن
پشترا باشد **علاج** طبع هلیله یا حب بنفشه یا شیرشیت
و آوی بخاری باید داد تا دماغ از صفرا پاک شود و عصاره
سرد و تر چون عصاره خرمن و کاشنی و کدوی تر بر چشم باید

نهاد و سفید پسته مرغ و شیاف کافوری و افونی اگر
سوزش و درد صعب باشد است اسبب دیگر بلغم یا
علامات ورم عظیم و حره کم و چرک بسیار باشد و درد
بناشد **علاج** شقیقه بلغم باید کرد جب و مطبوخ اگر
احتیاج شود و لعاب حلیه و تخم گمان بعد از آن شیاف
احمر لبتن و وقتی که رمد معالجه نپذیرد و دیر بماند قین
داند که در طبقات یا رگها آفتی است پس تو بیاشته
با اسفیداج و قیولیا ذبی شسته و نشاسته اندک صغ
در و سازند و گاه باشد که صبر مجرد کفایت باشد باید که
در آخر رمد خرقة را یا آب گرم بر چشم بزنند و در آن تکرار
کنند اگر سبک شود بجمام روند و الفلاح سفار از ستر
درین وقت نافع است و اگر رمد دور کند در رموی
شاید که بفضد شرابان صدغ احتیاج شود و فصد پس
و تعلیق علق بر پیشانی و اگر سبب رمد نزله باشد آرد
عدس یا آرد جو یا دانه کل را با آب غوره یا کلاب یا آب
مورد بر پیشانی طلا کنند و در جنس شیاف کل بکشند
تکرار کری و تری است که در چشم میشود که مانند رمد است
اسباب از آفتاب گرم یا از کیمی آتش یا چیزی خورد که بخار گرم
انگیزد **علامات** آن وقوع سبب است که در وقت مرین باشد
یا بیشتر بوده باشد **علاج** آن اگر از حراره آتش یا آفتاب باشد
سفید پسته مرغ یا لعاب اسمعول که آب کشنیز گرفته

باشند با شیا و این بسبب بکشند و در غذا ملاحظه کنند
و چیزی که بخورد آنکیز نخورند و شرابها سرد پیا شامند
و طبیعت نرم دارند اما سبب دیگر سردی که
بر و وارد شد باشد **علامات** وقوع سبب است **علاج**
زردی پسته مرغ را بر روغن کل گرم کرده بر چشم نهند اگر
محتاج شود بر هر دو و تکدر را بعلاج رمد علاج کنند
و در پنج و در عظیم است که در ملتقه پیدا میشود یعنی سفیدی
چشم تا غایتی که چشم فرام نماید و بیشتر این اطفال را عارض میشود
علاج این علاج رمد است مگر آنکه درین مرض خون شیر
بردارند بقصد یا حجامت بر فقره یعنی بر پس سر و بر کشند
را بر چشم نهند و زردی پسته مرغ با نذک زعفران بر چشم نهند
نفاخه اندکی پیدا میشود نفع مایوی می ماند در میان طبقات
قرنیه اگر در طبقه اول باشد از قرنیه سیاه خواهد نمود
و باصره را مانع خواهد شد و اگر در زیر طبقه دوم باشد
باشد سفید خواهد نمود و باصره را مانع خواهد شد و این
آب که نفع شش ترش می باشد و تیز و خورند نیز می باشد **علاج**
اگر این نفع نخورد باشد خشک کنند که کفایت است و الا عمل
بجدید باید کرد **توضیح** این قرحه که در چشم پیدا میشود
نوعی باشد چهار نوع بر سطح قرنیه می باشد آنرا قرحه
و خشوئی نامند اول آنست که بر سیاهی چشم پیدا می شود
مثل دود می نماید و آنرا ققام می نامند دوم آنست که اگر خورد

انقسام فالله اعلم

واقع شود و در عمق قرنیه باشد آنرا سحاب می نامند سیئو
آنست که این قرحه بر کرد سیاهی چشم باشد آنجکه بر سفیدی باشد
سیاه نماید و آنجکه بر سیاهی بود سرخ نماید آنرا اکللی می نامند
بجادم مثل صوف است که بر ظاهر سیاهی نماید و آنرا صوفی گویند
و سه نوع آنست که در عود واقع شود اول قرحه ایست بجایب خشک
دوم آنست که بسیار در عمق نیست اما کشاده تر باشد سیم
خشک ریشی است که جرك دهد و با آن ضربان سخت باشد و
جرك آن سفید باشد و در درصعب اگر آن جرك رقیق باشد و
زرد سبکتر باشد آن قرحه و اگر کبود بود آن هم سبک باشد و
سبکتر آن باشد که سرخ باشد **علاج** اگر قرحه در چشم راست
باشد بر دست چپ خواب کنند و اگر در چپ باشد بر راست خواب
کنند و غذاء لطیف خورند چون ماش و نخود و امثال آن
و چون اثر قرحه منقرض شود مرغ جود خوردند یا پاجه و پیش از
انجا البته دماغ را پاک سازند بمسهل و احقان و اگر غلبه
خون باشد بقصد قیال و حجامت سابقین و فصد را تصا
و هر چند گاه طبع فواکه باشد تا ثقیل ماده شود و اگر
قرحه جرك دهد آنرا پاک سازند بماء العسل و شیر خرمان
و اگر در دی باشد شیا و نشاسته و جکا پزند شیر خرمان
و چون قرحه از جرك پاک شود کندر مجرد با شیا و نشاسته
بشیر خرمان در چشم جکا تند طرفه نقطه سحر است خورک
در چشم عارض میشود بسبب ضربه یا رگ کشاده شدن باشد یا

حرکتی عنیف را چشم را کشاده باشد و در ملتحمه قطره خون
 ریخته **علاج** قطره خون کبوتر یا از فواخت که از زیر پر او باشد
 که بر او را بر کنند آن خون در چشم جکاتد یا فواخت یا کبوتر را
 بکشند و خون آن که کم باشد در چشم جکاتند و اگر در اول
 مرض باشد بخون اندک قیولیا یا اضافه کنند شاید **سبیل**
 مانند برده ایست که بر بالای ملتحمه حادث میشود بسبب
 دکھائی که پر خون است و در دم بافته و سرخ است و پیشند
 در چشم خاریدن می باشد و از روشنائی و جراح ابزاری باید
 و چشم خانه خرد می نماید **علاج** اگر سبیل قوی باشد علاج
 آن بجدی می باشد که برده را بردارند و اگر سبیل باشد برده
 مس قبری یک روز در بول اندازند و در چشم جکاتند و
 و شاف اجزاین صفت آن شادخ شش درم صمغ عربی کثیر
 از هر یک پنج درم نخاس محرق چهار درم کهر با اسفیداج و صمغ
 از هر یک دو درم لؤلؤ شجرف از هر یک یک درم دم الاخرین
 زعفران از هر یک نیم درم مجموع را شاف سازند و اجزای
 صفت آن شادخ درم زاج محرق درم روغن زعفران
 فلفل از هر یک درم نیم شاف سازند با آب سذاب و استعما
 کنند و اگر با سبیل جرب حادث شود بهتر از شیاف سماق
 بنا شد مجرد یا سماق با صمغ و انزرد و اضافه کنند قطع سبیل
 و دفع جرب کند مجرب است **ظهوره** مشهور برک فاشه
 و آن مانند عصب حرئی است که از گوشه چشم میریزد و پیشند

یا کل ازنی

از گوشه می روید که از جانب بینی است تا خاکی که پیشند
 چشم را می پوشند و با صره را از دیدن مانع میشود و این نزد
 و سرخ و کبود می باشد **علاج** بهتر از آن بنا شد که بالقی که
 آنرا مهمت میگویند بچینند و زیره را با نمک بجایند و چشم
 نهند و ساعتی بساعتی حلقه را میگردانند تا بلك چشم بر
 حلقه نجسید و ضد کنند و بدن را از اخلاط پاک کنند
 اول بعد از آن بچینند و شاف دنیا بکشند صفت آن
 شجرف روغن زریخ اجری شکر طبرزد از هر یک درم مس و
 زعفران عروق از هر یک ربع درم اشق کدو از هر یک درم
 مجموع را شاف سازند و شاف درخ صفت آن کحل
 زنجار سادج سندی از هر یک درم نیم اقا قیاد و درم
 اشق سبکینج دار فلفل از هر یک نیم درم حل سازند اشق
 و سبکینج را بشرب کهنه و باقی دارها را بسایند و با آن مخلوط
 کنند و شاف سازند صفت روشنائی نخاس محرق شادخ
 از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل تخم الحفظل زعفران از هر
 یک نیم درم زنجار صبر بوق ارغی از هر یک درم اقلیمیا دو درم
 از اینها بگیرند و سر مه کنند و بچشم کنند و شاف با سلیقون
 بکشند اما بتدریج و ملما دار و ملاء تیز بکشند **تقهار**
و قمل شبش را گویند در جفنها حادث شود
 از ماده عفن که طبیعت آنرا در جفن میریزد بشکل شبش
 و حیوة میگرداند یا بشکل دگر که آنرا پارسه میگویند

علاج بدن را از اخلاط پاک سازند با یارح و حوت
 شبها در بعد از آن بآب دریا و نمک آب بشویند **سلاق**
 غلیظ شدن جفن را کویند **اسباب** خلط تیزید با ساد که
 جفن را سرخ سازد و موها جفن بریزد و گاه با ساد که
 جفن ریش شود و جسم را صرر کلی کند و این سلاق نومی
 و کهنه می باشد و بسیار با ساد که بعد از مد حادث شود
علاج اول بدن و سر را با یارحابت و حب قویا پاک
 باید کرد و آنچه ن باشد عرس را بکله بنجوشانند یا در
 آب برک خرفه یا آب برک کاسنی و سفید پخته مرغ و عسل
 کل طلا کنند و بجمام در آیند و آنچه کهنه بود رک پستاق
 بکشایند و حجامه ساق بکنند و بجمام روند و بگرد مس
 نیم درم مزاج سه درم زعفران بگردم فلفل یک درم مجموع را
 بشراب غصص صلابه کنند تا مانند عسل شود و بر پشت
 جفن مالند **شعبیه** و روی است در آن بر شکل جو که بر طرف
 جفن حادث میشود و پیشتر از خون می باشد **علاج**
 فصد باید کرد و با یارح بدن را پاک کردن از اخلاط و سپه
 را بکله آرد و آرد جو طلا کنند یا خون کبوتر یا خون و ریش
 یا خون شفا بنی بمالند برده پیه زیادتی است که در جفن
 بالا میشود و جفن را گران و سنست میکند و کوه کان و کما
 که مزاج تدرارند ایشا ناعارض میشود و کسی را که در مد بسیار
 واقع شود **علامات** آنست که پشت جفن را در میان دو انگشت

گیرند چون انگشتان بگردانند آنچه در میان انگشتان کوفه
 باشد پاک لحظه بلند بماند **علاج** قطع باید کرد و پیه
 زیادتی را پیرن آورد اگر بقیه بماند نمک را بر آنجا ریزند تا آن
 بقیه را ماجیز کند و بخورد و خرقة بسره که ترکند و بر آنجا اندازند
شعر منقلب داغ باید کرد یا بسوزن در کشند مایعی
 زیادتی بموی راست حساب آید یا پاک چشم کو راه کتند یا لیسو
 میگوید که صدف خرد را بسوزند و صحن کنند و بقطران خلط
 کنند و موی زیادتی یا موی منقلب را بر کنند و این دورا
 بر آنجا طلا کنند دیگر زردید **ضعف باصره** ضعف قوه باصره
 یا بسبب بدی مزاج بدن یا بدی مزاج سر یا مزاج چشم است
 پیشتر از خشکی می باشد که اذا سهال یا از جماع بسیار
 یا قهق یا روح رقیق شدن باشد مانند کسی که در جرم آفتاب
 نظر کرده باشد **علامات** آنست که در جبهه بسیار روشن
 و شعاع نظر نتواند کرد و اگر وقت بسیار باشد از دور
 چیزی نتواند دید و اگر روح غلیظ باشد عکس آن باشد
 و گاه باشد که در رطوبات جسم یا در طبقات فصولی
 واقع شده باشد و شناختن مشکل باشد **علاج** مزاج
 بدن و سر و چشم را با اعتدال باید آورد و قوه باید داد به
 اطریق صغیر که مانع را پاک کند و قوت دهد و منع بخار
 کند و معدن را قوت دهد و اگر روح غلیظ باشد قوتیارا
 بآب بادبان یا آب باد روح یا سر زنجوش بکشند و دائم

بعضض کل کنند بغایت قوت چشم بدسد و وجود وسی نوایه

هليلة زرد را بگویند و یک شغال فلفل صلابه کرده و در چشم
کشند نوع دیگر آب انار ترش را بجوشانند تا به نیمه باز آید
بعد از آن نیمه آن غسل اضافه کنند و دو ماه در آفتاب بهند
وصاف کنند و قدری صبر و فلفل اضافه کنند نوع دیگر آب
پاز با عسل در چشم بچکانند و خوردن تلخ بریان یا خام با جو
چشم را قوت تمام دهد و نور باصره تیز سازد و کوشش افقی
قوت باصره بدسد و صحته چشم نگاه دارد و سانه کردن سد
روز نافع است خاصه مشاخ را و چشم در آب کشاید
خاصه جوانان را و املا و شراب بسیار و خواب برابای
طعام کردن و کره بسیار و هر چیزی که خون سوداوی بگیرد
چون عدس و جماع بسیار و فصد بسیار و حمامه و استنقع
بسیار خواه بقی و خواه با سهال و هر چیزی که مضعف معد
باشد و قایق طبیعت و باد روج و زیتون نخته و شبت
بضعف باصره بدست جرب سه نوعست نوع اول آنست
که در باطن جفن درستی اندک مفهوم میشود و ظاهر جفن
سرخست و اشک چشم می باشد و این نوع بعد از آمدن می باشد
که رمد معالجه نیک نیابد **اسباب خلط غلیظ تیز کند**
که در زیر غشای می گویند داخل جفن است می بریزد **علاج**
فصد است و سهال با یاریج و حب قویا و شیاف رؤسائی
و احرارین و صفر لاین صفت آن زنجار سه درم قلفط و حرق

کافور

شود درم بودق زبد البحر از هر یکی یک درم در پنج اهر درم نوشاده
نیم شغال اشق شغال حل سازند اشق را در آب سداب و
شاف کنند و برکه و کلاب و سرکه باید شست و بعد از آن
این شافها بجا بریزد نوع دوم حصنی می باشد و این نوع هم
بعد از آمدن می باشد **اسباب بخارات تیز است که در زیر غشای**
جفن در می آید و عارض می شود پس بر سطح جفن مثل حصفه
ظاهر میشود اگر چنانچه تاخیر شود سبیل و دمعه صعب
میشود **علامات** مثل جا و رس دانه بر سطح داخل چشم ظاهر
میشود سر راه سفید و منقش میشود مثل سیوس پدید می آید
علاج فصد است و شقیه بدن کردن و اختصاص کردن
بر غذای لطیف آنچه ممکن باشد و این نوع را باید که حل نکند
و الا ضرر کلی کند بسبب آنکه غشائی که بر سطح جفن است قوت
می باشد و این حصفه بر سطح ظاهر شد کلی آن غشای را حرق
سازد و جفن فاسد شود بلکه تا ضرورت نشود جرب حل
نکند خاصه این نوع را نوع سیم یعنی گویند **اسباب**
فاسد شدن و تیز شدن خون باشد و این بدترین انواع
جرب است **علامات** مانند دانه انجیر باشد سراریک و
میج باریک **علاج** فصد و پاک کردن بدست از ماده تیز و
خشک کردن بدفعات متعاقب و شیاف احمدی داد دانه
باید کشید و مسات خشک باید کرد و بورده تیز خشک کنند
بعد از آن شیاف ایض و شیاف آبار و شیاف دیرنج کشند

علتی است که در شب چیزی را ندیدند و در روز
نیک بینند آنرا بقاری شبکوری گویند **اسباب** بخار
غلیظ است که روح را در شب غلیظ میکند **علاج** اگر قوی
باشد حب ایاج بخورد تا از خلط پاک شود جگر بزرگی باشد
کند و طفل دراز را نیم کوفته بر آن بخاریزند و جگر را بر میان ساق
و بعد از آن طفل و باد بیان را بردارند و بسایند و در چشم کشند
و چشم را بر بخار در او برسانند که جو شایند باشند بدارند و آب گاه
بخورد غزوه کند و با سلیقون نافع است **خیالات**
چیزیهای را گویند که آنرا نیک باشد سیاه و سرخ و زرد
و کبود و امثال آنها در نظری آید و آن در خارج نباشد که در
نظر باشد **اسباب** آن قوه مابصره می باشد که بخار غذائی را که
پس بدن از آن خالی نیست احساس میکند و علامات و معالجه
در صدک که از قوه حسن دماغ باشد گفته شد است سبب
دیگر در طبقات می باشد که حادث شده باشد بر قوه اثری
از حدزی یا از رمد یا از خشکی که رسیدن باشد بر حدی که
آنرا کیفیت ساخته باشد و صفاء آن را نل شده آن آثار
می می میشود بر هیئت آن **علامت** آنست که زیاده و کم نشود
و تفسیر نیاید آنچه محسوس میشود بحسب املا و خلوه معد
است سبب دیگر آنست که در مزاج رطوبات سرد تر
شد باشد که صفاء آنرا ماکد رکوده باشد یا حواریت باشد
که رطوبات را در جوش آورده باشد که از هوای بلحاظ

شد باشد و بر طوبت خلط شده مانند زید یا سرخ و خشک
شد باشد که کثافت کسب کرده باشد و شفاف نماید با
و اگر این نوع خیالات بر یک حال نماید و متغیر نشود و که
نشود بل که زیاده شود این مجرب تر و آب میشود باید که
کحال به علاج زود شغل کرد و اگر شش ماه بگذرد این خیالات
نزول نشود و اگر خیالات بسبب غذا یا بخران یا بسبب
باشد زیاده و کم شود بحسب خلوه معد و کد شش غصیب
و بخران **سبب** رطوبت عزیزه است که محسوس میشود در
ثقبه غصیبیه که میان صفاق و رطوبه بصصیه است و مراد
از صفاق طبقه قریه است و علامت خیالات است که کد
شد و آب که رفیق و صافی است که ابتداست بدار و ساء خشک
که بکشند زائل میشود و غذا ملاء خشک و اگر در یک کشید باشد
میل باید زد و اگر آب کدر یا از رقیق اخضر باشد یا غلیظ
باشد علاج ندارد و اگر این رطوبت در تمام ثقبه در آید
کدر سازد و گاه باشد که در یک موضع ثقبه آید در بالا
یا شیب یا در زمین یا در بسیار ثقبه آنچه برابر این رطوبت
آید از مریات دیدن نشود **علاج** باید که ثقبه کند با باج
یا حب الذهب و غذا ملاء خشک خورد چون مطبخنه و کچا
و قلیه و از ترید جرب و شود پرهیز کلی کند که نیند بزدر کتم را
در کل ساختن منع نزول میکند و اگر نزول شده باشد بخورد
و شیاف بعد از ثقبه بدن بغایت است و نظر کردن در حشیم

جماد شقی بخاصیت دفع نزول میکند **فصل سی و نهم**
در امراض انف یکی از منتهای بینی نقصان شامه است باطلان
نقصان آنست که بوی چیزی را نیکو احساس نکند و بطلان آنست
که هیچ بوی نشنود **اسباب** برودت مجرد دست یا برودت بلغم که
در مقدمه دماغ یا در زائیدین عارض شده باشد یا بلغم سرد
علاج ثقیه دماغت با یاریج یا اجب یا یاریج که با آب
بادیان ج سازند و اطریفل را مقوی سازند با یاریج بعد
از آنکه نفع ماده داده باشند بشراب سوط خود و پس از آن
سبب دیگرند باشند و آن در زکام گفته شد **راجه کریمه**
بوی بد که در بینی پیدا شود و صاحب آن ازین بوی لذت
باید هیچ بوی دیگر نشنود **اسباب** خلط است که عفن
شده باشد در مقدمه دماغ یا در خیشوم یا در زائیدین
یا بینی ریش شده یا بخار بدار معده یا از شش بدماغ میرسد
و هر بوی که بدماغ میرسد کیفیت آن بوی نیز بد میگردد
و شامه آن بوی را در می باید **علاج** ثقیه بدن وید
کنند از خلط عفن که پیشتر از بلغم می باشد با یاریجات و جوی
و دائم چیزهای خوش بوی مایه بوسند چون مشک و عنبر و اسفند
آن و مشک را در کلاب حل باید کرد و در بینی جگایند و شی
را بشراب بشویند و فیتله سازند از سعد و صبر و سنبل و گل
و قزقل باب فی تیج یا آب برک مورد و در بینی نهند و کوبند
جماد را در بینی جگایند بخاصیت این علت زایل کند

دوام ادرك **راجه طیه** دائم شنیدن بوی خوش کام می ماند
که در آنها بوی گل می شنود یا بوی مشک و هیچ يك از آنها
حاضر نیست علامت موت است **علاج** آن باک کردن است
از خلط بعد از آن چند پدستر بوی کردن تا آن علت زایل
شود **جفا و انف خشکی** بینی در آنها می باشد و سبب گرمی
و خشکی بدن می باشد چنانچه در دردی می باشد یا سبب خلط
باشد که در بینی خشک شود **علاج** دماغ را از خلط پاک
باید کرد بمسها که گفته شد و خشکی که سبب تب باشد روغن
بادام یا روغن بنفشه با دام یا روغن کدو یا روغن نیلوفر
جرب سازند و اگر از حرارت باشد قدری کافور اضافه کنند
قروح انف ریشی که در بینی میشود اگر تازه باشد هم سفید
با هلیله بروغن گل که از زیت گرفته باشند و اگر خشک
باشد روغن بنفشه با دام سفید یا کزبره یا العباب سیغول
و غلغله صالح خورند و ترک گوشت کنند و طبیعت نرم در
وضع بخار از معده بمثل به و امرو و سیب یا اسبغول و
وقد و کشنیز خشک و اگر قوی باشد رک قیال بکشاید
و حمامه نقره اگر بدن معتدل باشد باک کنند از اخلاط و عاف
اگر در روز بخاران بود بند نکنند مگر آنکه و هم شود که قوح ساق
سوی اگر بسبب غلبه خون باشد **علامت** سخی رنگ روی
و کزانی اعضا و اشغاف دگها باشد آنرا بند نکنند تا بیدار
شود و صحنه بقرا آید و اگر بسبب گرمی خون باشد **علامت**

نهی زنگ روی و کرافی اعصاب آنست که پشتر از آن در
 صعب باشد و اندوه و سوزش در سر و فرق میان خون
 که از روی و شرابین می آید آنست که اگر از شرابین آید
 جھنک و مائل بزردی باشد **علاج** اقا قیا و کلنار و عدس
 و ماز و قبض عمل میکنند و با آنجه خنک باشد جھنک میکنند
 چون افیون و پنخ و عصاره کاسو و عصاره لسان الحمل
 و آنجه بفرسوت باشد بند میکنند چون کرد آسیا و زیز
 کندر و آنجه دماغ بند کنند مثل زاجات و آنجه خاصیت
 بند کنند آب سرکین خورکه تازه باشد به تار مای عنکبوت
 و آب باد روج و پروذند با جعی فنیله از تار مای عنکبوت
 بسیاری تر سازند و بخار آسیا بدو باشند و در سوراخ بینی
 نهند افیون دانکی کرد آسیا کلنار ماز و نیم درم مجموع
 با آب سرکین خورکه تازه پمستانند خلط کنند بتار مای
 عنکبوت و در سوراخ بینی نهند و پیشانی را با جلاب
 و کافور و طلا کنند و بجه بر جگر نهند و نیش بزندان
 رعاف در بینی راست باشد و بجه بر سپرن نهند اگر
 خون از بینی جب آید و کشیدن خصیه بقدر احتمال
 خاصیت تام دارد در جھن رعاف و کاه باشد که ضد
 کنند جھنکی که امکان غشی شود زکام و نزله سبب آن
 از خون و صفرا می باشد **علامات** زکام و نزله گرم سرخی چشم
 و روی باشد و آنجه از دماغ فرو می آید بجانب سینه یا بینی

رقیق و گرم باشد و مائل بسرخ و زردی و سوزش در بینی
 و روی و سینه باشد **علاج** آن فضا است **علامات**
 زکام سرد کرافی دماغ و خلط که از بینی آید غلیظ و سفید
 باشد و سوزش در بینی و سینه نباشد درین مرض **نقطه**
 باید کرد اول چیزی کم باید خورد دوام مزاج را با اعتدال
 باید آورد بشراب نیلوفر و عناب و بنفشه و اسفناج
 و سندهانه و غما ماء و طب و کشمش و کدو تر و اسفناج و
 کره و با قلا و امثال آن و بحام فاقه باید رفت و در زکام
 سرد بعد از نضج ماده بحام روند و تلین طبیعت کنند و
 دفع صفرا و خلط که در دماغ یا سینه ریخته باشد بلعاً
 خیار رشنی و بنفشه و تخم خطمی و اصل سوس و نیلوفر و
 خبازی و زراف و معدن را بر روغن بنفشه با دام جرب باید
 کرد سیم نزله و زکام را باید بستن تا از دماغ نریزد
 بشیره خشکاش و مقصنه کردن با پی که در آنجا جوشیده
 باشد عدس و پوست خشکاش و عناب اگر سبب گرمی باشد
 سرد و اگر از سردی باشد گرم غرغره کنند **علامات** ماده را با اعتدال
 باید آورد اگر رقیق باشد بشراب خشکاش و عناب و عدس
 و امثال آن و اگر سرد باشد بشراب زوفا و اصل سوس
 یا سکجنین غصلی یا شراب لیون که بسیار ترش نباشد
نجم ماده را بجانب مخالف میل دادن چنانچه اگر در سینه
 و حلق میزند بجانب بینی میل باید داد بدو و اما که عطسه

و دست و پا

اگر از بینی آید از دماغ
 را با جلاب و زراف و کدو تر

آورد تا بر سیند و شش نریزد ششم آنچه بر سیند و شش نخند
باشد آنرا دفع باید کرد بعد از نفع ماده و گفته شد و همچون نقیضه
در سردی و کم نافع است و خواب روز نباید کرد و بعد از طعام
که صبح علی بخورد و امتلا و نخند بد است و بخار سرگرم که بر سنگ
رخنی ستن دماغ بکشاید و اگر گرم باشد زکام سیاه دانه
را بکشاید روز در سرگرم بسیار ترش بخوبی آید و باندک زبون
زیت کهنه بکوبند بوییدن آن ستن بکشاید و اگر در پی
جکالتد بهتر باشد **فصل چهارم** در امراض لثه و اسنان
و شفتین حافظ صحت دندان باید که هشت جبر را رعایت
کند تا دندان ضعیف نشود اول از فساد معدن از طعام
و شراب و غیره خواه آن طعام در جوهر خود فاسد شود یا در
فاسد شود مثل صفراء مغربی و شیر و مایه دقیم از چیزهای
که علك باشد احتراز کنند چون انجیر خشک و چیزهای که دندانها
را ضعیف کند و رساند چون کندناستیک و چیزهای که دندانها
را کند کند و چیزهای خشک چون یخ و آب خنک بعد از آنکه دندانها
گرم باشند و چیزهای که سخت گرم باشد خاصه بعد از آنکه دندانها
خنک باشد چهارم چیزهای محکم چون مبادام و بسته شکستن
نجم احتراز از قی کردن بسیار ششم مبالغه نکند در دندان با آله
کردن بخدی که گوشت دندان ضعیف شود و در حرکت
مغز در مسواک کردن مبالغه نکند ششم گاه گاه یخ دندان
و دندانها در وقت خواب بروغن کل و روغن نار درین حرب

کند و اگر غسل با قند در یخ دندان بمالند بهتر باشد تا حرکت دندانها
جلو دهد یخ بقیع را که لاغیه است در شراب بخورشانند و در
مایه و نوبت آن مضمضه کنند صحت دندانها نکند دارد
و هرگز در دندانها و اگر نمک سوخته یا غیر سوخته با غسل نمالند
همین خاصیت بدست دهد و هر چه قابض است ضعف دندانها
دفع کند چون مازو و نمک اندرانی که در سرگرم جوشانند و در آن
کل و کلنار و اقایا مضمضه کنند جلاب و آب برك مورد
و سماق لثه دامید خون که از گوشت کرد دندان می آید زجاج
بلور را داغ کنند و در سرگرم فرو برند و در برابر آن نمک و برابر
جمیع دانه کل بسایند و بر آنجا ریزند اما اولی آفت که اول
رک بکشایند که در بند کردن خون یخ دندان ورم نکند و در
نقصان لثه نقصان گوشت دندان کند روزاوند کرد
و خون سیا و شان و کرسنه و یخ سوس بسکینین عضلی بر
یخ دندان طلا کنند استرخا لثه اگر استرخا ضعیف باشد
این دارو که گفته شد در نقصان گوشت یخ دندان کفایت
و اگر استرخا قوی باشد آنرا نیش باید زد و خون آنرا برداشت
و غذاء صالح باید خورد تا خون نیکو حاصل شود و این کسب
را بر گوشت طلا کردن و جمع اسنان در دندان اگر ورم داشته
باشد در گوشت دندان و چیزهای که بر آنجا رسد در دندان
و بیشتر ازین سست بود و باشد کردن دندان نفع نرساند
بل که ضربه بیشتر شود و اگر دندان سالم باشد و در درد در

دندان محسوس شود کند فی باشد خصوص که سوراخ داشته
و اگر درد در پنج دندان باشد گاه باشد که کند نفع رساند که
چون طریق کشاده شود موله از آن طریق دفع شود و گاه باشد
که نافع نباشد و مزاج دندان توان شناخت اگر آب گرم نفع رساند
مزاج دندان سرد باشد و اگر آب خنک نافع باشد مزاج آن گرم
باشد ورنه دلاله کند اگر زرد باشد صفر غالب باشد و اگر
سیاه باشد سود غالب باشد و اگر خشک باشد و مضطرب
و لاغز و فرورفتن بغیر خشکی غالب باشد و علامه تری بخلاف
این علامات باشد ورنه گرم نیز دلاله کند بر ماده **علاج**
پشتر ورم پنج دندان از خون می باشد و ضد باید کرد و دفع
صفر بمطبوخ سلیله و اسنان آن و دانه کل و بعضی داروها
قابض را چون سلیله کاجی و سماق و بویاج و کلنا و ورامک
بر آنجا باید ناشید و آب برک مورد مضمضه کرد و ورم را صبح
باید داد بروغن کل و مصطکی و لعاب اکلیل الملک اما فلوس
انفع است و درد دندان زرده پسته میخ که جو شایند باشد
و گرم باشد دندان را بر آنجا فرو برد و نگاه دارد یا بر نان گرم و
بزخونه و زین کرماف و ادخو و اندک عاقر قرحا جوی شند
و مضمضه کنند و شراب گرم کرده مضمضه کنند و اگر درد
صلیب باشد فلوس یا بر آنجا نهند و تر یا ق و بر شعشیا مناسب است
و اگر سبب سردی باشد دندان را داغ کنند و اگر با بونه و سبوس
و کاه و سبوس گرم کنند و در زیر زخم نهند ماده بر آنجا کشد

و درد تسکین باید خاصه که سبب درد باد باشد و اگر سبب
گرمی دندان باشد کلاب و سرکه مضمضه کردن تسکین دهد
و سماق و دانه کل و کافور زیادت کنند بهتر باشد و اگر سبب
خشکی باشد روغن بنفشه با دام و مسکه نافع است و کبده
سام ابرص را که بردند آن خورد شد باشد نهند در تسکین باید
بحد بروی دهان که ناخوش شد باشد آنرا گویند علامت
سستی است باشد مضمضه باید کرد بر سرکه عضلی است سبب
دیگر آنست که دندان خورده شد باشد **علاج** آن سرکه عضلی
باشد که مضمضه کنند و چون دندان از حرکت پاک شود قلی را
در سرکه عضلی خلط کنند و بردن آن مالند تا عفونت آن
دفع شود و علاج بهتر آنست که دندان بر کشد است سبب
دیگر آنست که بخار معدن باشد اگر صفر او باشد علامت
آنست که دهان تلخ باشد و خشکی و تشنگی باشد علاج آن
شمش باشد و اگر نباشد کشته او را در آب کنند و پیا شامند
و خربزه و شفتالی و خیار نافع است و اگر مطبوخ سلیله پیا
تا معدن از صفر پاک کند اولی باشد و اگر بلغی باشد علامت آن
آب از دهان رفتن و قلت تشنگی و نرمی طبیعت و قلی طبع
باشد **علاج** شراب لیمو و سکنجبین سفیر جل بود و معدن را با یاراج
پاک کنند و با طریقی قوی دهند و میوه را تر خورند و شویا پیا
و غذا کباب و قلیه باید خورد برک مورد را بسایند و بخورند
بگویند و هر روز مقابل جوزی فرو برند **قلاع** ریشی است

در روی زبان و دهان واقع شود اگر سفید باشد شویاج
 زیتون که بتمک شود کرده باشد بغایت است و کلنار و دانه
 کل و اقا قیاسوده بپاشند و اگر سرخ باشد میلیله رز و
 سماق و کشنیز خشک کوفته بپاشند و اگر زرد باشد سماق و
 کلنار و کافور بر آنجا بپاشند و اگر سیاه باشد آب غوره نافع است
 و اگر قلاع قوی برد و در جرم کوشت در رفته باشد و کوشت
 فاسد شده رک قیال و چهار رک باید کشود و در زیر زدن
 حجامه باید کرد بعد از آن زنده بلور و ماروی ساویر و
 سخی کرد مثل عنبر بر آن محل باید پاشید و فلد فیون با قیال
 نافع است و علاج سوداوی مثل علاج صفراوی است باید که
 در تعدیل مزاج کوشند **قلع اسنان** کردن دندان و
 ریزه ساختن آن بلین یتوج که آرد را خمیر کنند و بر پنج دندانها
 نهند کوشت پنج دندان را سست کند و اگر بردن آنها کنند
 بریزاند و پیه ضفدع بحری بغایت است **سیلان لعاب آب**
 رقتن دهان سبب گرمی معده می باشد علامت آن سوختن
 دهان معده و گرمی آن و نفع یافتن از چیزهای خنک که برده
 رسد برک کاشنی خوردن نافع است سبب دیگر بلم معده
 می باشد علامت آن کفنه شد بعد از شقیه معده بحری است
 برک کاشنی بگویند و هر روز صبح به یک درم نمک بپوشند
 بخورد سبب دیگر گرمی معده می باشد و علامت و علاج
 آن کفنه شد **شقیه سفه** شق شدن و ترکیدن لپها جمع

دانه های قابض نافع است کثیرا در دهان نگاه دارند و بزبان
 بر لپها بمالند بتعاقب نافع است کف خیار و خیار باد زنگ
 شوق کرده که بر هم مالند تا کف حاصل شود و لعاب سفبول
 نافع است از موم سفید و روغن بنفشه بادام و کثیرا
 و لعاب به دانه موم روغن سازند و بمالند و ناف و مقعد
 را بر روغن بنفشه بادام جرب کنند **اورام سفه** وری که
 در لب پیدا شود اول بدن را پاک سازند از هر خط که غاب
 باشد و بعد از آن معالجه ورم لثه کنند چنانچه کفنه شد
فصل پنجم در امراض وجه جوششی را گویند سرخ و در روی
 پیدا شود و سوزش و ورم کند تا غلیظی که جشمها آمان کند و
 محرق باشد و زود زود آبار و متشخ شود اول وضد
 قیال کنند و شراب ترهندی و آلون بخاری بدسند و شقیه
 صفر کنند و شراب ترهندی و آلون بخاری بمطبوخ سیله یا آلون
 انارین بشیر خشت یا ترهندی و آلون بخاری و شیر خشت و لعوق
 خیار شنبر و کشک جو و ماش مقشر و حدس و کشنیز تره
 و اسفاناج و کلهبی تره ترهندی و هندوانه و خیار و انار
 میخوش و باقی علاج صفراوی کنند و آب کشنیز تره و کلاب
 و صندل طلا کنند البته سهیل زود رسند باد **ششام**
 سرخی با فواظ را گویند که در روی پیدا شود مشابه سرخی
 که در ابتدا جهام میشود **اسباب** آن پری خوشت که سیل
 بر بالا کرده و در حر که آمد و گاه باشد که آن سرخی را پیش

مروج فصد باید کرد و بدنه را از خلط پاک کردن سناست
بسکجین خون را پاک سازد و فیتون بماء الجین شیخ
غایت است و غذا ساء سرد و میوه ساء تر باید خورد **فصل ششم**
در امراض لسان مرصها زبان شوق زبانت اسبغول با تخم به
یا کثیرا در دهان نگاه دارند و غذا پاچه با کدم بینند و بخورد
جفاف لسان خشکی زبان اگر کوی بود جخانه در تهها می
لعاب اسبغول و لعاب به دانه مآب نیلوفز و قند بر زبان مانند
و مضمضه بشیره خرقه کنند و کف خیار و بادرنک و کوهی
و آب سندیوانه بر زبان مالند و اگر از خلط لوج باشد علامه
آنتست که آنچه بر روی زبان بود از خلط جسفند مالند با آب
دسان خوب پدید را در بسکجین غسک کنند و بر زبان مالند
و آب سندیوانه بقند مناسب است **استرخاء لسان و تممه و نمله**
و الفافا سستی زبان ظاهر است تممه آنتست که زبان بتاء
گردانست و فافا آنتست که زبانش بقا گردانست اگر اغلبه
خون باشد علامت آن سرخی زبان و کرمی آن باشد و فصد
باید کرد و قوابض مثل کلنا و وطرا شیت و انواع آن مضمضه
کنند و سماق غایت است و اگر بلغمی باشد علامت آنتست که
زبان تر باشد و از جیره مآخک متضرر شود و آب از دسان
بسیار آید **علاج** شقیه باید کرد با یا رجات بزرگ و بزرگ
اترج در سر که عصبی بخوشند و بدان مضمضه کنند و قوابضات
بر زبان باشند و کبر را بخوشند با نذک عاقر قرحا و خورد

و مضمضه کنند و نوینا در در قوه قوت حل کنند و مضمضه
الصبی اذا بطا کلامه کودکی که در برغن کند نمک را در سر
حل کنند و بر زبان او مالند **فصل هفتم** در امراض اذن
طرش خلطی می باشد که غشای بر مجری گوش عارض شد باشد
یا زخمی در مجری یا گوش زانند در مجری رسته و عارض می باشد
اگر از سال گذشته باشد مشکل علاج باید است اگر از سر
یا بلغم یا جریک باشد که در مجری گوش یا خلط غلیظ یا باد
روغن ترب یا روغن بادامچه کوی تلخ کرم کرده جکانند
یا حنظل را در روغن کچند بخوشند و در گوش جکانند یا
عصاره سدای با غسل یا جند پدستر بر روغن شبت یا
روغن بلسان یا قسط بجکانند دفع شود است اگر ورم
باشد در عصب که گوش می آید تب صعب بود و سدیان
علاج آن علاج نسیاست است اگر خون باشد فصد باید کرد
و طبیعت را بحقنه نرم باید داشت و در در را بشیر دختران
یا روغن بنفشه یا بادام یا روغن نیلوفز یا روغن کدو تسکین
داد و اگر بلغمی باشد شقیه دماغ کنند با یا رج یا حب ایارج
و گوش را بر بخا و آب که در آنجا اکلیل و یا بونه و سیوس و خطمی
و ورق خار جو شایند با سندیوانه و نقل آنرا بر گوش نهند
و روغنهای کرم در گوش جکانند و هر چیزی که در گوش جکانند
باید که کرم باشد است اگر از صفرا باشد بدن را بمطبوخ
هلبیله یا مغز خیار شنبه و شیر خشت از صفرا پاک باید کرد

و شراب آکو و بنفشه و نیلوفر مناسب است و در ورم ترك
كوشت بايد كرد و اگر در كوش صعب باشد شاف مايشا
در روغن بنفشه با دام حل كند و در كوش چكانند و بنفشه
قدری افيون در روغن كل حل كرده بچكانند و اگر عشا باشد
با زخم با لطم زاندا ترا قطع بايد كرد با لقي كه از جرای او می سازند
و كری كوش را آواز دسل و او از نماء صعب نافع است و اگر
سبب آن كم باشد آنچه در معالجه دو د كفته شود اندك
دار و سماكه در روغن ضعيف باشد در كوش چكانند و اگر سبب
جیزی باشد كه جرم محكم داشته باشد در كوش قند مثل
یا ما قندان بروغنها گرم كرده یا با لكه پرون آوند قروح
اذن اگر ریش كوش نو پیدا شود شاف مايشا بمرکه غسل
یا مرم سفیداج یا با سلیقون علاج كند و اگر ریش كخته باشد
علامت آنست كه بوی بد دهد و چوك بسیار آید محتاج بقطران
شود كه بچكانند دخول جیوان و تولد د جیوان كه در كوش را آید
یا گرم در كوش حادث شود قطران در كوش چكانند في الحال
حرکه او تسكین یا بد و ملاك شود یا روغن زیت گرم كند و
بچكانند و كوش برابر آفتاب بدانند ملاك شود آب برلك
شفقانی یا آب برلك آلو همین حكم دارد دخول آب آب در كوش
گردد آید اگر پلك پای برجستن دفع نشود فیتله بروغن زیت
جوب كند و بر سر جوب بر دی بچند و سرد بگرد كوش نهند
و آتش در فیتله زنتد چون نزد بلك كوش رسد دفعه جوب

از كوش پرون كشد یا صوف ارجوانی را فیتله سازند و در
كوش نهند و بعد از زمانه پرون آوردند و آب آترا بنفشه زند
و با زرد كوش نهند تا تمام آب از كوش پرون آید **فصل هشتم**
در امراض حلق **خساف** یکی از امراض حلق خنق است و آن
تغیر نفس زدن یا عدم نفس زدن است كه چیزی بگلو فرو نرود
اسباب ورم باشد كه در عضلات كه پرون گلو باشد پیدا شود
و این سالم تر باشد است اگر سبب خون باشد **علامات**
سرخي ورم و زنگ روی و خشم و سوزش ورم و بر آمدن رگها
كردن و بدن و تیرك زدن ورم و نواحی آن باشد و در میان شیرین
با طعم شراب دسد **علاج** هر دو قیفال بکشانند و حجامت
و طبیعت را بچقنه نرم دارند و سبرك و كلاب و كنجبین یا برب
شاه توت غرغره كند و ورم یا نیش زند اگر ظاهر باشد و اگر
زنگ ورم زرد شود و نرم با نكشت یا با لكه آترا بنفشه زند
تا بکشانند و شربت و غما تره سی و آكو و شراب عناب و كسك
جو و عدس و كشتنیز تره سی با ج و كدوی تره سی و سندهانه خیار
و باد زنگ و امثال اینها است اگر ماده صفر باشد **علامت**
آنست كه زنگ روی و ورم زرد باشد و تلخی در دهان و سوزش
و در بیشتر رگها اینكخته نباشد **علاج** آن علاج دموی باشد
در تطیب بغداد چون كسك جو و كدوی تره سی و ماء تره و طلا
سرم و تره چون لعاب اسبغول و آب كدو و مثل آن پیشتر
كند است سبب دیگر بلغم باشد و آن كم واقع میشود

علامات ورم تمامی روی و سفیدی آن و آب زدن در همان وقت
 در ورم و عدم سوزش و بسیاری تکلیف حلق و سوزش دهان باطم
 ناخوش **علاج** حقیقت تیز باید کرد و غرغره با بکامد و غسل
 و رب انکور و سکنجبین عضلی بآب ترب و خردل و مویز
 و عاقر قرحا و آب پوست جوز و طبع انجیر و بورد را با انگرد
 و نوشادر بسایند و در ماسون کنند و در کلود مند و شربت
 ماء العسل بد مند است اگر ورم در عضلات اندون
 حلق باشد یا فقره از محل خود بیک طرف میل کرده باشد
 یا ضرب یا سقطه یا ورم در عضله که نزدیک فقره است
 واقم شد باشد که فقره میل داده باشد بیک طرف یا شنج
 یا فتح غلیظ فقره را از جای او میل داده باشد و لغز اند
علامات آنست که سر خود نکاه نتواند داشت اگر فقره
 قلیل شده باشد بجمیع جانب خود را میل نتواند داد و بر
 کشادن در همان قادر نباشد و اگر ورم در عضلات باشد
 شاید که در همان تواند کشادن و زبان او از در همان بیرون آید
 باشد **علاج** آن فصد است و طبیعت نرم داشتن و فصد
 بدست یا با آله که مثل زبان بجا مست بجای او آورند
 و قوا بفض مثل مغاث و مر و اقا قیا و اسراش و صبر بلعاب
 اسبقول ترک کردن و بر موضع که فقره لغزید باشد طلا کردن
 است سبب دیگر لخته است و آن ورمی است که در عضلات
 که بر در همان مری و حلق است حادث شود **علامات** آنست که

قادر نباشد بر چیزی فرو بردن حلق و اگر جلفه خیزی
 خواهد که فرو برد از پنجه و بیرون آید و چشمها بیرون خیزی
 بود و آب بسیار از در همان او آید و سخن نتواند کرد و گاه باشد
 که بر شکل مهلال ورم از گوش تا گوش دیگر ظاهر باشد **علاج**
 فصد قیفال و خون اندک بردارند و آب جو بر سر او ریزند زما
 تا زمان و داروی که ماده را به بیرون کشد طلا کنند شاید
 که ماده میل به بیرون کند و در مطلق خنق که از ماده بود
 رشته که بان رشته افغی را خنق کرده باشند بر گردن خنق
 بندند نافع باشد و سر کین کونک همین حکم دارد **اسخاها**
 لها گوشت است که از کام او بیخته است جمیع دارو ما که گفته شد
 از قوا بفض چون اقا قیا و رامک و ما زو و هیلله و امثال آن
 نافع است **ضیق النفس** شکی نفس است سبب او جمیع است
 خنق است و گفته شد علاج او است سبب دیگر آنست که
 هوای سرد بر سینه خورده باشد و اعضاء تنفسی شک کرده
علاج آن مغلی شیرین باشد که بقند پیاشانند صفت آن
 کل بنفشه و کل نیلوفر و پرسیاوشان و کما و زبان و اصل سوس
 و انجیر جو شدند و صاف کنند و بقند شیرین کرده نیم گرم پیاشان
 و سینه را بر وغن سوسن جرب دارند یا روغن بان بمغ
 و کثیرا گرم بمالند است اگر سبب خشکی باشد **علامات**
 لاغری بدن و خشکی سینه و تدریج حادث شد باشد
 از چیزها جرب نفع یا بید **علاج** غماها جرب و تر جرب

در کین کرک را استخوان خورده باشد بر بدن ورم ظاهر در آن واقع

مخ جوان واکره و کشمیر و اسفناج و زده پسته نیم برشت
و امثال آن و روغن کدو و نیلوفر و بادام دائم بمالند اما
سبب دیگر بخار سوخته باشد که اعضاء تنفس را تنگ کرده
باشد **علامات** خشکی گلو و سینه باشد و اندوه و زیاد شدن
از چیزها گرم و سوا گرم **علاج** کشک جو بقیه الزام نمایند
و گوشت مرغ واکره و برهیز کند و بدن را از ماده سودا و غلط
سرخه پاک کند به مطبوخ اقیقون و جت آن و مفرحات اوق
معتدل بخورد و از چیزها شور و ترش بریزد و هر چه که سودا
انگیزد چون گوشت گاو و قدید و باد بخان و عدس و بنبر شود و
آن و شراب کافور و شراب انار ^{در بدن} و انار شیرین نافع است
بسیار بخورد **زبو** مرضی است که در شش حادث میشود
که بصرفه نفس زود زود میریزد مانند کسی که تعب صعب بود
رسیده باشد **اسباب** آن بلغم غلیظ است که در قصبه
ریخته باشد **علامات** آنست که خور و قصبه و سینه و
رئیه نفس و زبان پهن آمدن در حرکت کردن باشد **علاج**
خلط را لطیف سازند شراب زونا و سببین عضلی و لغوقات
گرم بعد از آن بدن و شش را پاک کند بقی و اسهال بفار تفریب
و لعاب خیار شنبلیله و ایرسا **اسباب** دیگر بخار دل می باشد
علامات نفس عظیم و عظم نبض و عطش و نفع یافتن بهوای
خشک **علاج** رگ با سیاق رذن و تسکین دادن گرمی دل
بشراب صندل و مفرحات سرد و غذاهای سرد و تر و طلا کردن

بردل آب کاشنی و صندل و کلاب و کافور است **سبب**
دیگر سستی عضلهها سینه است و ضعف حرارت غریزی
علامات نفس زدن مانند کسی که میکرد و نرمی نبض **علاج**
آن علاج فایح است اما سبب دیگر خشکی شش است
علامات آنست که تب ریج پیدا شود و تشنگی و بار یکی آواز
و خشکی گلو و سوا بشش کشیدن بهتر باشد و را از آنکه نفس
پهون فرستد و از چیزها تر خوردن منتفع شود **علاج**
شش را تر باید ساخت بکشک جو و شیر نیم گرم و روغن کدو
و بنفشه بادام بر سینه بسیار طلا باید کرد و آنچه در ق
گفته شود مناسب است **اصحاب** این مرضی است که در نفس
زدن کردن را بالا باید کشید تا مجرای نفس کشاده شود و از بلغم
غلیظی باشد یا از دم **علاج** آن در ربو گفته شد و دم
در ذات الریه گفته شود اما باید که درین مرض روغن زب
سینه نمالند که ضرر عظیم دارد بجهت صوت **سبب** آن
بلغم سردی می باشد و علاج آن در ربو گفته شد و اگر از ک
و فر باید زدن بسیار باشد مسکه بقتد نافع است و بر عین
بنفشه بادام غمزه کردن و باقی علاج در علاج **خشک**
طلبد و حافظ آواز باید که از فر باید بسیار و غبار و دود
چیزها شور و تیز و ترش احتراز کند و با قلاب و بجزیر و مغز تخم
صنوبر و مویز و تمر و صمغ و حلیمت و تخم کتان و سیستان
و عرق السوس و نبات و عسلک البطم و را تیغ و سرکه عضلی

و نشاسته و کثیرا و مغز تخم کدو و سنداغانه و خرمن و تخم بادرنک
 و خیار و جمیع لعابها نافع است **سعال** سبب سرفه
 بلغم غلیظ می باشد در شش یا خشک که بر سینه رسد علامه
 و علاج آن در ربوب کهنه شد اما اگر علت مزین و غلیظ باشد
 بتریاق احتیاج میشود و لعوق عنصلی بقایت نافع است
 است سبب دیگر گرمی و خشکی شش باشد **علامه** است
 سرفه خشک باشد و هیچ تری بسرفه نمی آید و تشنگی و گرمی
 باشد در سینه و شش و از آب خنک و خیزه ها **سرفه**
 یا بد **علاج** کنک جو بشارب بنفشه و روغن بادام تازه
 و لعوق انار شیرین و شربت انار و حبت که از مغز تخم خیار
 و مندوانه و بادرنک و تخم کدو و خشخاش از سر یکی بگذرد
 کثیرا و نشاسته و رب سوس از هر یک چهار درم مجموع را
 کوفند بشارب انار شیرین حب سازند و اگر گرمی غالب باشد
 شیر تخم خرفه اضافه کنند و غذا من و در آن کدوی تر و اگر
 و برک خرفه با زرده پیضه صمغ و اگر زرده پیضه صمغ
 شور یا سازند و گرم پاشا سندان بفع ظاهر دارد و در عیب
 نافع است و اگر بکوشت محتاج باشد با جبه بکندم یا با گره
 و بعضی مرطبات مثل اسفناج و خجاری و کشنیز تر و کدو
 تر و حبه لوبانی که مناسب است از نشاسته و کدو و قند و
 روغن بادام سازند **است** اگر سبب نزله باشد علامه
 در زکام کهنه شد **علاج** ماده را به بینی میل دهند بجز هر که

عطسه آورد چون کدو سبز و غیره و نزله را غلیظ سازند بشارب
 خشخاش و عناب و کشکاب بشیره خشخاش و عدس و خیزه ها
 که غلیظ کننده باشد مضمضه کنند چون عدس و پوست **خشخاش**
 و عناب و سبستان و غرغره کردن ببلج نافع است بر شعیشا
 دانکنیم نیا سنا فرو برند است اگر سرفه بسبب ذالک الحب
 باشد علاج کهنه شود و اگر بشماره که تورم جگر باشد یا عضوی
 دیگر آن عضو را علاج باید کرد و اگر با سرفه اسهال باشد شربت
 مورد یا شراب صندل یا شراب انار شیرین با صمغ عربی **نشاسته**
 بدسند نفثه در خون که از دمان پرهون آید یا بقل
 دمان می آید و یا ناخ پرهون می آید آن خون از دماغ میزند
 یا بپنج می آید آن خون از حلق می آید یا بقی پرهون می آید
 آن خون از رمی یا معدن یا از جگر یا از سینه می آید
 یک آن خون از دورد می آید و آن مانع بسبب
 باشد و بسته با اندک کف اما خون که از شش آید کفناک
 باشد و آن خون که از شش یا ریه کشاده باشد ترشح
 باشد و آن خون اندک اندک آید و راحت از آمدن
 خون محسوس شود و اگر خون زرد آب آید شبیه **علاج**
 آن خون از ریش شش آید و اندک سبوسه با آن باشد
 و آن ریش بسبب نزله یا داروی گرم باشد **علاج**
 اجتناب باید کرد از سخن گفتن بسیار و نعره زدن و بر
 جستن و جماع و نفس بلند کشیدن و نظر کردن در چیزه ها

نشاسته زنده باشد و خرمن
 بسیار آید و اگر در دمان
 ریه از شش کشاده

سرخ روشن و شراب و نمای گرمها و آن چیز که مسامه را
بکشاید مثل کرفس و چیزها و سود و تیز و ترش و بنیر کهنه
خاصه اما بنیر تازه نافع است رگ باید زد پیش از وضع
خاصه کسی را که سینه تنگ باشد و بهار باشد و اما
بعد از وقوع مرض رگ صافن مایع و القسا باید کسند
فصد تنگ که خون بتدریج بپزد آید و منع ترله کنند
بشراب خشکاش و دم اخوین و صمغ عربی و دواء مستر مینا
جميع اقسام نفث دم شراب انجبار باب لسان الحمل و
و دم اخوین و صمغ عربی از هر يك نیم درم و اگر حراره باشد
مقابل يك جو کا فورا ضافه کنند و گاه باشد که يك قریب
افیون باید کرد انجبار دم اخوین و کهر با و مرجان قطره
از هر يك شغالی کثیرا نشاسته صمغ عربی تف داده
از هر يك یک درم افیون چهار يك درم مجموع را کوفه و
پخته بشراب انار املیس لعوق سازند و عوض آب آب
لسان الحمل غدا زوده بپزند نیم شب را دم اخوین و کثیر
خشک و کهر باء سوخته بپاشند یا کشت کهره با خیار و کشید
خشک و لسان الحمل و دانه کل بپزند اما ترک کوشت بهتر است که
واجب است مگر آنکه ضعف باشد و اگر امتلاء خون باشد سه
روز چیزی نخورد یا بیشتر و بیک خرف غناجی هوائی است عصاره
آن بقند آشامیدن و لسان الحمل بکشند یا آب جو که درو
عقاب و عدس و لسان الحمل بپخته باشد و دم اخوین بر آنجا

باشند شیر تخم خشکاش بشراب عناب مجرب است علق
الباشق الحاق زلو که در حلق می جسد احتراز باید کرد
از آنها که در روزی باشد اول آن آب را بخرقه صاف باید کرد
بسیب آنکه علق جان خرد می باشد که محسوس نمی شود و
در کلو می جسد بزرگ می شود **علامات** آنست که خون
رفیق از کلو بیرون می آید و غم و کرب می انگیزد **علاج** دسما
مقابل آفتاب بکشاید اگر ظاهر باشد یا نکشت یا با بنیر
بکیزند و اگر ظاهر نباشد بسکه و خردل با اندک نمک خرخره
کنند یا آب پیاز و سیاه دانه و خردل کوفته در ماسون
کنند و باد در ماسون دهند تا بکلو فرو رود و بپزد یا
تمام رود و در حمام بسیار بنشینند و جامه بنوشند تا غایب کرب
و اندک شود آن زلو بهوای خشک میل خواهد کرد و در دسما
خرامد آمد و اگر باره بخ دران زمان در دسما کیرد بهتر است
اما آب آن بخ را فرویزد تا او بان زود تر میل کند او را باید
بکیزند و گاه باشد که بخود بیرون آید و همچنان خون آید بپزد
انار و سماق و کلنا و خرخره کنند و کلنا رو نشاسته و دم
اخوین سوخته را بپاشند در حلق دهند **فصل نهم**
در امراض صدر و ریه **علامه** حراره و عظم نفس و گرمی و راشش حده
یا قتن بهوای خشک و نفس زدن بان هوا **علامه** برودت
نفس خرد و راحت یا قتن بهوای گرم و ضرر یا قتن بهوای
علامه پیوسته در شقی آواز و خشکی سینه که از سرفه

جیزی پرون نیاید **علامه** رطوبه خزرا و از سینه شستن
و پرون آمدن جیزی بسرفه و کرانی سینه اگر بسرفه بسبب
رطوبت پرون آید دلیل آنست که رطوبت که جمع شدن نزدیکیست
و آن محل تراست و اگر بسرفه صعب جیزی جدا شود دلیل
آنست که رطوبت دورترست و در اقصی سینه و شستن است
ذات الریه و رمی باشد که درشش حادث شود **علامه**
آنست که بر پیچ پهلو نتواند خسبید مگر بر پشت و سرخی رخسار
خاصه رخسار جب و ضیق نفس و تب تیز و بیض موی
و درد از سینه تابست و بر آمدن رخساره و جیمها و کرا
و غلط جفنها و بهفت روز مملک کند و گاه باشد که درم
تحلیل یا بدهفت روز بگذرد سل شود و گاه باشد که
شود بد ابتال جنب یا سرمام شود و این سالم تر است **ذات**
الجنب خالص و رمی را گویند که در غشایی که در داخل
ضلعها پهلو متصل است با استخوانها پهلو که آنرا غشاء
مستبطن میگویند واقع شود یا در حجاب که فاصله است
میان آلات غذا و آلات نفس خواه در جانب جب باشد
و خواه در جانب راست **علامه** تب دائم و در دماغ
در زیر استخوانها پهلو و سرخه و بیض منشاری **اسباب**
یا خون صرف باشد **علامه** تمدد و سرخی روی و برآمدن
خون اگر ورم بکشد **علامه** رک با سلیق از جانب مخالف
باید کشود و تبیین طبیعت بجهت و نبضه و تخم خطی و

و بستن و کل نیلوفر و اصل سوسن بخوشند و صاف کنند
و بقند شربت سازند و شراب انار بلعاب تخم به و اسبغول
و غدا کشک جو و ماش مقشر و اسفناج و کشنیر و ضماد کنند
بنفشه و آرد جو و کل خطی است اسبب دیگر صفرا
می باشد **علامه** سختی خیلیدن و ورم و تیزی تب و سوزش
و آنچه شغل از دمان پرون کند مانع بزدی باشد و
بیض و نواتز و علامت دیگر که در رموی گفته شد اما در
علاج رموی در تری بدن زیاده گویند بشیره تخم خیار
شراب بنفشه یا شراب نیلوفر و بند وانه و غدا کشک جو
بقند و ماش مقشر و اسفناج و شراب آرد بند و اگر شک
غالب شود اگر ماده رقیق باشد شراب خشخاش بد بند و اگر
اسهال باشد جب الاس کشک جو اضافه کنند و نان در آب
بمالند تا حل شود یا شراب نیلوفر یا قند بد بند و اگر ضعف باشد
مرغ جوژه بکشک جو بد بند در جمیع اقسام ذات الجنب
و ذات الریه است اسبب دیگر بلغم می باشد **علامات**
زیمی تب و کم بودن خشکی و شبان و بطور بیض علاج او علاج
اقصام دیگر است و اگر ورم در حجاب باشد که بر بالای استخوان
پهلو است آنرا سوسه گویند **علامات** آنست که بر پهلو است
خراب نتواند کرد و بهیچ جانب حرکت نتواند کرد **علاج** آن
حقیقه است و ماده بقلح پرون باید کشید و قدح آبی
بر شکل مجعه باشد و باقی علاج اقسام دیگر باید کرد اما باید

علاج

که ضما دهنند است اگر ورم در حجاب واقع شود که ^{سینه}
را بد زاری دو نیم کرده باشد آن ذات العرض گویند اگر
نزدیک مهرها پشت باشد و اگر نزدیک استخوانها سینه
باشد آن ذات الصدراست **علامات** آنست که در میان
کتف باشد و بر پشت خواب نتواند کرد و بر جانب جب
راست میل نتواند کرد و اگر سرفه کند و هم غشی باشد از
غایت قلق و اضطراب **علاج** آن علاج ذات الجنب است
و یقین که علامتها که بر نضح و سبب ورم دلالت میکند است
در ذات الجنب و ذات الریه اگر سرخ است سبب خروست
و اگر زردست صفرا و اگر سفید است خون آلود بلغم
و اگر کبود ماده ورم سوداست و سالم ترین نفع آنست
که بسیار آید و نضح یافته باشد و آن نضح آنست که سفید
و نرم و اجزاء آن برابر در رقیقی و غلیظی و جفندک بنا
و اگر روز اول نفع واقع شود روز چهارم نضح باید و در
سفتم بخران کند و اگر سقیم نضح باید در یازدهم بخران کند
یا در چهاردهم بحسب نزدیکی نفع و اگر نفع از چهارده
بگذرد و اعراض سالم باشد مرض داران کشد و اگر اعراض
بد باشد هلاک انجامد و اگر ماده در چهارده روز
تحلیل نیابد جمع شود و متفجر شود و اگر جریک آن در چهل
روز یا کم نشود مخرج بسیل شود و علامته جمیع آنست که اعراض
از بت و درد تسکین باید و چون علامات نضح ماده ظاهر شود

ذات الجنب

لعاب خیار شیرین یا نریده درم بادوسیر شراب بنفشه و یک
درم کل نیلوفر و بنفشه کفی بچوشند و مغز خیار شیرین صاف
کنند و روغن بادام نیم درم اضافه کنند ضمادی که در
ابتداء ورم کنند موم و روغن بادام قهوه ای سازند باید
درین دو مرض غذا بدسند تا طبیعت تقاومت تواند کرد
و اگر عطش غالب باشد سندی و نه بقند بدسند و شراب
الکی مناسب است که از غایت حراره شیرینبها شیرین
بصغرا مستحیل شود مگر شراب نیلوفر که نشود حلیم کندم بر
قوی توان داد **سلسله** ریئی است که در شش حادث شود
با دق و نفث جریک و ریم و فرق میان ریم و بلغم آنست که
ریم و جریک بوی بد میدهد خاصه وقتی که بر آتش نهند
بخلاف بلغم که بوی بد نکند و در تک آب نرود و این سلسله
اشقالی می باشد بعد از سه ساعه یا چهار ساعه که ذات
الجنب مستقل بسیل شود یا ذات الریه جریک آید یا نرله
تیز بر شش ریزد و جراحت کند یا تفرق اتصال واقع شود
یا جراحه قدیمی باشد **علامات** آنست که نفث کف ناک بود
باشد اگر سلسله فحادث شود کم باشد که نیک شود و اگر کهنه
شود و دیر بماند ممکن نیست که نیک شود اما در معالجه
تلطف باید کرد تا آسان بدو بگذرد و آنچه تجرب کرده است
درین مرض هر چند خلاف قاعده آنست که کشاکش جویند
ختخاش و سفوف سرطان و کلبی شراب کاو زبان شیر

یا نریده درم

خرو شیر آدمی داغ کرده بپزند یا بسعوف سرطان و گوشت مرغ و بزغاله و باجه و حب سعال میدهند و گفته اند اگر این تدبیر بسیار واقع شود پمارا ز این علت نجات یابد کلفتند تازه بنان بسیار بخورد و اگر شکی نفس پیدا شود لعوقات که در ذات الجنب گفته شد بدینند و اگر عرض قوی باشد شیره تخم حنظل با شراب انار ملیسی مقوی بکافور بپزند بجز است سریشم مای در آب حل کنند و بپزند شیرین کنند و بخرج نمایند و سرکاه که شقیقها و چشمها فرورود و غبار بر روی ظاهر شود و پوست روی و شکم لاغر و کشیدن شود و موی ریختن گیرد و اسهال حادث شود و نفث بوی بد دهد موی ظاهر شود **فصل در امراض قلب علامت** مزاج طبیعی دل که از گرمی باشد گشاده بودن سینه است اگر از بزرگی بناه بدن و بزرگی سر نباشد و بسیاری موی صاف بر پشت و سینه و عظم نفس و نبض و کشادگی و طول املا و تهوور و جرات **علامت سردی مزاج دل تنگی سینه و قلت موی و بددلی علامت تری مزاج دل نرمی نبض و زودت فعل شدن و زایل شدن و فضله بسیار حاصل شدن علامت خشکی مزاج دل ضد علامت تری است علامت گرمی عارض دل که آنرا سوء مزاج گویند حراره دل و تشنگی و میل کردن بهوای خشک و راحت یافتن آن و سرعت نبض و تواتر و غم و اندوه **علامت سوء مزاج سرد صغر نبض و****

و نفس و راحت بهوای گرم و بطن نبض و زحمت و شک دل بودن **علامت سوء مزاج خشک** صلابت نبض بعد از آنکه نرم بوده باشد **علامت سوء مزاج** تر نرم بودن نبض و مستفیع شدن بعد از آنکه خشک داروهای **سالمی** که مقوی دل است داروهای گرم مثل شکر و عنبر و عود آشنه سنبل فرغله بهمنین در روغ عقری دارچینی قوفه زعفران زرنباد باد بوسه اترج باد بجزیره تخم ریحان داروهای سرد که قوه دل میدهد کافور صندلین طباشیر سیب مرجان گل و آنجه قوی است **مروارید لعل با قوت کافور زبان طلا نقره فیروزه عقیق حقیق** اختلاج دل را گویند و اختلاج حرکتی است غیر طبیعی که از دل صادر شود اگر حرکت قوی و با فراط شود غشی شود و اگر زیاده شود مرست **اسباب استلاء عروق است از اخلاط علامت** آن کراف بدن است و پر بر آمدن رگها **علاج** آن در سبب از جانب جب باید کشود و دوغ کافور و قرص کافور و موی که سلحوم در آن نباشد و تقویت بمفرجات که مناسب مزاج دل باشد و حال آنها دل گفته شد از سردی و گرمی و تری و خشکی است سبب دیگر سودا باشد که در رگها دل بخشد باشد **علامت** آن فکر فاسد و فرغ و وحشه و خوف باشد و حال آنکه قریب باشد بمایخی **علاج** آن علاج مایخی با است سبب دیگر کم شدن خونست در بدن بهر سبب که باشد بعضی با با استفراغ یا غیر آن **علاج**

فداء صالح حاصل باید کرد چون زرده پسته نیم برشت
 به نبات و شور باج مرغ و گوشت و کباب و حلیم کندم و
 غیر آن و تقویت دل کردن است سبب دیگر مشارکت
 معده می باشد که بخاوان بدله رسد و دل از آن بخار بیاورد
 نفع آن ایذا یا بد علامات و علاج اخلاط معده در
 صلاح معده گفته شد است سبب دیگر صفاء
 حسن قلب است که از بخار طبیعی مفاثر میشود **علامات**
 عظم بنفش و قوی است **علاج** دلرا قوی باید داد بیویها
 خوش و غذای غلیظ باید خورد است سبب دیگر
 بدی مزاج دل می باشد که گرم یا سرد شدن باشد **علامات**
 هر یک ازین دو رخ گفته شد **علاج** آن بدار و مایه مزاج
 که ضد مزاج باشد باید کرد و غذا و سایر تدبیرها که متنا
 باشد باید کرد است سبب دیگر گرم معده می باشد که
 دل از حرکت و بخار فاسدان ایذا می باید و مضطرب
 می شود و مضطرب در محل آن گفته شود و سرکس کخفقان
 یا غشی کاه کاه واقع میشود بی سبب ظاهری بخار هلاک
 شود باید که در سهیل کند که بدن و دل را از اخلاط پاک
 کند و مفرج و مقوی دل اضافه کنند مثل زعفران و کل
 سرخ و در مقویات دل مفرجی مثل زعفران باید که بدقی
 شود و باقی مفرجات بدله رساند و مفرج سرد نیز اضافه
 کند ششها سرد که مقوی دل گرم است چون شراب

در بدای
 فصل پنجم
 در دل

حاض و شراب سیب و شراب نیلوف و شراب انار بقرق
 کا و زبان و عرق نیلوف و کلاب و شیر خرفه و مفرجات
 یا قویته سرد و غیر اینها و اگر گرمی دل با فراط باشد کافور
 بدسند و اگر گرمی دل با فراط نباشد ببالغه در مفرجات
 سرد نکند که حراره غریزی را فرو نمانند و البته کافور
 و زعفران اضافه کنند تا اثر کافور را بدل رساند و خط
 حراره غریزی هم بکند و دار و مایه خورشوی بکار دارند مثل
 کل و پید و نیلوف و خیار و مورد و آب اینها و باد زک را
 شق کرده و کافور و صندل و سیب و بده و امرو و آتش
 غزن و تفاحیه و سفر حلیه و طلا که بر سینه نهند لعاب
 اسبغول که بکلاب گرفته باشند و آرد جو آب برک کاشین
 اسبغول و سوپ و خطی و کلاب طلا کنند و خانه کلاب بزنند
 و نزدیک آب روان شیرین ستره سازند و فرج و آسایش
 ضرورت است اما مفرجات گرم چون شراب سیب بمشک
 و زعفران و تخم ریحان بقرق کا و زبان و سفوف کافور
 نجایت است بل که خفقان گرم را نیز نافع است و مفرجات
 یا قوی گرم و تر باق کبیر و جوارش تفاق و به و اترج و
 بادرنجوب و تخم ریحان و زعفران و چیزها که گرم خورشوی
 دائم بکار دارند مثل قرفل و بادرنجوب و ترکس و کل
 و مشک و عنبر و عود و غذای گرم چون مرغ جوهره و
 مایکان و طیبوج و دراج مطبخنه کنند بدار چنی و قرفه

و بزبان و قرفل و زعفران یا بقتد بیزند و مغز بسته با عسل
و برنج و زعفران روغن که بر سینه مالند روغن زعفران
و روغن بان و سوسن و زینق و اگر باین روغنها ^{شک}
اضافه کنند اولی باشد و اما مزاج دل که خشک باشد یا تر
بصند آن معالجه کنند از غذا و شراب و بوی کردنها اما
اگر سبب خفقان بخاری سوخته باشد بعد از صیقل النفس
که بسبب بخار در خافق است معالجه کنند و واجب است
در مرضهء دل که دائم طبیعت نرم باشد تا از بخار و ضلله
فاسد اید اینیاید **عشقی** باز ماندن اعضا است از حرکت
و حس سبب ضعف دل اید ایست که بدل میرسد جانشین
در اول نوبت تنها که بخار آن ماده دفعه بدل میرسد و دل
اید ای باید **علامات** آن ظاهرست و در مرض سخته فرق
سیان سخته و عشقی گفته شد **علاج** آن علاج علاج تب است
است اگر از ضرر کردن حیوان یا آسمیدن زهر باشد
یا بخار سوخته باشد از خارج بدن یا بدن که از ابناء آن
میرود و اعضا از حس و حرکت بازمی ماند یا
بسبب کم شدن روح است از بس استقراخ که روح تجلیل
رفته باشد و قوت آن نباشد که در بدن منتشر گردد یا
بشکرت معن یا جوح باشد که دل از ایداء بخار خلط معن
بخاره روح لول میرود و با روح با صلاح دل متوجه دل
میشود یا بدی مزاج دل باشد **علاج** تعدیل مزاج باید کرد

در بدن مزاج دل و علامات و علاج گفته شد و خلطی را
که علاج آن نیک کردن معدن و بدن ^{باشد} علامه و علاج آن گفته شد
و زهر و سم علاج آن معلوم است و در باب عموم گفته شد
و در وقت عشقی آب سرد بر روی صاحب عشقی باید کشید
و بویهای خوش بکار باید داشت و شوربای گوشت شراب
نفعیت نافع است مگر آنکه عشقی از حواره با فراط باشد
فصل یازدهم در امراض ثدی مرض بستان که بسینه
مشهور است یکی ورم است اگر ورم کم باشد در اول
داع نهند چون صندل و کلاب و آب کشنیز و شراب
مایشا و امثال آن بعد از آن اندک ملطف اضافه کنند
مثل تمکید کردن بزرگ شراب و آب کم و اندک کلی و آرد
باقلا بسکجین و آب برك عنب الثعلب با روغن گل
و آرد باقلا و حلبه و خطمی از زرد پسته مرغ و زعفران
و مر نافع است و اکلیل و باقلا کوفته بر روغن کجد و کر
ورم بلغی باشد مرض ما با بونه را کوفته و بچته با آب خلط
کنند و بر ورم نهند **بقاء المدی علی صخره** نگاه داشتن بستان
در خودی که کلان نشود کل و سرکه و آب ماز و واسفیلج
و بزرا لیمو و آب برك حریفه مجموع را بیکدیگر جمع کردن ماهر
یک جدا جدا بر بستان نهند **طه اللب** کم بودن شدید
زنان یا بسبب آنست که غذا کم خورند یا خون بسیار
بمحض و نفاس و غیره رفته باشد یا خون در بدن بسیار

باشد که طبیعت از ستم آن عاجز باشد **علامات** بسیاری
خون است در بدن و آن گفته شد و شناختن غلبه صفرا
که موجب قلت خون باشد بزود شدن شیر و تیزی و کرم
بودن شیر باشد و غلبه بلغم را سفیدی و غلیظی شیر است
بگوید و غلیظی شیر باشد و اگر شیر مانند رشته پیرون
آید مزاج خشک باشد **علاج** کم خوردن و استفراغ بسیار
و غذاء صالح که مولد خون باشد و علاج غلبه خول
فصداست و تصلیل غذا و خلط غالب را از صفرا و بلغم
و سودا مسهل از بدن پرهیز کردن و بستن بزود
میش مولد شیر است و شور باء کندم با روغن کاه و
و غذاء مایه که بدن فریب کند مولد شیر است و اسبست
در بستن خاصیت تمام دارد و شیر با قند یا عسل بحسب
مزاج مناسب است **فصل در امراض معدن**
علامات کرمی معدن که آنرا سوس مزاج گویند تشنگی بسیار
و قلت شهوة و جشاء سوخته و فاسد شدن غذاء لطیف
و ستم شدن غذاء غلیظ و سردی و خشکی دمان و درآ
یا فتن از آب سرد **علاج** بهترین دارو مادی و غ کا و است
و شرابها ترش چون لیمو و زردک و غوده و ریواج و آب
سرد و غذاء مایه غلیظ ترش **علامات** مزاج کرم و خشک که
با ماده صفرا باشد تلخی دمان و غشیان و پرهیز آمدن
صفرا بقی و بران و بول و جشاء بوی ناک بعد از غذا خوردن

علاج معدن را از صفرا پاک باید کرد بقی یا مطبوخ هیلید
یا بنیر خشت و تمندی و مغز خیار شنبلیله و بعد از آن
معدن را با اعتدال باید آورد بشرتها **علامات**
کرم و تر با رطوبت اعتدال شهرت طعام و غشیان و
و بسیاری آب دمان و بلغم دمان مائل مویسه یعنی
مغند و قی بلغم **علاج** قی و ملیلله و مری و کلقتند
باطبا شیر و جوار شهاب خشک با فراط و نوش دارو
کل عسل مناسب است **علامات** مزاج کرم و خشک بی
ماده تشنگی با فراط و تشنگی دمان و زبان و لاغری
بدن و تشنگی طبیعت و کم بودن خون در بدن و رکها
پرا خون فاسد و پیشتر است که صاحب دق باشد
علاج در معالجه دق مستوفی گفته شود **علامات**
سرد و خشک بی ماده **علامات** مزاج سرد و **علامات** مزاج
خشک بلا ماده **علاج** صعب است غذاء کرم و تر
باید با اعتدال **علامات** مزاج سرد و تر **علامات** آن کرمی
از **علامات** مزاج سرد و **علامات** مزاج تر یا سفیدی
رنگ روی و سستی بدن و کاسلی و بر از رقیق
علاج غذاها و داروهای کرم و خشک است چون جوار
عنبی و فلا سفه و تر یا قات و شراب بیطوس **علامات**
مزاج کرم و تر بلا ماده و این ضرر بسیار ندارد مگر آنکه
این مزاج بد قوی شود تغییر طعم دمان است مویسه و آب

زقن از دهان و احساس کردن بخارات سوری مماغ
علاج آن شرابها سرد و خشك و غذاها سرد و خشك
 باید از برنج و ترشها و کویشت مرغ و شرابها و انواع آن
علامات مزاج سرد بلا ماده ضعیف مضم و دیر کد شدن
 طعام از معد و مائل بودن طعم دهان ترشی و نطیبه
 و نفع در معد و بران و بسیاری شهوت طعام **علاج**
 جوارشها گرم و مرطبات گرم چون جوارش عنبری و عدس
 و مصطکی و حلجین عسلی و غذاها گرم چون گوشت
 کبوتر و مرغان هوایی و گوشت جرب بزیره و داجینی
 و قرفل و زنجبیل و امثال آن **علامات** مزاج سرد و تر
 با ماده بلغمی قلت شهوت یا شهوت کاذب و میل بجزایرهای
 تیز و غشیان و عدم تشنگی و نفع معد و جشاء ترش و
 پرهون آمدن بلغم بقی و ذنک روی و بدن سفید و سستی
 و کاسلی و راحت یافتن از غذاها و دار و هاء گرم و **خشك**
علاج بدن را از بلغم پاک باید کرد بجهت و ایاز صغیرا
 یا با یازجات بزرگ و فی بعد از آنکه ماده را به حلجین
 عسلی با شراب اصول یا بزوری نفع داده باشد و بعد
 از آن معد را بمجموعها و جوارشها گرم با اعتدال آورد
علامات مزاج سرد و خشك با ماده سودا بسیار و
 شهوت طعام با ضعف مضم و نفع و قرا در معد و سودا
 معد و پرهون آمدن ماده سودا بقی و ترشی دهان

نباشتا و شاید که سپردن کلان شدن باشد **علاج** بدن
 و سپردن از سودا پاک باید کرد بعد از نفع ماده بشراب اصول
 یا جلاب از کاک و زبان و کل سرخ و باد و خجوبه و سبستان
 و کل نیلوفر و زیتب سخی و سنج بادیان با کلفتد و حبثی
 یا مطبوخ یا مجنون بخاج دادن و معد را نفع خات با نفع
 با اعتدال آوردن **علامات** مزاج تر بلا ماده نفع از طعام
 تر و میل بدوا و غذا خشك و راحت یافتن از آن و آب
 آمدن بسیار از دهان و نرمی طبیعت و دیر کد شدن
 طعام از معد **علاج** اطریفل صغیر و سليله مرثی
 و کلفتد **علامات** مزاج سرد و خشك بلا ماده تشنگی بسیار
 و خشکی دهان با فراط و لاخری بدن و راحت یافتن از غذا
 تر **علاج** معد تر باید کرد بغذاها و میوهها تر چون گوشت
 مرغ چون بیره و بزغاله و کره و کشنیر و اسفناج و حلیم
 کندم و میوهها هندوانه و خیار و سفقالو و زردآل و اناناس
 آن **وجع معد** در معد سبب آن یا بدی مزاج
 معد است یا ماده و علاج مجموع گفته شده است سبب
 نفع معد است با روغ تسکین یا بد و کشیدن شدن معد از درد
 و تمدد با استخوانها سینه و در وقت کد شدن طعام از
 معد درد پیدا شود یا زیاد شود و گاه باشد که فراق طعام
 شود **علاج** از آن با سیوس و نمک گرم کتد و بر معد
 و بدن را از ماده نفع پاک کتد و جوارش زیره بخورند

و عرق بادبان و کرفس مناسب است و خاندن کند روزی
و ناخواه سوخته بپسند و یا بقتد و غداء بادانگیز خورند
و غدا بتفاریق خورند و معده را بروغن بابونه خوب کنند
و اگر سوز ورم داشته باشد معالجه ورم سبز کنند
است سبب دیگر ضعف معده باشد که غنا نیکو بضم
و نفع انگیزد یا فاسد شود علامات آن علامات ضعف باشد
و کفنه شود و بعضی باشند که چون غذا خورند و سخت
ساعت بگذرد در معده پیدا شود سبب آن سودا است
بقی پرهیز آید و اگر در وقت خالی شدن معده درد پیدا شود
و چون غذا خورد تسکین یابد سبب آن صفرا باشد که در
در معده ریزد **علاج** آن اصلاح حکم باید کرد و تقویت
معده بشرتها ترش قابض چون شراب زرد و دوغ کاه
و شراب غون و انار ترش و آس سماق و جمیع میوه ساه
و خشک قابض چون سید و انار و بنق و به و زعفران و
زیون و اگر در معده از ورم باشد علامات آن سرد باشد
و در یاقین ورم بملس معالجه ورم باید کرد اول بفضد
و ملا حظه تب باید کرد و نفع ورم باید داد در باب
ورم طلبند تخمه و فساد غدا تخمه فاسد شدن غذاست
در معده علامت آنست که غدا ترش شود و کوفی معده و
آروغ ترش یا تیز و غشیان و کاه باشد که طبیعت نرم و ساه
شود **علاج** آن قی باید کرد یا آب گرم و اگر قی نشود تا تغییر

باشد و طبیعت قبض باشد فیتله سهیل بردارند و اگر احتیاج
شود احقان کتد بسناه مکی و بنفشه و سبستان و آل
سوس و مغز کازین و برک جعفر و شبت و شکر سرخ و
قره قروت و اگر معده بقی باک نشود همچون سفر جلی بخورند **و احتیاجاً**
و چون معده باک شود شراب انار فرود نه اگر تشنگی باشد
الاقوص عود و شراب سید و شراب غون و میبه و آس
پس از آن بجمام روند و خواب کتد و غداء لطیف خورند
و روغن مصطکی بلادن بر معده مانند نقصان **و بطلانها**
نقصان شهوت آنست که میل او بغذا کم باشد و بطلان آنست
که میل بغذا هیچ نباشد بل که از غذا تنفر کند **سبب** آن یا سوء
مزاج مغزط باشد و آن کفنه شد یا گرمی یا فراط باشد که میل
بآب خنک باشد و پس یا سبب اخلاط بد باشد که در معده
حادث شد باشد **علامات** آن غشیان و اضطراب نفس
و میل بدفع بیشتر باشد که بحدیب و آن بیشتر در تخمه می باشد
علاج آن شقیه معده است از جمیع اخلاط بسناه مکی
و غاریقون و حب النیل و حنظل که اخلاط نلثه را دفع کند
و بعد از آن تقویت معده کتد بحسب مزاج و اگر سبب کم
شدن خون باشد در بدن جنانچه ناقه دا و کسان که اسهال
بسیار کتد یا خون بسیار از ایشان رفته باشد **علاج** آن
در تحصیل خون صالح باید که شید و تقویت دل و اگر سبب
ریختن سودا باشد در دهان معده علامت آنست که چون

جزی ترش بخوردند آشتهها پیدا شود مثل ریواج یا آب خون
یا آب لیون **علاج** آن علاج طحال است و اگر سبب ضعف
حکمر باشد که لطیف غذا را جذب نکند و در معدن بماند
آنست که طبیعت نرم و مختلف الوان بعضی غلیظ و بعضی
رقیق **علاج** تقویت حکمر باید کرد و اگر سبب گرم معدن باشد
که نزدیک دسان معدن آید علامت آن آب زرقن باشد از
دسان در شب و آواز ضرب دندان و ساقط شدن آشتهها
علاج آن علاج گرم معدن است و گفته شود و اگر سبب املا
بدن باشد که مستغنی از غذا شود علامت آن کراف بدن
باشد و املا رگها **علاج** آن بدن را پاک باید کرد از اخلاط
اگر خون باشد بفضد و اگر بلغم باشد با یارج و مانند آن
و اگر کرث فربهی بدن باشد ترك لحوم و ترك غذا باید کرد
بشرایع آن **و اگر سبب معناد باشد رجوع معناد باید کرد و اگر ملاحظه**
حرام باشد بمنزل معناد تحمل باید کرد علاج داروهای آشتهها
آورد انزام باید کرد بحسب ملاحظه مزاج میسه سادج و
شراب لیون سفر جلی و شراب انار بودند و سرکه عضلی و سرکه
کبی و شلغم سبرک و بودند سبرک و پیاز سبرک و صحنار شامی و پیاز
وسید و بم و سماق و مجموع آنچه در سرکه میکنند و زیتون سفید
سور و مای شور و بنق و زعفران و زعفران دشمن شراب
فساد آشتهها و میل کردن طبیعت است بخیرها که عادت بخوردن
بناشد چون کل و انگشت و کج و امثال آن **اسباب** آن خلط

فاسدیت که مخالف است مرغذای معناد طبیعی با طبیعت میل
میکند بصد آن خلط که دفع آن خلط را بصد آن کند و آن جز
که ضد خلط فاسدست مخالف است مرغذای طبیعی با مخالف
صد شی مخالف آن شی است جناحه سبز مخالف سیاه آن
که ضد سفیداست مخالف سفیداست **علاج** بدن را
خلط فاسد پاک باید کرد با آب ترب و قدری نمک قی کنند
بعد از آنکه مای شود خورده باشند و غذا مرغ جوژه و گوشت
کو سفیدان میش بدار جینی و زیز و داروهای که مفتح باشند
هر صباح ازین شربت پیا شامند زیز سه درم با دمان
روی سه درم مویزدانه پرهون کرده ده درم سلیله سیاه
پوست بلبله و آمله پوست هلیله کابلی از هر یک نیم درم
مجموع را یک شبانه روز در سرکه شراب خوبیا تند و صاف
کنند و بقدند ده مثقال شیرین کنند و اگر ماین ترکیب بند
پاک نشود یا یارج **علاج** یک درم سلیله سیاه پوست بلبله
آمله نمک سندی غاریقون از هر یک نیم درم مقل جهاد
یک درم مجموع را کوفته و پخته با دیان خمیر کنند و جبهه
کلان سازند و در وقت خواب فرو برند و خاییدن صطکی
و علك و زیز و نانخواه و باد بیان رو می خاسدن و فرو برد
شهوة کلییه سبب آن خلط باشد ترش چون سودا یا بلغم
ترش یا ترله تیزی که بر دمان معدن ریزد و در غده و طلب
طعام کند یا گرمها بزرگ باشد یا گرمی با فراط که بعد از تباً

کشیده عارض شود یا بخلاص بدن باشد از ماده غذا که طلب
غذا با فراط باشد **علاج** غذا ساه جرب شیرین باید و از چیزها
تیز و ترش و شور اجتناب باید کرد و بناشنا قدحی چند شراب
کهنه پها شامند **نقصان الهضم و بطلان شیب** آن بدی مزاج
معد است که معد را سست کرده باشد و گرمی معد چون
بغایت رسد آن هم معد را سست کند و معد از مضم بان تا
و آن بدی مزاج و علاج او گفته شد معدن گرم را آب خشک کند
بناشنا خوردن مناسب است جمیع سببها ضعیف شهور
و ضعف جرم معد موجب ضعف مضم میشود اما ضعف
اما ضعف جرم معد بدترین سببها ضعیف معد است
و آنرا تهلیل می نامند و قوی بسیار سبب ضعف جرم معد
میشود و گاهی باشد که طعام نزدیک دسان معد بماند
و در تنک معد ناپید که مضم شود جناخه از شیر و شراب
و مان گرم می شود و گاه باشد که طعام از معد زود بگذرد و
چندان در معد نماند که مضم شود **علاج** کلقتند و جوارش
امسج و سفیجی قابض و میبه که آنرا خوش بوی ساخته باشد
بسنبیل و قرفل و مصطکی و قرص عود و قرص ورد و قرص
لیس و قرص انبر باربسی مقوی مضم است کشنیز
خشک و دانه کل از سر یک یکدم سنبل مصطکی کند را بدیا
روغی زهر بل نیم درم طباشیر لک بشیر از هر یکی چهار یک
دری عن به مثقالی سنک یک جرم مجموع را کوفته و بچخته

بکفته

بکفته اضافه کرده بخورند و غذا کشتن مایکان و جوزه
و گوشت بزغاله مطبوخه کنند بدار ساه گرم چون دارچینی
وزیر و کشنیز خشک و آویختن سنک یشب بر معاذی معد
نافع است **فساد مضم** فاسد شدن غذا در معد یا بسبب
آنست که غذا زیاد و خورند که ما ضمد از مضم او عاجز شود
یا کم خوردند که در معد سوخته شود یا غذا بجز سوخته فاسد
شود چون مای یا زود مستحیل شود چون شیر در معد
گرم یا بسبب آن باشد که ترتیب رعایت نکند مثل آنکه
غذاء غلیظ بر بالای غذا لطیف خورند یا وقت رعایت
نکند مثل آنکه یک غذا مضم نشود و غذا دیگر بخورند
با بر بالای غذا حرکت عینف کند که غذا در معد در
حرکت تابسد و قرار نگیرد تا مضم شود یا آب بسیار بر
بالا غذا خورند یا میوه تر که بر بالا غذا خورند چون خربزه
و سندهانه و زردالو یا باد در معد باشد که غذا دامغ
شود که به تنک معد آید که پشتتر قوی مضم در تنک معد
می باشد یا در معد ریش باشد که معد غذا را فواشرا
گرفت یا از جگر صفرا یا از سپرز سودا بر معد ریزد و غذا
را فاسد کند جناخه اصحاب مراقب واقع می شود و قوی
میان آنکه صفرا از جگر بر معد می ریزد آنست که بعد از
ضرب بسیار جمع باشد و تلخی دسان و تشنگی و خشکی کلو
و دمان باشد و آنکه سودا از سپرز می ریزد آنست که استهزاء

بسیار باشد و ترشی دسان و نفخ معد و ورم سپرز باصله
علامات نفخ در معد و جشا و قراق باشد **علاج** بعضی **علاج**
 و علاج بعضی گفته شد در درد معد و سوداء مرقی و
 تعدیل جگر باید کرد بمقویات سرد چون زردک و انار ترش
 و امثال آن **فوائدها** حرکت دمان معد است بدفع موی
اسباب سرماه صعب است چنانچه مسافر انزای باشد یا
 بخار تها و تیز یا خوردن چیزهای گرم ^{بسیار} چون ذیره یا چیزی غلیظ
 مثل بلغم جسفند یا چیزی تیز چون صفراء و بخاری یا چیزی ^{تیز}
 مثل شود اما سبب دیگر خشکی بدن و دمان معد باشد
 و آن بعد از تها تیز یا اسهال یا سببی که بدن را لاغر
 کند و خشک که موجب تشنج و ایداء دسان معد شود
 اما علامات مادی از بلغم و صفراء و سودا بان باشد که
 بقی پرون آید و علامات سببها دیگر ظاهر است اما
 سبب دیگر ورم جگر است و ورم سپرز **علاج** سبب مادی
 بدن و معد از آن ماده پاک باید کرد بقی و مسهل آن ^{خلط}
 اما بلغمی با یاری قهقهه بصادره افسندین یا بطبخ فریج و
 نمک سندی و صفراوی را بنوع مسهل چون بنفشه و
 سیستان و تخم خطمی و کل نیوف و اصل سوس و کل سوس
 و آو و ترمندی بشیر خشت یا آب انارین بشیر خشت و درین
 مسهل مقوی دمان معد اضافه کنند چون کل و کشمش خشک
 بعد از آن معد را با عدال آورند صفراوی را بشیر تها

ترش قابض و بلغمی را بکفند و قرص عود کنند سه درم کل سوس
 شش درم عود تمام سبکی قرنفل سنبل طین اکلی خراسانی طبایع
 درم یک به دو درم مجموع را قرص سازند و سوداوی را بنفشه
 و قرص که مقوی معد بلغمی و سوداوی باشد و دمان معد را
 قوی سازند به زعفران و مصطکی و سنبل از هر یک چهار
 مثقال اسارون مثقالی صبر مثقالی مجموع را بصل مجرب
 سازند شری دانگی یاد انکیم اما حال بیمار را بحسب مزاج و ^{ضعف}
 قوی ملاحظه باید کرد صفت مطبوخ که بلغمی مزاج را نافع است
 افسندین پوست پرون بسته بود نه باخی فریج پوست خشک
 مجموع را جو شدند و صاف کنند و با شامند بصل شیرین
 توان کرد اگر ماده بسیار غلیظ باشد لبسک ^{عظیم} کین فریج کردن آری
 عظیم دارد اما صفراوی و گرم مزاج را بهتر از کشک جو
 که در پوست خشک اش جو شدند و قدری دانه کل و طباسید
 با شدند بعد از تخم و شراب کل و شراب سیب تخم کلاب با
 شیر تخم خرفه کلاب و شراب سیب و یک جرافون و یک
 جوزعفران بدندان است اگر سبب خشکی باشد کشک
 جو بروغن بادام و شراب نیوف و محرقا فون و شیر خشک
 بدسند و اگر خشکی و تشنج مستحکم شود معالجه ندارد بهر
 حال رجوع بمعالجه تشنج پس کنند و غلظت کمی ترنجوب بلغمی را
 و جوژه مرغ و عصفور بکشند خشک و مصطکی و فلفل
 و دانه چنی و زعفران بدسند و صفراوی را جوژه مرغ

باکی شت گهر و میش اگر مضم قوی باشد و کوهی تر و آلبشیر
خشک شس و کشید خشک و تر و فراق که از خشکی باشد جو
مرغ بکشک جو و جلم کندم و شیر خشک شس و کوه تر و اگر
دسند طلائی که بر دسان معدن نهند بلغمی ناروغن سون
و روغن قسط یا روغن کل بسنبل و مصطکی و قرقفل صفراوی
مفید سنبل مصطکی بنفشه زعفران سیوس باب قرقفل
اسا صفراوی اجزاده کوه باروغن بنفشه ناروغن کوه
خلوط بروغن کل یا کلاب و صندل و روغن کل و کافور
در هم موافق موم سفید شسته آب کشیز و تراشده کوه و
روغن بنفشه بادام و کلاب و لعاب سبغول یا روغن کل و
اسبغول و کلاب و باید که در معالجه این علت داروهای
خوش بوی خوش طعم که مفرح باشد اضا فکتند و حرکات
تسکین فراق مادی دهند و عطسه نیز تا اثری تمام دارد
وقتی نیز و حبس نفس و آواز بلند دادن و آب سرد که بچند بر
سر پاره زیزند اثری تمام دارد خاصه که آب بر روی او
پاشند و او را نیز به قهر آوردن دفعه و فرج قوی و خوردن
به خوش بوی القی و المهور و الغثیان فی میل معدن است
بجکه دادن بدفع شی بخانب دسان و دفع شدن آن چیز
و غثیان میل معدن است بدفع شی بخانب دسان و حرکة
و دفع و تهوع میل معدن است باحرکة بدفع شی از جانب
دسان و دفع اسباب آن خلط صفر یا سودا سوخته با

بخانجه اصحاب مراقبای باشد یا بلغم و رطوبتی است که معدن با
سست میکند یا بدی مزاج معدن باشد بی ماده و بیشتر آن
بدی مزاج کرم باشد یا تخیل کردن چیزی مکرر که طبیعت از
متغیر کرد یا تخمه باشد که طعام فاسد شود و طبیعت بدفع مشغول
شود بقی و باسهال و آنرا میسند کوبند و آن بسیار بدست
علاج اگر صفراوی و تخمه باشد قی کنند و چون معدن قی
پاک شود شراب انار بودند نه بغایت است و شربتها که اشتها
آورد و قابض باشد چون شراب غوره و لیمو و جمان و امثال
آن سفوف که در جمیع اقسام نافع است سماق کشیز
خشک دانه کل طباشیر سوده ترکیب کرده بشربت عطرد
قابض بخورد یا بسفوف بخورد و داروهای عطرد قابض
چون صندل و کل سینخ و برک مورد و عنبر و لادن و دانه
کل و رامک و سگ جدا جدا یا ترکیب بکلاب یا آب به بر
معدن بر معدن صفرا کنند و اگر طبیعت قبض باشد شراب
ترمندی شربت کنند و حقه نرم بکنند و اگر خلط فاسد
در معدن بماند بمحورن سفر جلی مسهل معدن را پاک کنند یا
بمحورن خیارد شنبه اگر صفرا غالب باشد **فصل سیزدهم**
در امراض بکده **علامات** کرمی بکده تشنگی با فراط و زردی
قارون و سوزش در جانب راست و خشکی لبها و دسان
و قلة اشتها و متضرد شدن بخورد دینها کرم **علامات**
سرخ بکده سفیدی لبها و زبان و قارون و قلة تشنگی

وجوع بسیار و فساد رنگ روی و بدن **علامات خشکی جگر**
خشکی دهان و تشنگی بسیار و قلة بول و صلابت بیض و لاغری
بدن **علامات رطوبت جگر** تهیج روی و تری زبان و کلو
و سستی کوشش استخوانها و سینه و علامت مزاج مرکب جگر
از گرم و خشک و گرم و تر و سرد و تر و سرد و خشک و سرد و تر
از ترکیب **علامات مفرد معلوم** توان کرد **ضعف کبد**
ضعف جگر بیشتر از بدی مزاج باشد و گاه باشد که بدی
مزاج با ماده باشد که ورم یا پهلوی در جگر باشد و رنگ
کسی که ضعف جگر داشته باشد زرد باشد یا سفید یا کبود
و قبی که سردی غالب باشد و اندک دردی در جگر باشد در وقت
نفوذ کردن غذا و ضعف جگر را بضعف افعال جگر توان
توان شناخت اگر جاذبه جگر ضعیف باشد بران بسیار
و نرم باشد اگر در بول نفخ و رنگ باشد و اگر ماضیه و ماسکه
ضعیف باشد بول سفید و بی نفخ باشد و چون قصد کند
خون یا آب مخلوط باشد و آنچه با اعضا و دانه مضموم با
و تهیج روی و فساد رنگ روی و بدن و اگر دافعه ضعیف
باشد قلة بول و بران و بی رنگ باشد و قلة شهوت و سستی
بدن یا زردی و سیاهی رنگ روی مایل بسفیدی باشد
سبب آنکه کم باشد تمیز کردن بلغم و صفرا از خون **علاج**
مزاج را با اعتدال باید آوردن بشرطها که در وعظرتیه باشد
و موافق باشد بسوء مزاج و مقوی جرم جگر و قابض باشد

و مسامانه و عروق جگر بکشد و نفع ماده بدسد باین درها
که نرود می شود بعد از آنکه سوء مزاج را معلوم کنند از علامت
که گفته شد داروهای که موافق و مقوی جگر است زعفران
و مویز و دارچینی و تفاح و ادخو و شراب ریحانی و رواند
و داروهای سرد و معتدل دانند از آنرا و زردک و برك کاشنی
و تخم کاشنی و کل سرخ و انار میخوش و از مریجات شراب
دنیاری و قرص انبر باریس و قشوق غذا مویز و دانه انار
کند **سرد الکبد** سده کبد بیشتر از غداء غلیظ شود خسته
که شیرین باشد چون خرما و شراب شیرین و چیزهای فاسد
مثل کج و کل و انگشت و میوه های قابض تر چون زعفران
و از اخلاط غلیظ لرج و بیشتر سده که در جگر میشود در مقعر
باشد از برای آنکه چون محبت جگر سرد صافی میشود **علامت**
بسیاری بران و نرمی و کرافنی در جانب راست و لاغری و
دیگر آنکه تب و درد نباشد و بلندی در جگر محسوس نشود
و رنگ روی تغییر فاحش نکند و اگر سده در مقعر جگر باشد گرا
نزدیک معدن فهم شود و اگر در محبت جگر باشد کرافنی نزدیک
استخوانها پهلوی خضم شود **علاج** اگر سده در مقعر باشد
داروهای مفتخ مهمل بدسد چون ریوند یا برك کاشنی
یا بشیره تخم کاشنی یا باب باید یا انار که قرض یا شراب اصل
بسیکترین ساده یا شراب بنوری و اگر قبض یا آنها نکشاید
مغز خیار شنبلیله باروغن مادام اضافه کنند شراب دنیاری

وسکبختین بر او نذ بغایت است و اگر سرد در مجرب جگر باشد
داروهای که بول براند و رگها بکشد بدستند چون شراب
اصول یا شراب بزوری یا آب بادیان و قدری لک نهند
و اگر کرم و تشنگی غالب باشد شیر تخم کاشنی و باد زک
و تخم خیار بکنند بدستند و قرص نر بارین بغایت است غذا
زیره یا جاب یا برك کاشنی بروغن بادام باندک سرکه ترش
کند یا دانه انار یا برك خبازی و اگر ضعف یا ورم ضعیف
باشد مع جوژه بدستند و نامحکم باشد نان و گوشت گو
ندستند و اگر باسده اسهال واقع شود شراب زیره بدهند
و آب برك کاشنی که دانه کل و زرك و تخم انار در آنجا شوی
باشند و اجتناب باید کرد که درین مرض قویض ندهند
مگر شراب به که در و تفتیح است و سرد ما ساریقا را همین
معالجه کنند **التنفیة والریح فی الکبد** یاد و نفع که در جگر حارث
میشود بسبب غناء غلیظ است و باضعف هضم **علما**
آن درد دست تمددی و علم کرانی **علاج** داروهای کرم
قوی مفتح و سفوفات و صماد کرم باید مثل سنبل و زرك
و جاورس و قرفنل و قدری مسک و عود مجموع را کوفته و
پخته با آب کرم صماد کنند تمام زودن و شراب صرف نباشد
پاشا مند سنبل و بادیان و انیسون و تخم کرفس و شبت
سفوف سازند و **جمع الکبد** درد جگر **اسباب** او بدی
مزاج جگر است که در نواحی غشاء جگر باشند یا ورم جگر

باشد یا باد **علامات** بدی مزاج جگر گفته شد و علامت
ورم نیز گفته شد علامت باد که در غشاء جگر باشد سبکی
و اشغال کردن و حرکت کردن بدستند و غیر بسودن **علاج**
علاج او سرد گفته شد و بدی مزاج بغلامت گفته شد
با معالجه و ورم گفته شود **ورم الکبد** فرق میان ورم
جگر و میان ورم عضلات آنست که ورم جگر ملامت شکل
باشد و ورم عضلات طولانی اگر خون باشد تسبیق تشنگی
و کرانی و ثقل و کرمی موضع جگر و عدم اشتهای و ظهور
ورم بلس و سخی روی و زبان و سرفه خشک و فواق
اگر ورم بزرگ باشد و اگر ورم در مقعر جگر باشد قی تلخ
و قبض طبیعت و غشی و سردی دست و پای و فواق و علم
اشتها و درد بیشتر باشد و اگر از جانب محرب باشند
سرفه و ضیق نفس و حبس بول بیشتر باشد و کرانی و کشیدن
تروق بخانب اسفل بیشتر باشد و احساس ورم بیشتر باشد
و اگر صفراوی باشد زردی زبان و براز و پهلون آمدن
بشرها از جانب جگر و سوزش و حرارت و قی تلخ و اگر
ورم بلغمی باشد سفیدی رنگ روی و زبان و براز و سستی
روی و عضلات جگر و قلة تشنگی و رقة خون و احسا
کردن بوزن نرم و عدم درد و تب **علاج** اگر سبب خون
باشد ضد باسلیق از دست راست باید کرد و راجع با
نهاد از آرد جو باصندک و کل سرخ و عصاره برك خرفه

و آب کشنیر اما مبالغه نکند در روادع و بعد از آن منجماً
 خلط کند مثل حلیه و خطی و اکلیل الملک و چون مرض
 منتهی شود محلل صرف نهند اما باید که از ابتدا تا انتها قافض
 عطر خلط کند چون کل و صندل در ورم گرم و این قافض
 را رعایت کند و در ورم جذبی از سهیل دادن اجتناب
 نمایند که خطری عظیم دارد و در ورم مقعری از مدها
 دادن دور باشد و در اسهال مبالغه نکند تا قوع تحلیل
 نرود و قبض بد باشد در توسط کوشند قبض و این در
 ابتدا آب برک کاشنی بسکچین بدهند ما شراب بزوری
 اگر ورم جذبی باشد و قوص انبر بارین بزرگ با قوص کل
 ما شراب دینار و سکچین بشیره تخم خیار و کاشنی و خرفه
 یا زردک را در آب کتند و ترهندی و ناردان و آلو و کل
 نیلوفر و تخم کاشنی را بشیره بگیرند بشیره تخم خیار و بقیه
 کتند ما شراب نیلوفر و در حاله زیاده شدن مرض تا زمان
 اشها آب برک کاشنی با آب بادیان و تخم کرفس بدهند و
 چند ما شها نزدیک شود درین آب بادیان و کرفس زیاده
 کتند و در زمان انحطاط و ورم آب بادیان با دانه کل
 و زردک دهند با قوص انبر بارین بزرگ بسکچین بدند
 و غذا کشک جو بپزند با شیر سوس و قند پاکاشنی مطبوخه
 کردن بروغن بادام ترش کرده بمرکه یا زریاج و صفاد صندل
 و دانه کل و کلاب و سوس و اندک سرکه پس از آن قدری آف

یا زعفران اصناف کتند پس صندل را ترک کنند و باقی را
 راضفا دکتند پس از آن افستین و عود و زعفران با آب قرفل
 و اگر اسهال باید خیا شنبه با آب بادیان و کرفس و زردک و
 کاشنی و روغن بادام بی نظیر است یا مطبوخ از سفاج
 فستقی و کل بنفشه و ترهندی و غاریقون و تخم خیار
 و کاشنی و افستین صاف کرده و بزنجبین یا شیر خشک
 و ریونند و سلیله و سقمونیا را درین علت بکار برند و
 اگر دارو باید بشیره تخم خیار و بادرنک با آب بادیان و کرفس
 بدهند و اما ورم سپرز را بملطفات معالجه کنند و سفاج
 و محلات که با قافض عطر یا سند و در ابتدا قافض قوی
 کتند و در انتها محلل و در شربت و صفاد او سنبل و قوع و
 لک و سارون و زعفران کتند و سهیل مثل ایاریج مطبوخ
 از مقر کازین و سفاج از بزرگ شش درم تخم خیار و کاشنی
 و زردک و غاریقون و تخم کرفس از بزرگ دو درم افستین و
 افستین و اصل سوس و خطی و جعد از بزرگ چهار درم
 مجموع را جو شاند و بر مغز خیار شنبه سی درم و قند
 درم صاف کتند و ریونند و روغن بادام از هر یک نیم درم
 و در ورم صفراوی در خنکی زیاده کوشند سوس القینه
 معنی آن بدی خیره اعضا است و آن مقدمه استسقا
اسباب آن ضعف و بدی مزاج حکماست علامات
 سفیدی رنگ بدن و روی مائل بزردی و تهیج بکلهاء

حاکم صلی الله علیه و آله
 لا یزید فی الحج و السنه

حاکم صلی الله علیه و آله
 لا یزید فی الحج و السنه

جشم و دست و پای و روی و باشد که در جمیع اعضا در
کند مثل خمیر و نفع و قوا قدر شکم و عدم ترتیب آمدن
بنازگاه نرم و گاه خشک و گاه زود و گاه دیر آید و
بثور لثه **علاج** آن مثل علاج استسقا است اما علاج
ضعیف استسقا **مرضی** است که سبب او ماده غریب است
که در طحال جمیع اعضا در آمدن یا موضعی که غذا یا خلطها
حاصل میشود چون معده و جگر و رودهها و غیر آنها
و بر آمدن اعضا یعنی تهج اعضا یا موضع تدبیر غذا و خلط
و استسقا سه نوع می باشد بدترین ذوقی باشد پس
از آن لطیف پس از آن طبعی است از قی حاصل میشود از
بسیاری آب بیشتر در میان صفاق و ترب و در حرکه
کردن و اشغال کردن از پهلو پهلو آواز آب محسوس می
و صقاله جلد شکم با پری و کشید شدن جلد شکم و
حادث شدن آب درین محل مایسب آن باشد که چون صم
طبیعی آب حبس شد میل بجانب دیگر کرد یا بر سبیل ترشح یا
بر سبیل بخار که محقق شد یا تفرق اتصال واقع شد میان
این و آنکه آب جمع شد و مابین صفاق و ترب یا مجری که چنین
در شکم از نافع غذا بجز جذب میگرد که چون مجری کشاده
شود بضرورت در مابین صفاق و ترب آب جمع شود **اسباب**
حاصل شدن آب آفت که قوه تمیزه جگر عاجز شد از جدا
کردن آب از خون و اعضا این خون را قبول نکند پس بضرورت

بثور لثه

این حال حادث شود یا بسیاری آب آسمانیدن یا که ختن
اعضا باشد که ورم یا مجری معناد جمع شدن باشد و مجری
مفسد شده و استسقا لطیف حادث می شود
از ضعف ماضیه دها و اعضا بعد از ضعف جگر و معده
او و ضعف مضم معده و رطوبت بسیار در خون حاصل میشود
و با اعضا متصل و شبیه میشود پس اعضا متتهج میشود
در رغایت تری باشد چون کوشت صالح نشود و چون صم
جگر و ماضیه اعضا ضعیف شود و ماسکه و جذب
اعضا قوی باشد استسقا لطیف شود و بیشتر این استسقا
با سردی جگر باشد از خارج بدن یا از داخل که سردی
لکها باشد یا مرضی عارض شده باشد از خوردن خنک
است استسقا طبعی از فساد مضم است یا از
ضعف قوه یا از غلیظی ماده که قوه عاجزست از تحلیل
ضروت ماده میشود و گاه باشد که از قوه گرمی باشد
که غذا را بخار سازد پیش از آنکه نضج یابد و مضم و استسقا
و ضعف جگر می شود یا ماسکه که معده یا سپرن یا ماسکه
یا کرده شود **علاج** صبر کردن بر تشنگی و جمع بقدر امکان
اگر تشنگی مان توان کرد اولی است و الا اندک خشکار توان
خورد و اجتناب کند از غذای غلیظ چون بر سیده و کله و
غذای لزج چون باچه و از اسهال و مایات کم خورد تا غایب
که در آب دیدن حذر دست و اگر تشنگی غالب باشد بعد از

غذا نذک امتصاص تواند کرد و الشام و یا ضمه صعب
و در کشتی نشستن و عرق کردن در آفتاب یا تون
گرم و نردیک دریا که آب شود باشد و وطن ساختن و
ریک گرم غلطیدن و روغنهای گرم مالیدن و سفر کردن
بجهاز و در اصلاح جگر کوشیدن و ادرا بول و با عقده
آوردن طبیعت در لین و قبض و حبس طبیعت بهتر از آنهاست
و شربت آب کاشنی بسکچین بزوری و قرض انبر یا ریس
کبیرا اگر گرمی غالب باشد و اگر گرمی نباشد آب بادیا
باب کرفس خلط کتد و شراب دنیاری یا شرابا صول
بسکچین بزوری قرض انبر یا ریس ده درم ^{بهند}
و خیار و بقله الحما از هر یک سه درم کل سرخ بخورم
طبا شیر نخ درم ریوند جینی تخم کرفس لک از هر یک یک درم
نیم درم یا قرض ورد یا عصاره غافت با تریاق فاروق
هر روز مقابل نخودی بدستند در پیستی یک روز
خلاص یابد و شیر شتری که در منده ترکی و قیصوم خورد
بموض آب و غذا خوردن اثری تمام دارد و چند مستقی
ازین خلاص یافته اند و اگر شیر با بول شتر اضافه کنند
انفع است و شیر بزغزی و بول او موافق است و قرض
مازریون نافع است مسهل که درین مرض توان داد
ریوند بسکچین از نیم درم تا یک درم مسهل صندل سلیله زرد
ریوند افسنتین از هر یک نیم درم مسهل سودا اقیقون

غایقون هلیله سیاه اسطوخودوس از هر یک نیم شقال
مسهل بلغم غایقون تریب از هر یک نیم درم نمک سندی
جهاز ریک درم باید که باین دارها مقل ازرق و کبیرا
از هر یک چهار ریک درم اضافه کنند و بر روغن بادام ^{سبز}
و اگر خلط بسیار باشد مسهل نملات بدستند تا معدن
و جگر ضعیف نشود و در وهامی که ادرا را کند فوه تخم کرفس
ایشون بادیا تخم کاشنی تخم خیار تخم خرین قرض
مازریون تخم کاشنی ده درم تخم مازریون باورد یک درم
غایقون درم و دو ثلث کل سرخ تخم خیار از هر یک دو درم نیم
عصاره غافت یک درم و دو ثلث با لوع اعدا آنت که در
جره خوب و لطیف باشد و فضله او کم باشد چون
منخ جوژه و دراج و کبوتر بجه بموین و انار ترش و بوزنه
باغی یا مطبخند یا مبرد بدار و ساء گرم چون دارچینی
و فلفل و مصطکی و زنجبیل و زعفران و کشمش خشک
ضماد سرکین بز با اخشاء کا و بپوده و اندکی کون کرد ضما
لحمی را بر تمام بدن و زقی را شکم و بطبی را بر اطراف ضما
کنند نمک و سرکه و سنبل صغف از ضماد اولست و بر
شکم بطبی مسبوس و جا و رس و نمک گرم کرده که دکنند
و حمام گرم که عرق آورد نافع است و بجهتها که آب گرم
دارد غسل کردن نافع است و در خواسان آن آبها را
آب دار و میگویند و باب شیر گرم شیرین غسل کردن

بسیار دارد **فصل چهارم در امراض معده**
که در روید واقع میشود اسهال است **اسباب آن** خوردن چیزی
باشد و آن چیز یا در وی سهل باشد که قوی خلف گذاشته باشد
و عمل میکند یا غذای زیاد خورده باشد که ماضیه از
مضم آن عاجز شده باشد یا غذائی باشد که طبیعت از
گناسته آن شکر کرده باشد و نامضموم مانند یا چیزی
مزلق خورده باشد که طعام را پیش از مضم شدن از روزه
و معدی بیرون آورد مثل آن یا غذائی نفاخ خورده باشد
که طعام را مانع شده باشد از ملاقات تنگ معدی و نامضموم
مانند و علامت **سریک** ازین اسهال آنست که سبب مقدم **سین**
باشد و یا سبب از نضض عضو باشد یا از دماغ باشد که نزله
فرود آید و غذا را فاسد سازد و طبیعت بسبب فساد قبول
نکند و با اسهال دفع کند علامت آن وجود نزله است و آفة
دماغ و بعد از خراب بیشتر باشد و نوبت معین باشد و یا از
معدی باشد و آن بسبب ضعف ماضیه باشد چون طعام
خورد معدی گران شود و چون اسهال شود سبک شود و
آنچه آید نامضموم باشد یا سبب ضعف ماضیه باشد که
طعام را چندان در معدی نگاه ندارد که ماضیه کار خود میکند
بس طعام پیش از زمان مضم بیرون آید و بقدر آنکه طعام در
معدی یا روده مانع باشد مضم فاسد باشد و یا سبب ضعف
دافعه معدی باشد که قادر نباشد بر دفع فضله و اندک

اندا دفع در عقب یکدیگر شود یا بسبب بسیاری رطوبت
مزلق باشد که در معدی جمع شده باشد و مانع شود طعام را
از مضم و غذا را زود بلقرا کند و از معدی فرود آورد علامت
آن رطوبت باشد مخلوط بقضاء نامضموم و گاه باشد که آن
رطوبت نریج باشد یا سوز و هر یک را بطعم دمان توان دانست
اگر نریج باشد بر سطح دمان تری باشد جسفید و اگر سوز
باشد دمان سوز باشد یا سبب آن دیش معدی باشد علامت
آنست که چون طعام از معدی بگذرد درد زایل شود و زردی
و سبوسه با برار مخلوط باشد و بترها در دمان حادث
شود و بقی سبوسهها پهن و ریز بیرون آید و یا بسبب
جگر باشد و ما ساریقا و فرق میان آنکه بسبب آفت معدی
باشد اسهال باشد و آفت جگر آنست که بحال صحه باشد
و ماضیه مضم خود کرده و بر طبیعت دانا مشتبه نشود
آنکه معدی و مکیب بود و اسهال معدی بسیار باشد و روزی
پشتر باشد از شب و کبیدی شب پشتر باشد از روز و
بسیار باشد که دفعه آید و مخلوط نباشد به براز بلکه
از براز آید و سبب ضعف ماضیه کبد باشد که یا باطل
یا مشوش باشد کیلوس صرف باشد چون ماضیه جگر
در وقت نکرده باشد و اگر بصرف کرده باشد اندک
مضم یافته باشد و مجد کیلوس فرسیده باشد و در جگر
دیر بماند یا ضعف ماسکه باشد و در جگر دیر بماند

واندك مضم بافتد باشد يا ضعف ممیزه باشد که آب را از
جدا نکرده باشد و طبیعت جزیب آن نکند و آنچه آید
آید مانند کوشت تازه که در آب شویید یا ضعف جاذبه
جگر باشد علامت آنست که آنچه باسهال آید بسیار با
کیوس صرف و بسبب ضعف معد و جگر بسبب هضم
آن عضو باشد و گفته شد در اولی مریض معد و جگر
یا ورم یا سته باشد در ما ساریقا یا جگر که کیوس را جگر
تواند کرد علامت سده و ورم شد و فرق میان سده و ورم
جگر و سده ما ساریقا و ورم آنست که در سده و ورم جگر
کرای نزدیک استخوانها پهلوی باشد و بیشتر آنست که
در سده ما ساریقا ثقل مفهوم نشود و اگر ثقل و الجمله
باشد نزدیک معد باشد و حال جگر بصحة باشد اما
سبب دیگر آنست که رک در جگر کشاده باشد بسبب
ضربه یا سقطه یا شوق شده باشد علامت آن تقدیر
ضربه است یا خلط نیز امکان که از اعضا بر جگر ریزد
و ساما جگر بکشاید و خون باسهال آید و این را
ذو سنظار یا بکدی و غسالی نیز گویند علامت آن
تشنگی و سوزش در جانب راست باشد یا ماده فاسد
باشد که طبیعت بدفع آن مشغول باشد علامت آنست که
بعد از آمدن اسهال خفته شود یا در روز بجز آن باشد
و بان بر از زرداب یا جگر باشد یا سبب صفرا باشد

بسیار از این است
بسیار از این است
بسیار از این است

یا خلط سوخته و گاه باشد که گوشت بدن را قطعه قطعه
بگذارد و باسهال پایید که با من بگذارد یا سبب از ورم با
اگر یا سبب باشد که خلط بیشتر شود و در او صفرا در وقت
روده را ریش کند و روده را سوراخ کند و ثقل از آن
سوراخ و نفع جندان در شکم جمع شود که شکم براید مانند
مستسقی پس از آن بملاک شود و گاه باشد که پیشتر
و سالم ترین قرحه آنست که در روده غلیظ شود بدتر
که ریش در صاف شود بسبب آنکه نزدیک جگر است و
صفرا بسیار بد میزند و سودا روده را بچهل روز ریش
سازد و این کشنده است و بغم سوراخ در بجاه روده را
ریش کند و شناختن آنکه سبب در کدام جاست بموضع
توان دانست و بزرداب اگر در روده دقیق باشد در
صعب خواهد بود و اگر در روده غلیظ باشد در دسبک
خواهد بود و تراشهها روده که آید از روده دقیق خواهد بود
و اگر آنچه باسهال استن خواهد بود دلیل تا کل خواهد بود
و اگر سبب بعد از از روی مسهل باشد زود علاج یابد در
در چهار روز نیکو شود و اگر سبب بعد از مضمهها حار باشد
کم فلاح یابد یا سبب اسهال از تمام بدن باشد بسبب
جمع شدن مادهها با آنچه اسهال آسان و مردم اکول را می باشد
یا بسبب خشکی هوا که از بدن سواد تجلیل زفته باشد بسبب
بستن مسامه و غلظت مادهها یا بسبب بریدن بواسیر یا

خون یا قطع عضو یا خون رقیق از بینی که معناد باشد جمع شده
باشد یا خون که حصه عضو مقطوع باشد طبیعت آنرا
بجانب روده مادی کند یا بسبب بجران باشد یا حبس
حیض و علائم این سه قسم ظاهرست و در بند کردن این
نوع اسهال خطرست و اسهال بدنی یا از کد اخنق اعضا با
جناحه درد قوی باشد و آنرا بوی بد باشد و بد رنگ آید
گاه شخی و گاه لحمی باز در اب غلیظ جرب و بعد از آمدن هر
مجلس ضعف باشد و اگر بسبب خلط تیز باشد زرد آب قوی
باشد بک حال و گاه باشد که اختلاط در بدن جمع شود
و طبیعت بدفع آن مشغول شود و از آمدن آن اختلاط را
و خفته باشد و اگر از عضوی آید غیر منتن جرش خواهد
بود که دپله یا ورم منجر شده باشد از هر عضو که باشد و
علامت آن ورم یا دپله آن عضو باشد **علاج** دفع اسهال
بقا بعضی یا مغزی یا بمغلف ماده و گاه باشد که بخدر احتیاج
شود و یا ماده را بجانب مخالف میل باید داد جناحه بجانب
بره میل دهند ماده اسهال را یا بقرق یا بجمه نیز اعضا
با لارا اما اسهال که بسبب شاول غذاست سبب رانغ کند
و عضو را با اعتدال آورد و علاج آن در تخمه و فساد مضم
گفته شد و آنچه از اعضا و بدی مزاج عضوست بضدان
علاج کتد و آنچه از کسادن رکهاست یا شق شدن یا قطع
یاریش یا سدن جگر یا سدن ماسا رقیقا یا بدنی یا ترکه یا

قوی باشد بلاج این نوعها روزه سفعل باید گرفت و علاج هر یک
در محل آن طلبند از قابض صرف بعمل ناورند و بر جگر دافع
صرف ننهند مثل شربت به جزئی نیست بسبب تفتیح دارد
بقبض و آب کاشنی که در دانه نارا و دانه کل و دانه نیک
آغشته کرده باشند و سفوف مقلیا مانا فاع سه است اگر
محتاج شود به تفتیح قوی آب کرفس در بادیان بعصاره برک
کاشنی بدسند آن کرمی با فراط باشد دار و هس که حسن
اسهال کند ماز و اقا قیما کل سرخ کلنا رصغ تفت دارد کل
ارخی طرا بیث طباشیر خاصه بریان کرده آب حب الامس
کنمادوکا و ز دانه نارا ترش خرنوب عصاره لویه التین
اسبغول تخم ریجان کنفیه تفت داده تخم لسان الحمل تفت
داده انیسون و کشنیر تفت داده و میوه ماء قابض چون سیب
و زعفران و به و ناسپاق و فسنج و حماض و اترج و رب
آن و میوه مانا خرا سندن بشرت خورند و خرا سندن بیضا خورند
و نقل توان کرد و اگر با اسهال صحیح باشد مغزی صرف دهند از
مرکبات قوص طباشیر کافوری کل سرخ طباشیر از هر یک ده دم
بزرگ حماض و سماق پاک کرده بزرگ بقله از هر یک پنج دم
جلنا در و درم ضمغ عربی یک درم و نیم مجموع با قوص سازند
حماض و سفوف طین صح را نیکو بود اسبغول بریان کرده پسته
بزرگ لسان الحمل بزرگ بقله و بزرگ الیمجان ده درم ضمغ عربی طین
ارخی از هر یک سی درم و مفصو اسفوف حب الرمان تخم نا

ترش بریان کرده و نیک ساوید صد درم کرو یا بریان کرده
و کشنیر از هر یک پست درم کنه راج ده درم حق فوب نبطی
ده درم سماق و چلتار از هر یک با نزه درم شریقی سه درم
مقوی روده و معده بود و اگر اسهال زلقی باشد قابض قوی
دند بشریت و سفوف و ضماد رب آس و به با سفوف
حب الرمان یا سفوف از زمانه و پوست انار از هر یک نیم درم
کوفته و بخته سفید بصدغ خیر کنند و در میان انار
ترش نهند تا خشک شود پس از آن بگویند دو درم رب به یا
رب مورد بخورند آب به و آب مورد را بروغن بچوشند
تا روغن بماند و بر معده و شکم طلا کنند و اگر سنبلی و آقا
اضافه کنند بهتر باشد و باید که در هیچ چیزی که بسیار ترش
باشد مثل سماق عمل نکنند که ضرر کلی دارد صفت دو
که مشترک باشد در اسهال کبدی و معدی و خلطی تیز که با شکی
و حراره بسیار باشد تخم خرفه تف داده شیر بگیرند و بشراب
صندل یا شراب سیب یا ماهر و شربت سازند یا با شراب انار
میخورش یا شراب زردک و اسبغول تف داده که بر روغن کل
جرب کرده باشند اضافه کنند اگر و هم معض باشد فوی
دانه انار ده درم حب صندل دانه کل زردک تخم مورد از هر
یک چهار درم یک شبانه روز در آب خوبیا نند ما در عصا ره
برک لسان الحمل و کاشنی و صاف کنند و شیر تخم خرفه
تف داده بشراب سیب شیرین کنند و اگر طبا شیر زیاد کنند

و یک جو کا فود یا قرص کا فود و پیش از آن اندک شراب سیب
پاشانند و صندل و دانه کل کوفته در آب به یا رب مورد
حل کنند و بجز قهنگان بر جگر و روده بنهند و اگر آرد جوین
خلط کنند و ضماد کنند شاید و تا شش روز التزام این بند
کنند و غذا شراب سیب یا شربت صندل یا خشک جوتف
داده بشراب سیب یا مزور از دانه انار کوفته یا زیر بلج
با آب غوره یا مرغ غوره با آب غوره و دانه انار کوفته
یا سماق یا جو کوفته تف داده و خشکاش تف داده اگر قرق
ضعیف باشد و چون مزاج با اعتدال آید و خلط بصلاح آید
قابض قوی بدهند چون شربت حب آس و شربت به اما
اما اگر اسهال از خشکی باشد شربت مورد و رب آن و جوین
به قابض و سفوف مقلیا تا اضافه کنند و قرص عود بقایه
سفوف از سماق و کرناز و وزیره و انیسون تف داده و آقا
وسک و تخم مورد و رب به پاشانند و غذا جو ره مطبوعه
بریان کرده بدان کل و سماق و کشنیر خشک و زیره تف داده
آب غوره خوبیا نند این غذاء اسهالست که از سردی باشد
جمیع شود با هم مقارست صاحب اسهال را و اگر خوف تشنگی باشد
شوربا توان داد و آب دادن نیز همین ضرر دارد تا ممکن باشد
حیله بایند کرد در آب نادادن و اگر خشکی غالب باشد کبوتر
بچه بدار و ساء قابض چون زیره تف داده و کشنیر خشک
مناسب است و دناج و غیره که از نمک بشویند و بریان

و یکی بند و یکشقال یاد و دم در بعضی ریهها یا عصاره با قاف
بد سند نافع است و بنیر قیض زیاد کند و صبح را نیز نافع است
اما ضرر آن تشنگی است و طباشیر قف داده و شیر خرفه بقت
داده با عصاره برك خرفه بدارك كند مادون کا و ترش که
با سن داغ کتند یا بسنگ داغ کتند قطع اسهال خلطها را کم
بکند و اگر صاحب اسهال بغدادی نگیرد در سه روز یا
چهار روز مانا از نبض فهم باید کرد بعلایح شغل نگیرد ^{مغص}
در روده را گویند **اسباب** آن بادی باشد که در روده محکم
شده و در روده می چید یا خلط صفراوی می باشد یا بلغم سوس
یا سودا غلیظ جسفید مازحه باشد در روده که فضله
باورسد اید یا اید یا ورم باشد یا کم باشد در روده یا
اگر بجران باشد دلیل اسهال است **علامات** جمله این سینهها
معلوم است **علاج** این اقسام علاج قویج است **قویج**
در دسیت در روده که آنچه از روده پرهیز می آید بد سوزی
باشد یا اصلا هیچ پرهیز نیاید **اسباب** بادی باشد که در
روده مستحکم شده باشد **علامات** در دصعب باشد باریک کوی
چیزی باریک است که روده را سوراخ میکند و یا نفی خشک است
که در روده بند شده و کمی جگر مایه کرده آن نقل را خشک کرده یا
خشکی برارست که پیش از مرض باشد و عطش غالب و سوزش
در شکم و لاغری مرق و بوی بد در بران و سیاهی مائل سخی
است **اسباب** دیگر ^{برست} سدی که میان زهره و روده حادث شود که

صفرار بوده هرگز که شبیه کند روده را بر دفع بران **علامه**
ظهور دیرقان است و آمدن بران سفید است **اسباب** دیگر
خوردن غذا مایه خشک است چون قلیه و برنج و جاوز
و میوه مایه خشک چون تفاح و به و ناشپاتی و زعفران و خیاب
و کدو و انگور و سیبوس و آب میوه تر خوردن و امثال آن **علامه**
تقدم سبب است اما اسباب دیگر بلغم غلیظ لرج است
که در روده بماند و سدی آید شود **علامه** تقدم سقوط
شده است و آمدن بلغم به بران و تخمه و طعام غلیظ خوردن
و سختی بند شدن روده و سختی درد و اگر بران باید بر بلغم
آینده آید **اسباب** دیگر چیدن روده است بر
یکدیگر **علامه** آفت که دفعه واقع شود بعد از بر جستن
یا حرکت عینف یا فق باشد و در دازیک موضع باشد
و اشغال و بریک حال باشد **اسباب** دیگر بسیاری
گرم روده باشد که بر یکدیگر چید و مجری دانك کند **علامه**
آب آمدن است از دمان در شب و پیش رود ما و آواز خاندن
دندانها و احساس حرکت گرم خاصه در وقت جمع و گاه باشد
از حر که گرم عرضها صعب واقع شود شبیه بصرع است
سبب دیگر ورم رودهها باشد **علامه** تب و درد صعب
یک محل و نقل در روده و تشنگی و وجود کرفتن قویج بند
است **اسباب** دیگر ورم کرده یا ورم جگر یا ورم سینه باشد
که بزکوی ورم روده را شك کرداند **علامه** علامات ورم

این اعضاست و از صفرا قلیح کم واقع شود **و علاء** و قلیح در میان
و شد عطش و سوزش در مرق و علامات صفرا پیش از
از وقوع مرض علامات مطلق قلیح قله شهرتست خاصه
بشیری و چیزها عجب و غشیان و درد پشت و شکم و پاهای
و بند شدن بر بازو و باد و پیش از جانب راست واقع شود تشنگی
بسیار و خشکی **علاج** اول حقنه نرم باید کرد بسنا و مکی
و بنفشه و خار و خشک و مغز کزیره و تخم خطمی و اصل سوس
و پستان و بربک جعد و رویش خشت و ترخین و شکر
سرخ بعد از آن حقنه بین کنند بیسفاغ و تخم خطمی و غار
و سقونیا و سکیبج و مقل و اگر بند در رود ساه بالا باشد
چون حقنه کنند گاه باشد که درد زیاد شود تو تم کنید
که عمل ضرر کرد باید که غلط نکند و ترک کنند حقنه را و اگر
صواب را بگذارند با حقنه کنند تا بشکارد حقنه اثر برود
بالا رسد و سنا بکشاید و جوارش سفرجل سهیل نافع است صفت
مجموده دو درم تریبسی درم مصطکی قر نفل سگ زنجبیل
لفل دار فلفل جوز بوا از هر یک ده درم عصیر السفرجل **علاج**
و غسل بر آب نموچ سازند و بیزند تا غایبی که غلیظ شود بعد
از آن نموچ سازند و معجون خیار شنبدر در سه وقت توان داد
در تابستان و زمستان نافع است و اگر بقلیح قی باشد
سفرجل اولی است و اگر سبب باد باشد معجون زیره اولی
باشد و اگر احتیاج باشد بعد از آنکه این دارو ماخوردند بنهند

این حقنه بکنند سنا مکی ده درم بسفاغ فستقی نخ درم
انجیر مویز دانه پیرون کرده از هر یک شش درم بر سیاوشان
دسته بیخ بادیان تخم کرفس سه درم و اگر باد باشد
برک سداب و اکیلل الملک و یابونه و تخم کرفس و بادیان
و مغز کزیره و قنطاریون زیاد کنند و خار خشک و شیر
و شکر سرخ در آنجا کنند و صاف کنند سکیبج مقل از هر یک
یک درم سقونیا و دانک بوده نان یک شقال اضافه کرد
حقنه کنند و مکی ذکر قلیح که از باد باشد یا از نفل بکشاید
بسفاغ سنا کرفس سداب تخم خطمی یابونه اکیلل الملک سوس
مغز کزیره از هر یکی کف عاریقون سه درم درده سیراب
جعد زنجوشند تا نصف بماند و بر غسل بک سیر و روغن
یکسیر صاف کنند برده نان یک شقال مجوده دانکنیم اضافه
کنند و گرم حقنه کنند و اگر درد صعب باشد بر شفا
دانکنیم فرورد و تریان فاروق تریان اربعه و زیره و اینسوی
و بادیان و مصطکی و کند و کر و یا سفوف کنند و سیوس
جاوردس در خرقه گرم کرده بر شکم بنهند خاصه که باد باشد
و گاه باشد که بجز آب گرم که حقنه کنند کفایت باشد یا
شقالی مصطکی یا معجون در آب گرم حل کنند و حقنه کنند
غلاخوس بر بابشبت و نخود سیاه و دارچینی و مصطکی
و فلفل یا شور باج مایکان اگر شهوة قوی باشد در خرقه
بروغن کل و مصطکی و عنبر بر شکم بمالند و اگر سبب خشکی

وگرمی روده باشد شراب باب گرم و لعاب تخم به بدستند
نرم کنند داروهای که بخاصیت قویج را نافست شود
هدهد و گوشتا و خواطین خشک کرده سرکین کرک
که استخوان خورده باشد خاصه که استخوان در سرکین او
باشد و بر بالای خاشاک باشد علامت آنست که سفید باشد
که هیچ رنگ با و مخلوط نباشد انفع اشیا گفته اند در آب غسل
یا شراب بدستند و داروهای خوشبوی و نمک و قلع بپزند
و روده کرک خشک کرده انفع است از سرکین او و اگر
استخوان در سرکین کرک یافت شود در غایت نفع است
تا غایبی که گفته اند که آویختن او نافع است خاصه که خوردن
او و گفته اند که در پوست پلنگ یا کوزن یا بشم کبش کرک
او را گرفته باشد و از کرک کرخته باشد پها و بزند نافع است
و اگر در نقره گیرند و پها و بزند نافع است و کرک بر میان کرده
نافع است و اگر شاخ کوزن را بسوزند و در دهان در رود
پها شامند در تسکین یا بد علاج قویج التوائی آنست
صاحب قویج را بفرماید تا بسیار بر جهد بر جستن علف
و شکم را مس کنند نرم نرم و حرکه غنیف کند و ساقها را
محکم به تخته و اگر باین تدابیر رود پها بجای خود نیاید
بفرماید که یکسیر سیب یا دوسیر فرو برد و شکم او را
بمالند و قدی جند برود تا سیماها بر و ن آید و اگر
در دصعب و بی طاقت شود او را سرکین کنند تا سیما

از خلق او بیرون آید و علاج گرم در باب او گفته شود
علاج ورم روده مضرات صفا درم کند چون بغمشه
و خطمی و محمل بنهد اکلیل و بابونه و جلبه و تخم کتان
و در بخته آب نشاند و اگر از این داروهای شایسته باشد
و حصنه نرم بکنند که در آب لعاب خیارشیر و روغن بادام
باشد و آب آن بخورد و شراب بغمشه پها شامد **الدود**
گرم که در روده پهای شود چهار نوع است دراز و بزک
می باشد که تا یک گرمی باشد و موضع آن در روده پها علیا
می باشد دوم دوده خورد مثلا آنکه در سرک می باشد در روده
مستقیم می باشد علامت خا بدین مقعد است و بیرون آمدن
که پها نسیم گرمها باشد مانند تخم کدو و محمل او در روده
اعور و قولون می باشد چهارم در گرمی باشد در مبرود
و باین دو داشته می باشد بسبب آنکه او میکشد غذا و
در کرسکی حرکات منکر حادث شود جناخه کوی که چیزی
ایضا میکند **علامات شرک** جمیع دود را آب رفتن دهان و بی
بها در شب و خشکی لها در روز و پشتراوقات جنین
محسوس میشود که چیزی را میکشد و ساویدن دندانها
بر یکدیگر و در خواب بر جستن و فریاد و تملیل و بدلتی
و کران سخن کردن و نگاه کردن بر هیبت که غضب باشد
و غشیان بر طعام و اندوه و لینت **راز علاج** بدن را از
بلغم پاک باید کرد با یا راج مرکب بتر بد و تخم خطله و دود را

بد او ساء تلخ باید میرانید بجا صیت یا با سکا مثل کشند
 خشک و بیرون آوردن بزیم کردن طبیعت و دود صفرا را
 بقتله دفع باید کرد و حقه سه روز هر صبح قدری
 کرم یا شامه و بعد از سه روز چیزی نخورد تا جمع غالب
 شود بعد از آن قدری جگاب بجاود تا کرمها نزدیک آیند
 بجهت طلب گوشت و در میان خود را باز کنند و در هر صبح
 قدری شیخ و برک شفا لو و آب برک او و خوشترک و ^{چند} و
 ترس و قطران و سیاه دانه و بود نه باغی و فویج و کبر و
 سقر و سعد و حاشا و مقل و اقیقون و شحم حنظل و حب النیل
 ازین دروسا بدستند چون بمیرند بخورد بیرون آیند و اگر بعد
 از بیرون آمدن این کرمها اسهال واقع شود طراش و
 کشن خشک و سماق بدستند داروسا که کشنده خوف و غم
 و سرکه خاصه سرکه عنصلی بشود با بخورند نافع است و قلع
 ماده دودست صفا که قاتل دود است ترس بری صبر
 شحم الحنظل بآب برک شفا لو و آلو بر گردان نهند اگر
 معد ضعیف باشد بآب به بسیند قیتله که صفرا را دفع
 کند شحم حنظل نظرون نمک حقه قطور یون نظرون
 اقیقون بسفایج سرخس قسط مر پوست پیچ توت از هر یک
 سه درم بجوشند و صاف کنند و بر وغن زیت حقه کنند
 حتی که دود را از و لکد و دانه را دفع کند حب النیل یکدم
 تر بد یکدم قیتله کیشقال ترس یکدم جب ساخته بخرم

فصل پانزدهم در امراض مقعد مرض مقعد کشنده باشد
 بسبب آنکه مجری فضله باشد و مقلوب است و حسن بسیار
 دارد و مواد را قبول کند چون در اسفل واقع است **شقاق المقعد**
 اگر سوزش و خشکی باشد بسبب گرمی یا ورم یا سوزش و ورم را
 بلس توان شناخت و صعوبت درد و اگر نفل خشک بر و لکد
 باشد موجب شقاق باشد و یا واسیر باشد که شق شده باشد
 و یا بسبب قوه طبیعت باشد که فضله خون را از آن رگها
 دفع کند **علامات** سیلان خون است با فراط **علاج** مداوا
 بواسیر باید کرد و ورم را تسکین باید داد به تلیین بمثل شرا
 بنفشه و لعاب دانه به غلا باجه یا بوضه مرغ یا اسفنج
 مرهم مقل باید نهاد و مرهم شادنج یا زرد پسته مرغ و مقل
 ازرق بر وغن مفر استه زرد تلخ یا کوهان شتر و مقل ازرق
 و موم سرخ لطوخ کنند به بنه کرم و از آب سرخ احتراز کنند
 و از جمیع چیزها ترش و قابض و قبض طبیعت در غایت بدست
استرخا المقعد سستی مقعد بسبب آن نشستن بسیار است **بزرگ**
 یا رطوبت که بر عضله مقعد ریخته باشد **علامات** آن تقدم
 سیب است و نرمی و خشکی مقعد یا ورم مقعد باشد و علامت
 آن ظاهر است از درد و تنوع مقعد یا عضله برید شده باشد
 بسبب ضربه یا سقطه که دفعه بر مقعد رسیده باشد
 و آن علاج ندارد **علاج** ورم را دو اکتد بدار و میاخی که
 نضج ماده بدید یا تحلیل یابد و مزاج را با اعتدال آورند

رمقعد را قمع دهند و بیشتر ورم از ماده سرد باشد فطول
طرا بیث دانند کل خطی پوست انار مودد قسط مژاد خور
بجوشند و در آن آب فشیتند و بروغن قسط جوی کتند
که گرم باشد و اسفیداج و دانه کل و برک مورد خشک کوفته
و مقل ارزق و زیره و ادخو و کندر کوفته و پیخته بر آنجا
باشند بعضی مایه تمام را خروج مقعد بدون آمدن مقعد که
سبب ورم باشد مشکل بجای توان آورد و اگر عضله است
شد باشد قابض بجوشند و اول آنرا بروغن قسط یا روغن
کل گرم جوی کتند و در آب گرم فشانند او را و به بنبه
آسته آنجا بجای برند و در آنجا داروی قابض نشاندند
او را و اگر در روی قابض سوخته اول بر آنجا باشند بعد آنرا
در آن فشیتند بهتر باشد و محکم بر فید به بندند و اگر بجای
نرود دارو و مایه ملین مثل خطی و بنفشه و تخم خطی و مسکن
در مثل پوست خنخاش و با بوی اضافه کنند و او را در آنجا
نشاندند بعد آنرا بجای برند **حکمه مقعد** خاریدن مقعد
خلط بورقی باشد یا خلط تیز یاد و **علاج** اول بدن را
از آن خلط مسموم پاک کنند و دود را علاج کنند و حجامه
عضه عض کنند و بسکه ترش مقعد را بشویند **اورام مقعد**
ورم مقعد بیشتر ماده خون و صفرا می باشد و آن ظاهر آن
علاج فصد باید کرد و بروغن کل جوی کتند و زرده پیسته
مرغ و روغن بنفشه با دام و موم قریطی سازند و اگر در

صعب باشد آب کشنیز تر اضافه کنند یا مرم خل در روغن
کل حل کنند و چون ورم از ابتدا بگذرد و قرار یابد مرم
دیبا حلیون نینگو باشد و دارو و مایه منفع نر و چون خطی
و خبازی و با بوی و بنفشه بنهند و بیشتر از آنکه نفع یابد
آنرا بکشایند بلکه تا با بوی سیر نشود **البواسیر** بواسیر
انواع باشد ثلوثی می باشد بر شکل زخ خود و بعضی می
باشد پهن و کبود بر نك زعفران و توفی می باشد نرم و سبب
خون می باشد و اگر بلغمی باشد مانند غناب می باشد که
در درون مای می باشد مانند برده که بر نفع باشد و این انواع
در ظاهر مقعد می باشد که آنرا احساس میکند و آنرا نافی
میکویند و در درون مقعد می باشد و آنرا غائر میکویند
و این نوع بدتر باشد و بیشتر ار شود باشد یا خون سوخته
و ثلوثی بسود از دیگر باشد و این نوع عمیای باشد که
بسیخ خون ترشح نکند و منفتح نیز می باشد که خون و زرد آب
می آید البته باید که از بواسیر خون ترشح کند و سیلان
خون آنرا نه بندند مگر هم ضعف باشد و این نوع از **کله**
و سود او سرطان و جلام و صرع سوداوی و حمه و ذات
الجنب و ذات الریه و سرسام ایمن باشد و اگر پیش از
وقت و عادت خون بسته شود و هم استسقا و سبب
و اگر رعاف شود یا حیض فائد تمام دهند ورنك صاف
بواسیر زرد باشد مائل بسبزی **علاج** بدن را پاک باید کرد

از ماده بفضد صافن ورك مايق وجمامة میان هر دو و در
و سهیل سودا باید خورد و جگر و سپرز با عدال باید آورد
و دانه طبیعت نرم باید داشت و دار و مواء ماسور با فواج
سقطات و منقحات و مدملات و حابسات و مسکات
دردی باشد و این انواع ضما د و نظول و بخور می باشد
فاما آنچه سقط باشد اولی آنست که آنرا بیزند و تمام قطع
نکنند البته یکی را بگذرانند و بر قطع صبر کنند مسقطات
چون دیک بدیک و فلد فیون و مانند اینها و چون سیاه
شود ازین نوع دار و مواء را بچوشانند و بر بوسیر پیچند
تا در آن تسکین یابد باز سقط را اعاده کنند تا آن دانه
بواسیر پیفتد و با پیشیدن زنگار بر بوسیر پیچند از دانه خشک
کند پس آن در آب نشینند که در آن قابض باشد مانند
عس و پوست انار و مازو و کلنار و دانه کل جوشید
باشند و اگر درد باشد خطی و جازری و بنفشه را بچوشند
و در آن آب نشینند و اگر پیش از قابض روغن کوسند
بسیار نماید پس از آن مرهم سفیداج و مرهم اسنک بکار
برند اما مفتحات بکار برند اگر خون نیاید یا سسته ^{باشد}
و بخون رفتن احتیاج باشد و درد صعب باشد و ^{مستجاب}
بجرام روند ورك صافن و مايق بکشایند پس از آن
کو همان شتر یا مغز استخوان کوفتن یا روغن دانه زرد لوق
تلخ یا روغن دانه شفا لوی تلخ و مقل مجموع بهم خلط

کنند یا جدا جدا طلا کنند پس از آن بفتح بپزند مثل ورق کبوتر
صحرائی و بپزند و زهره کا و بخور مرمر و صافن بکشایند
باشد که چون ضد کنند بواسیر بکشاید فاما حابسات چرن
ناکها و خون سیاوشان و مرجان و کلنار و کندر و صند
و پوست حرکوش و نسج عنکبوت و افاقیا و مازوی کوفته بر
بواسیر بپسند تا کوشش برود و مندمل شود و آنجا رو
شراب آن بغایت نافع است در خون بسنن هر عضو که باشد
و اما مدملات دار و مواء قابض است و گفته شد و اما
مسکات و جمع بمرات گذشته و آن ملیحات و محلات
غذا از جمیع غذا مواء غلیظ و کیثف و چیزی که خون را بسوزد
و دار و مواء گرم و کباب و قلیه احتراز کنند و غذای خورند
که زود مضم شوند و خون لطیف حاصل کند خود آب و
زرد پسته مرغ و امثال آن خورند و مندرانه بغایت
خوب است خربزه اول سال بهتر است که او را گرمه گویند
الرحیم زخیر حق می باشد و زخیر باطل اما زخیر حق
سبب او ورم گرم باشد در روده مستقیم یا خلط صفر
یا بلغم سوز یا آنکه بسیار نشسته باشد یا بدترین محکم
نشسته باشد **علامه** جمله ظاهرست و زخیر باطل است
که ثقل خشک در روده ماند باشد و هر لحظه تقاضاء
قیام شود و در طویله که بر سطح روده باشد میتراشد
گاه گاه ثقل اندک اندک پیرون می آید و اگر آنرا بقابض ^{بسیار}

کند چمد هلاک شود و فرق میان زحیر حق و باطل آنست
که در زحیر باطل کراف در شکم و درد بشت می باشد و مضم
می باشد که دفع نشود به پرون آمدن چیزی و اگر قوی شود
قوی شود و سهوی کم شود و بیشتر چیزها خشک خورده شد
باشد و باطل با باین جمله توان شناخت که تخمی جدا از تخم
فرزند اگر پرون آید زحیر حق است و الا زحیر باطل است
و اسبغول و مانند آن همین حکم دارد **علاج** اما علاج
باطل بتلین طبیعت شود مثل شراب بنفشه یا بخیخ حطی
و لعاب دانه به یا میخون بنفشه باب کرم و شاید که
احتیاج شود به لعاب خیار شنبلیله بر وزن بادام یا کثیرا و
دب سوس و گاه باشد که باب کرم کفایت باشد که پاشند
و در آنجا نشینند و اگر قوی تر باشد حقنه لینه کنند که
در آن حقنه مقل ازرق باشد و غدا اسفید باج که در
آنجا بخاری و اسفناج باشد و اما زحیر حق آنچه بسبب
سرما باشد موم و روغن قسط را قوی سارند و بر مقدار
و بجان و شرح دهند و مقدار را بخرق کرم کرده کرم دارند
و در آب کرم نشینند و بر زمین کرم تمام یا خشت را کرم
کنند و غدا بر بالای آن خشت نهند و بر آنجا نشینند و
زیره را بشراب صرف بخورند عجیب است و طلا نیز بکنند و
اگر سبب حراره باشد و خلط کرم پوست خشک است و حطی
و دانه کل را بجوشند و نطون کنند و شاف زحیر را درند

اگر در صعب باشد صفت آن زعفران کندر مرصع تاری
حضض مرکی جزوی ایفون د و جزو شامها سازند مانند
دانه سبجد و مرمر مقل و قیروطی باب کشنیز تر نافع است و
اسبغول و تخم ریحان و تخم مرو و بارشک بشراب صندل یا
شراب زردک بدهند و اگر عطش باشد شیره خرفه یا تخمها
بدهند سوی تخم مرو و تخم ریحان و غلابرج و کشنیز خشک و
زردک قق کنند یا جکید جفرا ت کا و اگر ضعف باشد **علاج**
یا مرغ اضافه کنند و اگر سبب ورم باشد ضد کنند و دو
روز یا سه روز جزوی نخورند و علاج ورم کنند و اگر از
نشستن بسیار بر زمین یا زمین محکم باشد روغن کل ^{صندل}
مرغ شیر کرم بر مقدار نهند و بیشتر زحیر را تکید و کرمی
لطیف و نطون شیر کرم نفع رساند و خشکی و بر جده غدا
خلیط دهند بد باشد **فصل شانزدهم** در امراض طحال
و زهره و بیرقان زرد و سیاه و اجتماع سرد و یعنی زرد و سیاه
که بهم مخلوط باشد که در روی ظاهر شود و بدن سبب آن
غدا نیست که تولید صفر و سودا کند یا کرمی جگر غدا صفر
سازد یا سودا و کتیدن جواره یا ماد و زهر آنها یا فایه کرمی
سوا که خلط میسوزد و صفرا می سازد و سردی هوا که مادها
را در بدن میخند می سازد و سودا می شود یا سبب باشد
جگر و زهره **علامات** سدن آنست که زود بیرقان زرد در روی
ظاهر شود و بعد از چند وقت قویخ شود و اگر سدن در جگر

که میان زهره و زود است واقع شود زود جلیس طبیعت شود
 و پس از آن برقان ظاهر شود و اگر سده میان مجری که از جگر
 بسپرد است ظاهر شود زود برقان سیاه شود پس از آن بدست
 اشتهای کم شود و اگر میان سپرز و معدن واقع شود اول اشتهای
 کم شود یا ساقط و پس از آن **علاج** بزرگ شود و برقان ظاهر شود
 و گاه باشد که بسبب ورم باشد در سپرز و ماده برقان عین شود
 و اگر عفن شود تب شود **علاج** مزاج را با اعتدال آورد تا
 این ماده حاصل نشود و زهره یا سده را مداوا کند و سینه
 بکشاید با آنچه در سده جگر ذکر شد و ماده موجود را
 از صفرا و سودا از جگر بیرون کند بمسحلی که مناسب آن
 خلط باشد و بقی و عرق کردن در حمام و در آب زنی شستن
 بترتیب که مناسب باشد آب بزرگ کاشنی مجرد یا آب کوشن
 بسبکچین ساده یا بزوری یا آب انارین یا سبکچین
 و یا شراب دیناری یا آب کشک جوین شراب اصول مرهقان
 سیاه را مسهلات دیونید بسبکچین و قوی تر خادریون و
 راوند و تخم شاهتره مسهل موافق که صفراوی را بجا بیاید
 آب شاهتره ده سیر تمهیدی و سیر آلوده عود تخم خیار
 و بادرنک و زردک از هر یکی سه درم خادریون یک مثقال
 در آن آب جوشند تا نیبی بماند و بر بادرنک درم مغز خیار
 و نیم مثقال ریوند و نیم درم روغن بادام صاف کنند و **علاج** که
 از بری دفع سود طبعی افیتون با هلیله نوع دیگر افیتون

در فلک میان مراد و معانی واقع شود اول اشتهای کم نشود

الاوردی

اسطرخودوس خادریون جگر از منی شسته ریوند از هر یکی
 نیم درم بروغن بادام جرب کنند و بسمل خیار شنبلیله برینند
 وقتی فرمایند آب ترب بسبکچین و قدری ترب بدهند و
 قدری نمک بر بالای طعام و پنج خماض را جوشانند و آب آنرا
 پیاشانند و در آفتاب نشینند و عرق کنند و شسته شود
 پس از آن این مطبوخ پیاشانند بر سیاه و شان فودنه باغی
 فرج جوشند و پیاشانند فی الحال از برقان زرد خلص باید
 غذا مزور زیره بلج یا مایه بزیره بلج یا سنده با سرکه و کشک
 جوبقند و حسن و سرکه یا مرغ جوش بدانه انار و میوه مناسب
 ورم طحال و نفخه ورم سپرز و نفخ سپرز بیشتر از سودا یا
 و اندک از صفرا و بلغم باشد و نادر است و فوق میان نفخ و
 ورم آن باشد که در ورم کرافی باشد و چون لمس کنند در گند
 و در نفخ در لمس کردن قراق باشد و سبک باشد سپرز **علاج**
 ورم سپرز آنست که کف دستها و قدم ماسوزش داشته باشد
 و گوش و سر و بینی دائم خشک باشد و چون سپرز کلان شود
 نفس تنگ و شکم بزرگ و جگر ضعیف شود و رنگ سیاه پا
 زرد یا کبود و کردن باریک شود و سردی پیش آید و بدن
 ضعیف شود **علاج** در علاج ورم سپرزند پیر قوی با
 چون سپرز عضو کثیف است احتمال دارد و کشادن نگاه
 سپرز را بدامروء قوی تر کشاید باید داد آنچه مجرب است
 در ورم و صلابت سپرز آنست که هر روز صاحب سپرزند

در فلک میان مراد و معانی واقع شود اول اشتهای کم نشود

و چون ماده سودا فیصل
 و میل بسفیل دارد اکثر ورم
 در تنگ سپرز واقع شود

از بول خود با شنای پاشا منده روز متعاقب سن سبز بکشد
شراب بزوری و شراب اصول و قرص و شراب دینار و بکچین
ساده با آب بادیان و کرفس بسبکچین عضلی و شراب اصول
و ترپاق بزرگ خاصه نفع سپرد و اگر گرمی قوی باشد شیر
تخم خرفه و شیر تخم خیار بسبکچین ساده بدیند و پوست
کدوی خشک دو درم بسبکچین دهند تخم کاشنی کفته اند
بسیار بد است و باید که تا مملک باشد غذا کم خورند و غذا
لطیف خورند و احتراز کند از غذای که سود انگیزد چون
عدس و قلیه و بادبجان و غیره و لازم گیرند مایگان فریده
و جوده مرغ خاصه منع خسی کرده آب باران در کاسه
جوب کز با پد آشنا مید و غذا درین کاسه بگذرانند و بخورد
فصل هفتم در امراض کلی و مثنایه **علامات** گرمی کرده
زردی بول و سوزش قطن و کرده و شیب و شستگی است شیب
فرض است که در میل جماع نه باشد **علامات** سردی کرده سفیدی
بول و ضعف پشت و قله شهوت است **علامات** لاغری کرده لاغری
بدن است و ساقط شدن شهوت جماع و ضعف پشت و دردی
علامات باد سپرنه علم کرافی و سبک تر بودن درناشتا و قطن
در دانه جای **علامات** حالات مثنایه **علامات** گرمی مثنایه
سوزش است و زردی بول زیاد از آنکه جگر و کرده و پند
احداث کرده باشد **علامات** سردی مثنایه سفیدی بول است
چنانچه در رنگ بول گفته شد و در یافتن آن حال بنام

شود **علامات** خشکی مثنایه تقدم مرهها و گرم و خشک است
سیدها که مثنایه را خشک کند از مرض و ریاضه و اسهال و قله
بول **علامت** رطوبت مثنایه سلس بول است و غلیظی و نفع بول
بند **پرخشک الحصاة** فرق میان سنک مثنایه و علة قلیج
آنست که در سنک مثنایه مایگان مثل کجای فی و برند
و این درد از بالا فرود آید تا محل که قراری باید و درد
علة قلیج از پایین شک مایگان آید در ابتدا و از راست در
می آید و در شکم پراکنده میشود و در وقت خلاء معده
درد سبکی می باشد و در درد سنک مثنایه زیاده میشود
در وقت خلاء و در قلیج دفعه واقع میشود و در مثنایه تبخیر
سنک کلان میشود و درد قلیج در وقت نرم شدن طبیعه
کم میشود و در سنک مثنایه تفاوت نمیکند و در مثنایه در اول
درد رنگ بول فم میشود و درد در پشت و در قلیج غشیان و
سقوط شهوت **حصاة الکلی و المثنایه** **علامات** سنک کرده کرافی
در قطن و در در وقت که رود سایر شود از فضل یا از با
بسبب مزاجه و سرخی رنگ در بول **علامات** سنک مثنایه
حکمت قلیج و عانه و درد و انتشار قضیب بعث و بول
بول کردن دشوار شود بدست سنک را از مجری بالا کند
بول توان کرد یا انگشت که در مقعد کند یا عانه بفشارد چنانچه
سنک بالا رود و رنگ خاکستری یا سفید باشد **اسباب**
حادث شدن سنک بیشتر بلغم غلیظ جفیف باشد که در کد

یا مثانه و بمورد کمی کرده و مثانه در وقت کندی و رقیق تجلیل
رود و غلیظ بجهت شود و آنچه در کرده باشد سرخ باشد چون
کرده سرخ است از کمی کرده رنگ کسب میکند و از غذا که بکرده
می آید و سنک مثانه میان زردی و کبودی باشد و در مشایخ
سنک کرد. بیشتر واقع شود بسبب ضعف قوه پهران و حیوانات
قوه کرده ایشان بسیار است و با تجلیل دهد و نفع اخلاط
تواند داد **علاج** اول آنست که اول قی بسیار کنند و اسهال
بلغم کنند و غذاه لطیف خورند و در راد را بگویند در بعضی
اوقات که دانند که اندک جمع شده بعد از آنکه معدن حکم
از خلط پاک شده باشد آنچه در کرده و مثانه مانده باشد
با دارو دفع کنند تا سحر شود بعد از آن داروی که سنک را
ریزه سازد بخورند و داروی که سنک را پاکدازد و عوارض
بخورند تا بکرده و مثانه رسد در روشی که سنک را براند
خسک قسط حبت بلسان عود بلسان روغن بلسان غایه
قوی است حوشق اسقو لو قد ریون که بکرده می است
بر سیاه و شان رماد عقرب روغن عقرب قوی است رماد
خوکوش اگینه کوفته مانند ضبار و رماد او و رماد پوست
بصنه مرغ که در وقتی کوفته باشند که جوته بیرون آید باشد
رماد کرب و سنک که در اسفنج یافت می شود و در حاجی
که او را غلبه الله میگویند در وقتی که انکو شیرینی شود که
اول صیف باشد تیس چهار ساله بگردند و بکشند و خون که

و در وقت کندی و رقیق تجلیل
رود و غلیظ بجهت شود و آنچه در کرده باشد سرخ باشد چون
کرده سرخ است از کمی کرده رنگ کسب میکند و از غذا که بکرده
می آید و سنک مثانه میان زردی و کبودی باشد و در مشایخ
سنک کرد. بیشتر واقع شود بسبب ضعف قوه پهران و حیوانات
قوه کرده ایشان بسیار است و با تجلیل دهد و نفع اخلاط
تواند داد **علاج** اول آنست که اول قی بسیار کنند و اسهال
بلغم کنند و غذاه لطیف خورند و در راد را بگویند در بعضی
اوقات که دانند که اندک جمع شده بعد از آنکه معدن حکم
از خلط پاک شده باشد آنچه در کرده و مثانه مانده باشد
با دارو دفع کنند تا سحر شود بعد از آن داروی که سنک را
ریزه سازد بخورند و داروی که سنک را پاکدازد و عوارض
بخورند تا بکرده و مثانه رسد در روشی که سنک را براند
خسک قسط حبت بلسان عود بلسان روغن بلسان غایه
قوی است حوشق اسقو لو قد ریون که بکرده می است
بر سیاه و شان رماد عقرب روغن عقرب قوی است رماد
خوکوش اگینه کوفته مانند ضبار و رماد او و رماد پوست
بصنه مرغ که در وقتی کوفته باشند که جوته بیرون آید باشد
رماد کرب و سنک که در اسفنج یافت می شود و در حاجی
که او را غلبه الله میگویند در وقتی که انکو شیرینی شود که
اول صیف باشد تیس چهار ساله بگردند و بکشند و خون که

اول آید بریزند و آنچه در آخر آید بریزند و باقی دیگر که وسط
باشد و بر که باسی محکم آنرا خشک کنند جنا بجهت پوشیده باشد
از اعتبار و ازین خون یک کهنه باب قرب یا آب کرفس بکشند
علی عجب کند و جگر الیه بود مناسب است اما داروی سنک
مثانه باید که قوی تر باشد از داروی کرده و دائم در آن
بنشینند و مرخیات در آنجا بچرخند تا رنگ یا ساف بر
آید و ازین دارو ما مفرغ خوردند یا ترکیب کنند قوه الکی الی الی
ریش کرده و ریش مثانه در بعضی علامات شریکند قوه بعضی
در دتوان کرد **علاج** بدن را بقی و اسهال پاک باید کرد
و ماده را بجانب روده میل باید داد بشافاة و حصه
نرم و از جیره های ترش و شور و شیرین اجتناب کنند و
کوشش کم خورند و اگر ضرورت شود بکشک جو خورند و از
جمیع حرکات بد احتراز کنند خاصه از جماع و هر
صبح آب جو ساد یا بقند بخورند **اورام الکلی** سبب
کرده خون و صفراست و اندکی بسبب بلغم و سوداوی کم می
و صلب هم می باشد و این ورم در تمام کرده باشد یا در یک
گروه یا در هر دو کرده اگر نزدیک جگر است ورم در کرده
راست باشد و اگر نزدیک مثانه باشد و در جانب چپ
کرده جب ورم باشد و اگر در کرده نزدیک روده باشد
بقول مشنبه شود و برجانی که ورم دارد نتوان خمینند
اگر ورم گرم باشد تب لازم باشد گاهی بزباده و گاهی کم شود

و قشعره باشد یا سوزش و اگر ورم قوی باشد ضرب بدماغ
رساند و ذهن مختلط کند و اگر در اول تب بول رقیق باشد
و دماغ بیلاست و جگر و معده و آنچه در احشاء است و علم اسهال
دلیل آنست که ورم در کرده است و اگر رفته بول بماند دلیل آنست
که صلب شده یا ورم جمع شده **اورام المشانیه** ورم در مشانه
کم حادث شود و اگر حادث شود سبب صفرا یا مخلوط بصفرا
علامات آن گران و متغیر شدن عانه و کزیدن و خیلیدن و تیرگی
زدن و تشنگی و خنکی دستها و پاها و بنفشیدن بول خاصه
در وقتی که بر پشت خیسید یا بشد یا بول بدستوری آید و اگر
در یک هفته نکشاید سلاک سرد و شناختن نضح ورم نضح
بول است و علامه کشودن ورم یا آمدن ریم **علاج** ابتدا
در ورم کرده و مشانه بفضد باید کرد و قی کردن و بدن را از
اخلاط پاک کنند بمسهل و طبیعت را دائم نرم دارند بشرت
کشک جو بقتند یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر و چون سه
روز بگذرد یا در روز کشک جو ساده بقتند یا شراب ملیون
بخورد و چون ورم بکشاید مدتات قوی بدسند چون شراب
تخم خیارین و خربزه یا شراب آلو و اگر تب قوی باشد کشک
جو بمسل بدسند پس تخمها که ادرار کند چون تخم کرفس و باد یا
باشیره تخم خیارین بر آن چیزهایی که جواحه مندرمل سازد
چون نشاسته و کثیرا وضع محجم بهم مسهل است آب کشک
بلیب خیار شنبدر و روغن بادام یا بنفشه و آلو و کاه و زبانه

و نیلوفر بدسند و چون سرفه قوی شود و تب سبک شقی
ماش قشقر و کدو و اسفناج و چون ورم و اعراض آن
سبک شود یا بویزه و کلیل و حلبه زیاده کنند و از دارو
سرخ سر روزنجیری کم کنند تا دارو و ماء گرم محلل بماند
جرب المشانیه علامات آن سوختن بول است در وقت آمدن
و بوی بد و درد و خاوریدن و بر سوبه نخالی و کاه باشد که
خون با رطوبت باشد **جرب الدم فی المشانیه** بجمد شدن خون
در مشانه **علامات** اندون و خنکی اطراف بدن و غشی و سقوط
نفض **علاج** پهن آوردن خورشت بدار و مائی که در سبک
مشانه گفته شده و سکنجبین و صلی و انجیر و فایب مویز
پنیر مایه خرگوش خاصه یا آب خاکستر جرب زرد و بوی
یا شیره انجیر خشک کرده بدسند یا آب سداب که جو شایند
باشند یا آب نخود **علاج** مشانه از جای رفتن مشانه
اسباب یا ضرب یا سقطه باشد که بر پشت رسیده باشد
علامات آن سلس بول است یا بند شدن بول **علاج** خصیه
خرگوش خشک را بسایند و بشراب ریخانی بدسند یا حنجره
خرگوش را بسوزانند و با آب نیم گرم بدسند و غالیه نیزه و اقاقیا
ریخ مشانه سبب آن ضعف ماضیه است یا طعام نفتاخ
خوردن **علاج** روغن قسط یا روغن غار و روغن سداب و
روغنهای گرم بر عانه او بمالند و سداب و ارزن گرم کرده
بر عانه کاد کنند **حرقه بول** حرقه و بورقیه بول است تا غلبه

صفرا **علامتا** رنگین بودن بول است با حره مجری بول که
 قضیب است و با بول چرک باشد یا عدم رطوبت که حد بول یا
 باعتبار آورد در مجری قضیب و احساس خشکی مجری بول
 و آن بیشتر از بسیاری جماع می باشد و علامت آن عدم رنگ
 بول است **علاج** آنست که در قروح گفته شد و جکانیدن
 شیر ختران یا روغن بنفشه در سوراخ قضیب و لعاب
 خطمی و شاف ما میثا بروغن کل یا بنفشه با دام مناسب است
 و علامه ضعف مثانه گفته شد **عسر البول** ضعف مثانه
 می باشد از دفع بسبب بدی مزاج خارجی یا بدی و بیشتر آن
 سرد باشد یا ضربه یا سقطه یا حبس بول یا ورم باشد **استا**
 سبب دیگر سردی باشد در مجری بول یا تولول یا خون غلیظ
 یا سنگ یا چرک یا سبب مشار که باشد چون ورم که مجاور
 مجری باشد یا خصیه بالا رفته باشد بمراق یا نقل خشک
 در جوار یا نفخی حادث شده باشد **علاج** اگر ضعف مثانه
 باشد مددات بدست معتدل و اگر ورم باشد علاج ورم
 بکنند بنصح ماده و دراد و اگر سنگ باشد یا خون غلیظ
 یا تولول که سرد شده باشد یا بنساز که باشد علاج سبب
 باید کرد و مددات مانند کرفس و فوف و شبت و تخم او و تر
 و آب ترب موثر قوی است آب نخود خاصه نخود سیاه و تخم سرخ
 چون تخم حیارین و خر بره و مثانه این عرض خشک کرده شده
 بتراب ریجانی فی الحال بکشاید و میخام زعفران در تقیه قضیب

مدهد
 مدهد

مدد راست و شیش و بشه همین حکم دارد و اگر قرحه نباشد
 که ادنا کند بسکندین بزوری یا سکندین عضلی بخورد
 و هم قرحه باشد بشناسا که بخورد **سلس البول و البول فی الفراغ**
 سلس البول آنست که بول بی اراده بیاید و بر نگاه داشتن قادر
 نباشد و بول کردن در فراش آنست که در خواب بول کند
اسباب چیزها مدد بسیار خورده باشد مثل خربزه و شراب
 یا مثانه سست شده باشد یا عضله مثانه بسبب بدی مزاج
 مثانه و یا ورم باشد یا نقل خشک یا فقره از جای خیزد یا
 بسبب ضربه یا سقطه که مثانه را متک کرده باشد که بول
 بسیار در وجه نتواند شد بول بی اختیار آید و گاه باشد
 که قوح نفسانی در خواب از حد بول آید یا بد قوه داده
 بول را در حرکه آورد و دفع کند **علاج** اگر بسبب کرمی مزاج
 باشد داروهای سرد قابض بچل آورند چون سماق و رب
 و غوره و ربنا و کسینر خشک و بلوط و تخم کاه و تخم خرفه
 و کافور و طباشیر شراب انار ترش بادونخ کا و اگر بسبب
 سردی باشد تخمها کرم قابض چون مسک و سعد و سبط
 و اسطوخودس و کندر و قلیه بازین و کسینر خشک و در
 مزاج کرم روغن کل طلا کنند و در مزاج سرد روغن قسط
 و روغن بان و در سیدها دیگر علاج آن سبب کنند
 و اگر ورم باشد علاج ورم کنند و اگر نقل خشک باشد تلین
 کنند و اگر فقره از جای رفته باشد بجای آورند **دیانیط**

ارجاع
 ۴

تشنگی دائم را کنید و چون آب خورد در حال بول پایید **اسباب**
 گرمی کرده است که دائم آب جذب میکند زیاد از آن که شفا
 احتمال تواند کرد پس دائم جذب کند و دفع کند و از سردی نیز
 می باشد علامت آن خشکی است و عدم زایل بول و سختی که
 اما نادرست و اگر این علت دیر علاج باید دق شود **علاج**
 رب ترش و میوه های ترش و داروی سرد قابض و نشستن
 در موضع سرد و آنچه در علاج سلس البول گفته شد سه
 پهنه مرغ را در سر که یکشنبه از روز بخور شامد و شور با سازند
 نافع باشد و علاج آنکه از سردی کرده باشد میوه های گرم
 خوردن و طلا ماه کرم قابض چون لادن و قزقره و نوش دارو
تقطیر البول حالتی باشد میان عسر البول و سلس البول **اسباب**
 آن یا حده بول است که مهلت ندهد که جمع شود تا طبیعت دفع
 کند آنرا بتمام بسبب ضعف مثانه یا فرجه یا جوب مثانه
 یا ورم که مثانه را شل کرده باشد و اندک اندک دفع شود
 یا عدم حسن که بر ضیق بول حاضر نباشد چنانچه کسی سرسام داشته
 باشد واقع شود **علاج** حده بول باشد و تقویة مثانه و فرجه
 و جوب و ورم و اگر سردی باشد مثانه را با اعتدال آورد
فصل ششم در امراض اعضاء شناسل اعضاء مثال
 خصیتین است و عروق که قریب باوست و قضیب **علامت**
 قوی این اعضا بسیاری میل است بجماع و موی بسیار بر عانه
 و دان و گرمی **علامت** سردی ضد این علامت **علامت**

تری رفته منی و سرعت ازال **علامت** خشکی غلظ منی و بطء
 ازال انتشار سبب آن خون و روحست یا نفخ بسیار
 که در قضیب می آید و موجب کثرت نفوذ میشود از آن سبب
 که در وقت انتشار قضیب سرخ و کران می شود **المشهور**
 بسیاری منی است که طبیعت بدن آن میل میکند بجماع و نفخ
 است که در آله در می آید و نفوذ می شود نقصان البیاض
 سبب آن قلة منی است یا قلة حده منی یا سستی آله یا
 قلة روح و نفخ یا دوام ترك جماع یا و هم که تصور آنست که
 از کار عاجز شود بوقت جماع **علاج** بدن را بقاء موی
 قوی باید ساخت و دل را بمفرجات با اعتدال باید آورد
 تا روح حاصل شود و تقویة جگر کند تا ماده منی حاصل
 شود و دماغ را قوی دهد تا آله قوی و مطاوع شود بعد
 و داروهای خوش طعم خوش بوی و و هم را از خاطر برود
 باید برد و علاج قلب و دماغ و جگر با علامت هر یک
 گفته شد در محل او طلبند و اگر سبب خشکی باشد
 روغنهای گرم بر زنک و خصیتین و قطن طلا کنند چون
 پیه شیر و روغن قطن و روغن پهد انجیر و امثال آن و
 اگر سبب گرمی باشد مزاج با اعتدال باید آورد بمیوه های سرد
 چون شفقالو و زرد الو و شیر و تخم حنظل و با قله و امثال
 آن و از امثال آب خوردن بسیار و قصد و حجامت اجتناب
 باید کرد و از هر چیز که ریح را تحلیل دهد مثل سداب و جمل

و ناخواه و خروب و چیزهای ترش و دار و مائه بسیار خشک
جورن کا فرد و اسبغول و اگر سبب ترک جماع باشد
بتدریج باین عمل کنند و باز نان ملاعبه و صحبت باید
داشت و داروی که باه را قوی دهد جورن جزر و جوی
و تخم سلیمون و تخم زرد و تخم پیاز و تخم اسبست و کبجد
و حب الزهر و مغز تخم نانو و جلفوزه و فندق و امثال آن
و عصفور و اگر عصاره جرجس یا بستراب یا شامند
الحال فووظ آورد و هر کس که دائم عصفور خورد و عوض
شیر عظم شرب دائم او را فووظ باشد **میکاست** **مژ و دی**
و معجون فلا سفه دوار المشک و سه مثقال معجون
بزور در آب جوجیر و دواء اسقفور و جوارش **میله**
و غذا که شت کوسفند رسیده بخورد و پان و رشتا و باقی
بدر چینی و خولجان و نمک اسقفور و زنجبیل و کوشک
مغز فزیه و هر سیه و برنج بشیر و شکر و مایه بریان و
بصند مغز بکند تا و پان از برای سرد مزاجان اما گرم
مزاجان از اخیار و کدو و میوه مائه تر جورن انگور و کاهو
و کاه باشد که گرمی با فراط باشد **مجزره** و شیر خشک است
و امثال آن تقویه کنند جورن مزاج با اعتدال آید گرم مزاج
و سرد مزاجان از جیرهائی که بسیار ترش باشد احتراز
کنند از نقلها و مرکب انجیر و جوز و شلغم بجوشند و آب آنرا
بگیرند و قد اضا ف کنند قوه باه بد سد **ح قنه** که

انفاظ آورد کله میش و باچه و کندم و کشک جرج و کبوتر **بجده**
جرجیر و مغاٹ و بوزیریان و شفاقل و مغز تخم نانو و ججهاد
جزر و جوج و رادردیک سنکین کنند و قد ری آب و در بنور
نهند جورن مهتر شود صاف کنند و قد ری روغن کوسهند
و پیه کرده سقنقور و روغن نار دین اضا ف کنند و جسته کنند
کرمه الشهوت بسیاری شهوت کردن اگر با آن قه است ضعیف
نشود و موالمطلوب و اگر اعضای که منی حاصل میشود قوی باشد
و دماغ ضعیف اگر جماع میکند عصب ضعیف میشود و از
ترک جماع منی جمع میشود و بخار می آید و موجب صرع و سودا
و امراض دیگر میشود پس واجب است ترک جماع کردن و غذا
دوائی که باه را قوی دهد ترک باید کرد و دار و مائه که منی را خشک
کند عمل باید کرد **کرمه احتلام** کرمه اختلام با عدم انزال یا
دیر ترا انزال شود بدانکه جماع و ضعف شهوت و قلة قدر بعضی
داین حاله می باشد بسبب آنکه منی بجوشد **شده** و شهوت در حرکت
منی آید و نفع نه آید از فایه خنکی و انزال نشود بسبب جموعه
منی و با این حاله در خواب انزال شود بسبب آنکه منی او گرم
می شود در خواب **علاج** جمیع دار و مائه گرم که گفته شد و در مائه
گرم خوردن و طلا کردن نافع است جورن روغن قسط و پیه
شید سرعت انزال سبب آن باشد که ترک جماع کرده باشد **جده**
منی بسیار شدن باشد یا سبب گرمی و تیز شدن منی باشد و
کساد که جری منی **علاج** غذاء سرد و تر و شراب منوع و جماع آت

کثره الاغاط بلا شهوة بسیاری نغوظ که شهوت نباشد
بسیاری بطوبیت و حراره که از نغوظ حاصل می شود **علاج**
دار و مہاء سرخ مثل کامو و برک خرفه و لسان الحمل و کشنید
و مانند آن بر خصیتین و عانة طلا کند و قطعه سرب بپوش
بندند غن بوط بسیاری نغوظ با سستی معقد چون جماع شغل
کیر زبل بی اختیار واقع شود **علاج** پیش از جماع فارغ
باید شد از بران و دار و مہاء قابض که کفته شده در استخوان
مقعد بچسبند و در آب آن دار و مہاء فستقند و بآن دار و
قابض حقه کنند مانند طرائث و مورد و ما زو و
و از سیب و کاسنا و آتاروش و بلوط **الابنه** علی است که
مفعول رجال میشوند بحسب تقاضاء ماده منی بسیار که جمیع
ردل ضعیف و نفس سا قط و انشار کم است بعضی که ایشانرا
این علت عادت میشود بسبب آنست که بعد از آنکه یکی ایشانرا
جماع میکند از لذت جماع ایشانرا قدرت میشود بر جماع کردن
و بعضی را انزال می شود فی آنکه جماع کنند و بعضی بانه قدره
بر جماع میشود و نه انزال و ایشانرا ازین که جماع میدهند
لذت است **علاج** ایشانرا ادب بلیغ باید کرد و مجوس بساختن
و طعن کردن باین فعل شنیع و حکایتها که ایشانرا ازین فعل
باز دارد و اگر از خار بدین مقعد باشد آن خلط که موجب
حکمی شود و اگر آن بلیغ سودی باشد بمسهل و حقه ها می
کنند خاصه حصنه که بر وزن بنفشه و لعابها باشد و اگر بسبب

میسر نشود در هم آمدن شق آنرا بر فیه که مشهورست حکم به بند
و دائم محافظت باید کرد و اگر شرب و روده بشیب رفته
باشد آنرا بجای باید آورد و اگر آب یا باد باشد آنرا تحلیل
باید داد بدار و مہاء که باد دفع کند باید داغ کنند تادهان
شق در هم آید و اگر در آب و باد که قوی باشد تریاق سرمد بپوش
دستند مناسب است **فصل پنجم** بکرم در حده و رواج
افرسه حده زائل شدن مهره پشت به پیش یا پس بسبب ضربه
یا سقطه یا رطوبت که در میان فقرها در آید و وتر ساق
کند و فقره از جای خود بفرزد و رواج افرسه آنرا گویند که
باد در میان فقرها در آید و فقره از جای خود میل کند و آن
ظاہر است و اگر فقره میل به پیش کند آنرا احد به المقدم گویند
و اگر میل بجانب پس کند آنرا احد به المؤخر گویند و اگر میل
بجانب راست یا چپ کند آنرا التوا گویند و ساق باریک
شود بسبب آنکه غلام رسد **علاج** با ز آوردن فقره است
محل او و اگر سبب رطوبت یا باد باشد رطوبت را بمسهل دفع
باید کرد و روضه ناء گرم و کاد مہاء محلل و جمع الظہر
در پشت از سردی می باشد **اسباب** آنست که در حرکت کردن
زیاد شود و در شب و زمستان و سردی محل و برداشتن
حمل کران یا ضعف کرده یا ورم یا گرمی موضعی و هر یک
را ازین سببها بعلامات توان دانست و گاه باشد که یکی
بزرگ هست که بر پشت است از منی بسیار که جمع شود باینجو

حیض یا نفاس که بسته شود آن رگ پر شود و در دپشت پدید
شود **علامت** درازی زمان باشد جماع ناکردن و بند شدن
حیض و نفاس و کرافت بست و سببی دیگر نقل است که
در روده بند شود و علامت آنست که آن نقل که دفع شود
در تسکین یا بد **علاج** اما بلغمی را با حقان کرم چون سنبل
مکی و حلبه و شبت و قنطاریون و تخم کتان و تربد و سفلیج
و شیم حنظل و فانیند و غسل حقنه باید کرد و جب بلغم و غشاهای
کرم طلا باید کرد و غذا که خون حاصل شود باید خورد چون
کویت کوسفند رسید و کبوتر بجه و عصفور و امثال آن
و شراب بزمهری یا سیکنین عسلی یا ماء الاصول بدست خود
بسیار بخورد و مایون اضافه غذا کنند و اگر آن کلاه
رگ برزک باشد جماع و ادرا حیض باید که آن حال در
جماع دفع شود و ورم و ضعف کرده را بعلاجی که در مرض
کرده گفته علاج کنند و اگر از تعب و خستگی باشد علاج
آن در تدبیر فراطب جماع گفته شد **فصل پستونیم**
در امراض اعضاء الطریقه مرضها که در طرف عضو پدید می شود
یکی دوالی است و آن کشاده شدن رگهاست که ماده سودا
بجای بسیار ریخته باشد یا بلغم یا خون مجرد و فرق میان ما و ما
برنک و کرمی باشد و آن در غایت ظهور است و تدبیری که
بیشتر واقع شده باشد و اعراض دیگر دلیل خصوصیت ماده
میشود **علاج** اگر سبب خون باشد فصد باید کرد از هر

دست اگر در هر دو پای باشد و اول در جانب موافق فصد باید کرد
و در ماده سودا و بلغم بدن را از آن خلط پاک باید کرد به
سهلالت بلغم و سودا و حجرارینی یا یاریج مجرب است در دفع
سودا و مولد بلغمی نیز موافق است و اگر ماده باین تدبیر دفع
نشود و در عروق بنجد شدن باشد رگها کشاده را شق کنند به
درازی پس زان در او ماء قابض طلا باید کرد تا عضو قوی گردد
و ماده را قبول نکند **الفصل** برزک شدن قدم و ساق پا
باشد چنانچه مشابه با فیل شود و آن ماده سودا است که در
عروق قدم و ساق ریخته و گاه باشد که ریش نیز شود و ریش
نیز باشد **علاج** فصد و استقرار سودا باشد با یاریجات
و مطبوخ ایتیمون میگرد پس توایض نهادن و اصلاح غذا کرد
و اگر مستحکم شده باشد علاج ندارد **فصل پستونیم**
در اوجاع مفاصل در هر بند و کشائی که در اعضاست دردی
که در آن پیدا شود آنرا وجع المفاصل گویند و در در هر محل
از اعضاء مفاصل که پیدا شود مخصوص است با اسم خاص یکی آنکه
اگر در رگ پیدا شود که آنرا تبرک و قزولک گویند میگویند
و یاری در بند میگویند و اگر در بند از آن محل شیب
آید آنرا وجع الورد گویند و اگر شیب تر آید شاید که با نکشت
پا برسد او را عرق النساء میگویند و اگر در رگ در قدم پیدا شود
خواه در انگشت نرین که پیشتر آنجا واقع میشود و خواه در کف
پا یا در باسنه یا بنشسته گاه و شاید که تا بوزن برسد آنرا

نقرس میگویند و سبب مخصوص شدن این دو عضو ماست
از جمیع مفاصل آنست که این درد صعب می باشد و بسیار
واقع میشود و در معالجه می باید عرق النساء بیشتر از
بلغم خام میشود و از نشستن بسیار بر زمین محکم و بسیار
سوزنی کردن و گاه باشد که درد رحم که در یکجاست منتقل به
النساء شود **علامات** آنکه از بلغم خام میشود دردی است بی
ضربان و کران و محل درد خنک باشد و اگر سبب خون باشد
یرک زدن باشد و گرمی عضو و ورم مائل بسرخ و اگر
صفر باشد درد صعب باشد و ضربان و کزیدن عضو و
ورم مائل برردی و از سودا کم واقع شود و اگر باشد درد
کران و شکست در عضو و اگر بدی مزاج بدن یا عضوی
باشد سوختن عضو و بتدریج مرض پیدا شود و ورم و کرانی
اعضا نباشد و اگر بدی مزاج سرد خشکی عضو و مزاج خمری
خنک **نقرس** اسباب و علامات نقرس هم اینها می باشد **علاج**
اگر سبب بدی مزاج باشد بی ماده تعدیل مزاج کفایت است و
اما در بدی مزاج گرم اندک اسهالی باید کرد اما در عرق النساء
راوغ نهند و معدلات از گرم و سرد مکرر گفته شد در ضربانها
گداشته و از شراب اجتناب باید کرد تا چهار فصل بد و کزید
اما چنانکه زکریا زنجبیل شراب کرده کسی با که بیشتر اعتقاد
اگر مفاصل گرم است شربت آنست که در تب گفته خواهد شد
خاصه بمفاصل که تب باشد و طبیعت را نرم دارند مثل

لبی و قند و دسان معدن را بر وغن مصطکی با یکل یا بانه
دارند و اگر ماده بلغم داخل رگ باشد که او را سوابقه گویند معا
همین است **فصل ششم** در جمیع سوداوی بیماری که از ماده سودا
باشد اگر ماده پیرهون رگها باشد آنرا ربع نایب و تاثیر میکند
و اگر ماده سودا داخل رگ باشد آنرا ربع لازم میگویند اگر
ربع نایب باشد دو روز تب نباشد و روز سیم تب کمرد
علامت آنست که زمان نوبت تب پستی چهار ساعه باشد
و شکستن اعضا و ترمخ در ابتدا ضعیف باشد و چون ماده
نفعی یا بد ترمخ کمتر باشد و گرمی تب از تب صفاوی کمتر باشد
و تداوة از تب بلغمی کمتر باشد و عرق شایع کند و اگر ماده سودا
سوخته باشد زمان تب از پست و جهاد بیشتر باشد و بول
غلیظ و نبض عظیم باشد اگر ماده صفر سوخته باشد زمان تب
باشد و تشنگی و گرمی تب زیاد باشد و تدریج سابق و وقت
وسن و بله و مزاج باید کرد و ربع که در تابستان عارض شود
زمان نوبت کمتر باشد از ربعی که در خریف واقع شود و پستی
در ربع ضربه در سپهر باشد و در حال جگر نیز تغییر باشد
و اگر ربع عارض شود مفاصل و صرع و تشنج و حکله و
بشرها و جرب زائل شود **علاج** اگر خون غلبه باشد فصد
کنند خاصه که سودا خون سوخته باشد آب جرساده یا
بقصد بد سند یا شربت نیلوفر یا جلاب سرد یا گرم یا کچین
در بعضی وقتها که گرمی زیاد باشد شراب حماض یا شراب

نیلوفر و شراب سیب بشریت کا وزبان بغایت است تخم کاج
 اصناف بشریت کتند تر باق فاروق بعد از نفع ماده بغایت آ
 بعد از آن سهیل سبک بد مند و اگر صفراء سوخته باشد در
 سهیل شاهره و سیله زرد و سفوف نیابکتند و اگر بلغم سینه
 باشد ترید و بسفایج و غاریقون و شحم خنظل کتند مطبوخ
 اضمقون و حب اضمقون بد مند اضمقون بشریت کا و نافع است
 ایارج لوغاد یا مجرب است باید که در اسهال اعاده کتند
 که ماده سودا غلیظ می باشد و پیک سهیل یاد و سهیل
 پیشتر آنست که دفع نشود سفوف سهیل بغایت است نماغ
 الجین و در او در اصل حب ربع سعی باید کرد بشیره تخم خیار
 و خربزه و تخم کاشنی غذا روز نوبت غذا خورد مگر آنکه نوبت
 در آخر روز باشد و اشتها غالب کتند جو بقیند یا شراب بلبل
 مرغ جوژه ما یکان فریه و کوششت میس جوان خود آب سازند
 و دانه انار و مویرقون کتند و باشد که تا دوازده سال بکشند
 اگر باو دم سپرن و جگر باشد دیرد رکشد و منجر باستسقا سق
حی خمس و سندس و نسبع و بیشتر نیز جابجده شخصی بود که او را
 هر پانزده روز نوبت می آید **علاج** این علاج ربع است
فصل نهم در حیمی دق تب دق پیشتر آنست که مریض
 بد و اشغال میکند مثلاً تبی که واقع شد و دیر نماند بدن را خشک
 و قابل ساخت گرمی در و تصرف کرد و مستحکم شد دق شد
علامات آنست که بنفش بادیک و صلب و سرخ و متواتر باشد و

غذا بخورد قوی باید و سرعت زیاد شود و بنفش غلیظ و در ابتدا
 بنفش بسیار گرم نباشد و چون لحظه لاس لاس کند گرمی خشک
 ظاهر شود و رخساره سرخ باشد خاصه رخساره جب
 و موضع شراب گرم تر باشد و چون دق بعد از نوبت و کدازش سرد
 بنفش در غایت بادیکی و سرعت و تواتر و صلب شود و شقیقها
 فرو نشینند و چشمها فرورود و غبار بر روی او نشینند و از
 چشم جرقه خشک روان شود و غضبها از همه اعضا ظاهر
 شود و بینی بادیک و مویرقها دراز و شیش غلبه کند و ناخنها
 و موی بدن ریختن گیرد و اسهال پیدا کند پس هلاک شود **علاج**
 چنین گفته اند که علاج دق در ابتدا سهیل است اما شستن
 صعب است اگر بایست دق تب دیگر باشد اول آن تب را
 علاج کتند بعد از آن دق را و باید که در آخر شب شیر خورده
 بقیند یا بسکجین بد مند اگر سرفه نباشد و یک جو کا فرد
 در آنجا حل کتند و چون آفتاب طلوع کند کتند جو بقیند
 بد مند و بعد از دو ساعت در آن نشاندند که در آن آب
 کدو و باد زنگ و خیار و خرفه و حسن جو شاینه باشد و در آن
 آب تا کردن یک ساعت قرار گیرند و چون از آب بیرون آید
 تمام بدن او را خرق و روغن کدو یا روغن بنفشه کتند و در
 بینی و گوش جکاتند و ساعتی محفوظ دارند بعد از آن بعد از آن
 بزغاله یا مرغ فریه با کره ملاکند یا کتند جو بد مند یا بشیره
 یا ماسی بر این کرده با زرده پیسنه نیم برشت بد مند باید که

تب در وقت اول روز بسیار

نمک کم کنند و چون مضم نزدیک رسد شراب مفرج بآب بگذرد
از دو ساعت که منجم یافته باشد مایشش ساعت بدهند و چون
کافور و خلوا از مناسسته و روغن بادام باب کد و خیار
و شیر خشکاش و شیر خرچه و اگر قدری کافور اضافه کنند
قوی تر باشد بعد از آن بر فراش کتان نرم که بر پنبه باشد
نزدیک آب روان بخوابند و دل او را خوش دارند و
چیزی که بوی سرد و تر داشته باشد و قوی دل دهد چون
بفشسته و نیلوفر و امرود در مجلس او بداند و عناب و خربزه
و خیار بدسند و سندها نه خاصه بافتند و انکور تازه و در
بدسند و از چیزهای گرم و خشک و از غم و و هم و غضب
و کرسنگی احتراز کنند و بهر حیل که تواند و از خواب
فرمایند **فصل ششم** در حمیات مرکبه تبهای که می
می شود بسیار است اما بعضی از آنها مرکب مخصوص با هم
شدن آرد و نوبت با هم بگیرد و با هم مفارقه کند آنرا اشارت
کونید و اگر تب دیگر پیش از آنکه تبی که پیشتر گرفته مفارقه کند
شود آنرا مداخله کونید و اگر یکی مفارقه کند و تب دیگر بگیرد آنرا
هماد که کونید **شطر الغب** تبی که کونید که مرکب باشد از تب صفر
و تب بلغمی خواه هر دو نایب باشد و خواه هر دو لازم یا یکی لازم
و یکی دایر و اگر صفر غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و اگر بلغم
غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و گاه باشد که ماد هر دو
مساوی باشد و چنین تب که بعد از قوی باشد چون در آن روز

دوبت باشد **علامه** آن مساوی باشد در گرمی و تری اصل
در علاج این اخراج ماده است اگر دو غب با هم جمع شود هر روز
یک غب نوبت کند و اگر دو ربع مرکب شود دو روز نوبت
کند و یک روز راحه کند و اگر دو خمس مرکب شود دو روز
نوبت و اگر دو سدس مرکب شود دو روز نوبت باشد و سه
روز آسایش و باقی تبها مرکب را برین قیاس کنند و الله اعلم
قسم دوم در بجزانها بجزانها بعد از تبها ذکر کردن مناسب
نمود چون ملاحظه بجزان در امراض بیشتر در تبها واقع میشود
بجزان در لغت یونانیان فضل در خطاب میگویند و حالین
بجزان را تفسیر کرده بتغییر عظیم که در مرض واقع شود قصه
که سودی بصحبه باشد یا بموت مرض را تشبیه شخصی کرده اند
که قصد شهر بدن کرده باشد بجزوب کردن و طبیعت را بسط
که حمایت میکند شهر بدن را از دشمن و بجزان را بروزی که
میان مرض و طبیعت جنگ سلطانی شود که درین روز
سلطان غالب شود یا یاغی و گاه باشد که بیج جانب غلبه
نکند و موقوف شود بر روز دیگر یا باجانب یاغی غلبه کند
و یاغی بگیرد یا حامی بدن عاجز شود و مقهور اگر سلطان
غالب آید و دشمن بگیرد آنرا بجزان تام کونید و اگر موقوف
شود بر روز دیگر آنرا بجزان ناقص کونید و اگر یاغی غلبه کند
آنرا بجزان ذی نام کونید و آن بجزان ناقص و اگر یاغی باطن
بدن را ندان آنرا بجزان اشعالی کونید و مرض که بجزان تام کرده

کند و دو روز
آسایش کند

باشد یا بحران خواهد کرد باید که تحریک ماده نکند بمهل
و نه بغیر مهمل بسبب آنکه فعل طبیعت اولی و تمام تر است
از فعل صنایع و بحران تام بدن پاک میشود و تصرف
کردن مشوش بدن میشود اگر فعل مخالف طبیعت باشد
و اگر موافق افراط شود و موجب ضعف شود و اگر بحران
ناقص باشد طبیعت را مدهد کند بحران که موافق حرکت بحران
باشد و رعاف احد بحرانهاست و تمام تر پس از آن اسهال
پس از آن قی پس از آن ادرار پس از آن عرق پس از آن اشقا
ماده بخراج و بعضی اعضا را بحران خاص می باشد مثل
آنکه نفت بحران ^{میں} سینه می باشد و مخاط و جرك گوش
بحران مریض در مع و خلف گوش و دائم طبیعت بشقیق دادن
و مهتیا ساختن ماده از برای دفع و تفتیح بخاری و مسام
تغلیظ ماده رقیق و ترقیق ماده غلیظ و تقطیع ماده لزوج
شغولست تا بروز بحران ماده را بجائی که مناسب دفع آن
باشد دفع کند پس شك شدن نفس و تقلب نفس و ^{تلی}
درد همان و ساقط شدن بنض و تاریکی چشم دلیل آنست
که بحران بقی خواهد بود و آواز گوش و گرم شدن سینه
و سرخ شدن روی و چشم و خاریدن بینی دلیل رعاف است
و تموج بنض و نفاوه جلد و سرخ شدن دلیل عرق است
خاصه که در چهارم قارون رنگین باشد و پیش رود
و کرافی شکم و تمدد سر استخوانها ^{سینه} سینه بجانب با بیان

و دفع شکم و درد پشت دلیل اسهال است که مرض صفراوی
باشد و بول سفید و مرض حاد و احسا بسلامه و کرافی متا
و غلط بول و بسیاری او و عدم میل ماده بجانب دیگر دلیل
بحران ادراری است بحران **محمود و مذموم در جمیع مرض**
بحران محمود آنست که بعد از نضج ماده و در روز بحران باشد
و دفع شدن ماده بجانب مناسب و آبسانی و بعد از آن
خفته باشد و اگر بحران پیش از نضج ماده و منتهی مرض باشد
دلیل بد است **علامات** محمود آنست که بیمار از آن مرض
بسیار شاق نباشد و قوه باقی ماند و سخته و طبیعت و
سبکی بدن و گرمی در تمام بدن مساوی باشد و قوه
بنض و نظام او و صحت دهن و نفع یافتن بعلاج دلیل
عافیة عاجل است **علامات** مذموم مخالف اینست اگر
قوه ضعیف باشد دلیل موت است و اگر قوه قوی است
مرض دراز شود و دیر کند و اگر با علامات بحران چید واقع
شود اعتماد بر رعایت و قوه قوتست دلیل بروقف بحران
در ایام معهوده استقر است و آنچه حکما درین باب میگویند
و آن مدخل دارد آنست که ماه بحسب زیاده شدن
در رطوبات عالم تاثیر دارد و در وقت اجتماع ماه باقی
آنست که ماه نور میکشد و در ماهی دو روز و نصف و ثلث
روز تقریبا اجتماع است باقی می ماند از ماهی که تمام دو
پسشش روز و نصف تقریبا پس بحران در پشت و

روز واقع می شود و نصف آن سیزده روز و ربع روزی باشد
و نصف آن شش روز و نیم و شش یک روزی باشد و نصف
آن سه روز و ربع و نیمه شش یکی روز باشد پس روز
بحران این روزها باشد چهارم و ستم و یازدهم و چهاردهم
برین ترتیب و هر بحر از روز اندازی باشد و انداز آنست
که آثار حرکت طبیعت ظاهر شود بدفع ماده مرض اما در بعض
غیب روز انداز و بحران روز نوبت باشد نه روز آسائین
و روز انداز نمی باشد روز بحران روز چهارم مندر است
ششم و ستم و اگر در روز سیم انداز باشد آن بر سه فصل
طبیعت باشد و ظهر کردن بر ماده و اگر تا پنجم باشد تا خیر
کردن طبیعت باشد بر دفع ماده اما اگر روز بحران کمتر
از نصف روز باشد آن روز وصل میکنند بروز آسائین
و اگر از نیمه روز بیشتر باشد فصل میکنند در روز ساء آینده
مثلا سه روز و ربع و نیمه شش یکی روز کمتر است از نیمه
روز آن روز را وصل میکنند با ربع ثانی و ربع ثانی کوش
روز و نصف و شش یکی است آن روز را فصل میکنند در
ربع ستم چون نیمه روز باشد است آن روز را روز کامل
میدارند و ابتدا از انواع ثالث از روز ستم میدارند و
مفتحه دوم سیزده روز است و هشت یکی آن روز فصل
میکنند به مفتحه سیم و ابتداء مفتحه سیم از چهاردهم میکنند
و آخر مفتحه سیم بیستم باشد پس روز یازدهم مندر به

چهاردهم باشد و ستم مندر به بیستم باشد منهنجا یکی
حاده باشد که نه حاد بغایت قصوی باشد و نه حاد بخد
بحران او در چهارم باشد و حاد بخد از ستم کمتر مفارقه
نمکند و حاد در غایت کمال در چهارم مفارقه کند و حاد
قلیل در ستم و بیستم تا روز جمل و چون از روز جمل
درگذرد مرض مزمن باشد و بحران آن در بیستم شود و
چون از ستم درگذرد بحران نهاد در جمل روز باشد
و در بعضی مرصها مزمنه در ستم ماه بحران کند و بعضی
در ستم سال و بعضی در چهارده سال **عده ایام بحران سال**
روز اول بحران مهلك باشد **روز دوم** همان حکم دارد
روز سیم بحران باشد **روز چهارم** بحران نيك
روز پنجم بحران واقع **روز ششم** بحران تب بد باشد
روز هفتم بحران محمود **روز هشتم** نيك باشد
روز نهم بحران واقع در وسط نيك **روز دهم** ے و بد
روز یازدهم بحران محمود **روز دوازدهم** نيك و بد
روز سیزدهم ے و بد **روز چهاردهم** محمود و قوی
روز پانزدهم قلیل و میان **روز شانزدهم** ے و بد
روز هجدهم بحران محمود **روز نهم** قلیل
روز نوزدهم ے و میان **روز بیستم** بحران نيك
و روز ساء دیگر که ذکر رفت بحران آن اثر ظاهر ندارد
قوی ترین بحرانها در بحران هفتمها باشد چون ستم و چهاردهم

حاده

و بیستم بعد از آن روز ماه واقع در وسط جون سیم و پنجم و نهم
 و یازدهم پس از آن نهمها و چون از بیست درگذرد بجز آن
 واقع در وسط در غایت ضعف باشد **قسم سیم در بر سها**
 و جدام و وبا و احتراز کردن از و با هر دم که باشد از اخلاطی
 باشد چون خون و بلغم و صفرا و سودا یا سبب آن ورم مانیه
 یا ریج باشد اگر سبب خون باشد آنرا ورم فلغوفی گویند و
 اگر صفرا باشد آنرا حمره گویند و اگر مرکب باشد آنرا صفرا خون
 اگر خون غالب باشد آنرا فلغوفی حمره گویند و اگر صفرا غالب
 باشد آنرا حمره فلغوفی گویند و اگر سبب ورم بلغم باشد که
 در جوهر عضو نفوذ کرده باشد آنرا ورم زخو گویند و اگر در
 در نفس عضو در نرفته باشد و جدا باشد آنرا سلعه استه
 گویند و اگر سبب سودا باشد و در جوهر عضو در نرفته باشد
 و در دمنده و ریشهها داشته باشد در عضو نفس آنرا سراط
 گویند و اگر در دمنده آنرا صلابه گویند و اگر در عضو در
 نرفته باشد و بظاهر عضو متشبت باشد او را سلع گویند
 و اگر متشبت نباشد و در زیر جلد و گوشت جدا باشد
 آنرا غده گویند و ورم مائی اگر عام باشد در جمیع اعضا مثل
 استسقا یا خاص باشد مثل قیله مائی و ورم که سبب ریج
 باشد و در عضو نفوذ کرده باشد آنرا تمسج گویند و اگر ریج
 جمع باشد از عضو جدا باشد و بیس کردن مقارنه کند آنرا
 نفع گویند و اما بره مثل او رام است از خون و صفرا و بلغم و

و در طبع کردن
 نرم باشد

ی باشد و مخلط **علامات** وری که از خون باشد تمدد و سختی
 ذنک و متغیر شدن عضو و ضربان اگر عضوی حس و شریان
 باشد **علاج** آنرا بسر کین کبوتر و یا شیره بلادر یا بجد بیکشتا
 یا بیش زنتد و یا تحلیل رود یا رقیق ماده تحلیل رود و غلیظ
 بماند و صلب شود یا ماده فاسد شود و عضو را بمیراند
علامات صفراوی سرخ ناصع باشد و تمدد و کزیدن و **علاج**
 و بجلد نزدیک باشد مگر آنکه صفرا غلیظ باشد **علاج** اگر
 ورم در محل باشد که عضو ریش ماده را از خوردن محل
 ریخته باشد چون خلف کوش که بار انداز دماغ است و
 فعل که بار انداز دل است و کش دان که بار انداز جگر است
 ماده گرم باشد باید که دافع نهند که ماده را با نرنگردند و در
 عضو ریش هرگز که موجب هلاک شود باید که اول مرخیات
 نهند که عضورا نرم سازد و قابل آن شود که ماده را قبول
 تواند کرد مثل روغن کی سفند و مسکه و گاه باشد که آب کیم
 کفایت کند و اگر تحلیل نیاید و جمع شود آنرا باید شکاف و اگر
 تحلیل نیاید و جمع شود آنرا بیاید شکافت و اگر ماده ورم این
 موضعها از بدن ریخته شود دافع باید نهاد که در در کین
 دمد مثل قیر و طی و روغن کل و آب کشنیز نیم گرم طلا کنند و
 اگر در دصعب باشد اندک کاخورد و زعفران اضافه کنند پس
 از آن منضج و محلل برادع اضافه کنند چون حلیله و بزریکان
 و یا بونه و خطی و اکلیل کما دکنند و فطون بآب اینها و ضماد

اینها و اگر در بدن خلط غالب باشد سهیل بدنند و فصد کنند
و چون ورم یا خورسند ملین و محلل صورت بپزند و اگر قوی شود
که بخیر بصلا به شود میخی صرف بپزند **علامات** ورم بلغمی
رخو که انگشت با ساقی با نخا در رود و اسامع ماده غلیظ آ
بدن را از بلغم پاک باید کرد بجز و مطبوخ بلغمی و چیزی نباید
خورد که بلغم تولد کند و در ابتدا که نادرع بپزند بسیار سرد با
که نباشد و در و خشکی باشد چون اسفنج که در سر که ترش
حل کرده باشند با آب مورد نیم گرم طلا کنند و با آب مورد
اندک نمک اضافه کنند بعد از آن محلل بپزند چون سرکه کبک
با مرهم با سلیقون **علامات** ورم سوداوی که سرطان صلب
باشد یا صلا به و سرطان که قرحه شده باشد یا نشه باشد
علاج بدن را از سودا پاک کنند بجز ایتمون و چیزهای
ملین طلا کنند چون پیه بقط و پیه ماکیان و روغن کاه و
سوسن میخی که صلابه را زود تحلیل دهد صفته یا بیشتر
خود را تخم انجیره کرب کف دریا را در او نند اشق مقل از ق
سوم زرد بر روغن زیت کهنه مرهم سازند و پبله و خراج
مرور می است که در داخل عضو فضا باشد که ماده در اینجا
ریخته باشد و خراج ورم گرم عظیم که سوزش بسیار
داشته باشد **علامات** آنست که اگر بفشارند احساس
کنند که ماده در حرکت آید و در زیر انگشت دیگر در آید و
رنک محل آن ورم سفید یا زرد باشد یا سبز اگر ماده ف

شد باشد **علاج** بدن را پاک باید کرد از اخلاط و تقویت
بدن باید کرد به پرهیز مناسب تا در بدن را ضعیف
نکند و منضج سبک باید نهاد مثل کندم خایده یا موم و کت
و کندر و زعفران و خطمی و تخم کتان مرهم سازند و چون
نرم شود بدار و ما منفرج سازند و صماد کردن پنج نکس
مفجر است و الا با آن بشکافند و در با بیان ورم چون
ورم از پوک پاک شود با آب غسل آنرا بشویند بعد از آن
جراجه را علاج کنند **الذما میل** دمل از جنس خراج است
بدن تر آنست که در غور عضو باشد و پیشتر از حرکت و
حجام رفتن در امتلا واقع شود اول علاج ورم گرم با
کرد پس از آن منضج دهند بمثل انجیر و غسل و تخم کنبه یا انجیر
و کندم خایده و انجیر بخردل و روغن سوسن اگر منفرج شود
و لا بدار و ما یا با آهن بکشایند ما بتره و روی باشد از
خون چون شری و صفاوی چون غله و نار فارسی و جرب
و سوداوی چون جرب سوداوی و ثولول و بلغمی چون
شری بلغمی و مائی می باشد چون نقاطات و ریچی می باشد
چون نقاخات **الشری** بقاری ذلم گویند و آن بتره است
پهن با خاریدین و اندکی می باشد و دفعه پدای می شود
سبب آن بخارات تیز است که از خون حاصل می شود
و بیشتر سرخ می باشد و با سوزش و آنچه بلغمی باشد در
شب زیاده شود **علاج** فصد باید کرد و اسهال صفاوی

در بلغمی اسهال بلغم و اگر تب باشد علاج تب باید کرد و گوی
ضرب کند و عدس بسیرکه نافع است و غذا مایه ترش باید
و کشنیر بسیار اضافه خدا کند **علاج** بزرگ است که از
صفرا نیز لطیف حادث شود اگر ماده بد باشد بزرگ زیا
شود و اگر ماده فاسد نباشد بزرگ بهمن و بزرگ شود اما
اکله نشود و اگر ماده غلیظ باشد در زیر جلد بماند و در
تحلیل باید و سوزش کم باشد **علاج** بد نما از صفرا پاک
باید کرد و بفضد اگر خون غالب باشد و مزاج را با اعتدال
آوردن بخیر و شر آنها ترش خاصه زرد و انار ترش
و عدس و پوست انار و آرد جو و لسان الحمل کوفته خاد
کنند و اگر بزرگ قرحه شود قرص اندر خون بشرب قابض
طلا کنند و ترید و ایتیمون در سهیل اضافه کنند
الجم و نار قار هر بزرگ که عضودا فاسد کند اکله می گویند
و آبله و سوزند باشد و خشک دیش می شود آنرا نار
فارسی میگویند و جره آنست که جلد را سیاه سازد و در
تری نباشد **علاج** ضرورتست فصد و دفع صفرا کردن
بسهیل و گاه باشد که بدیش ماده را بیرون باید کرد تا
در جره و طلا ما که کند باید که بسیار سرد نباشد بطعم ناماد
محبس نشود و میبل با ندر و ن کند و قابض قوی نباشد
و در تحلیل نیز قوی نباشد انار ترش بشکافند و در سیرکه
بجوشند تا مهران شود و بخورق کتان بنهند نفاطات و نفا

مانند آنهاست که از آب جوشان و از آتش بر جلد حادث
شد باشد بسبب جوشش مایه با خون دقیق که متصل
شد و در زیر جلد آمد **علاج** بد نما از خلط پاک
باید کرد و اگر خون غالب باشد یا فاسد فصد باید کرد
بس از آن جگر و معدن را با اعتدال آورد و چون ظاهر
شود و بزرگ شود مرهم سفید اج بنهند **الجدی الحصبه**
بدترین او حصیه سیاه است بس از آن شفیع بس از آن سبز
بس از آن زرد بس از آن سرخ بس از آن سفید و سالم تر
سفید بزرگ کم عدد می باشد که زود بیرون آمدن باشد
بی اندون و بت تیز قوی و حصیه که بعد از تب باشد به
باشد که اول آبله و حصیه پیدا شود بعد از آن تب شود
و آواز و نفس زدن بطریق صحه علامه تینک است
اگر نفس متعاقب شود یا قوی ساقط شود دلیل آنست که
در حجاب ورم شده و اگر عطش قوی شود و کرب صعب
و ظاهر بدن خشک و رنگ سبز یا سیاه دلیل موت است
و آبله و حصیه بیشتر در بهار و در بلاد گرم و تر واقع شود و
که در کان و جمانا از حصیه صفراوی می باشد **علاج** باید
در فصد کردن تجلیل نماید و فصد پنی قائم مقام رعافت
و تلین طبیعت کند بتر هندی و بشیر خشک و آگوی بخاری
و نار و زجهارم شربتها ترش بد سند چون شربت غوره و جمان
و زرد اگر چیزی آنا بله و حصیه ظاهر نشد باشد و شرب

غالب و نیلوفر نبات است و اگر حراره و کرب و اندوه غالب
باشد و زردی یا سرخی و خشکی دمان و زبان **علاج** شیر
خرفه و کافور بدسند و غذا مزه عدس و کله و اگر حصبه
و آبله دیر پرهید آید باد این و تخم کرفس و انجیر را بجوشانند و
شیرین کنند و بدسند **الحکمه و الحریب** جرب خشک و تر و
آبجد خشک است **سبب** آن صفراء سوخته است که سودا
شدن مخلوط بخون جرب بز می باشد و حکم بز می باشد
علاج ماده را از بدن پرهون باید کرد بمهرن خیار شنبلیله
یا مطبوخ صفرا یا مطبوخ اقیقون اگر خشکی باشد و شامه
نبات است و حمام متعاقب باید رفت و کوشش کم باید کرد
و گوگرد و سیاه کشته شدن و کندش و کند روز نکار و
نوشاد ز بایمه آن مرد اسنج و سفیداج و نلک اندرانی و قبال
ممدانۀ انار ترش و روغن کل و روغن بنفشه و کلاب
و آب کشنیز و سرکه اضافه کنند و چون از حمام پرهون آید
بمالد سه روز و هر روز دوازده سیر روغن بکشد با شستن
سبکترین پیاشامد **الجسد** سرخی منکره مانع بسیار دردی
پیدا می شود با صیقل القطن و کمان آوان و عرق بدبوی و بهما
غلیظ و سیاه و اعضا ریش شود و زرداب روان شود **سبب**
آن خون سوخته است که بسبب کرمی جگر یا کرمی اعضا حاصل
شد و سپر فاسد شدن باشد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد کنند
و در اجین بکشایند و بدن را با کتد با یا ریح لوغاد یا وجین

باید که
از بدن
پرهون
باید کرد
بمهرن
خیار
شنبلیله
یا مطبوخ
صفرا
یا مطبوخ
اقیقون
اگر خشکی
باشد
و شامه
نبات است
و حمام
متعاقب
باید رفت
و کوشش
کم باید کرد
و گوگرد
و سیاه
کشته شدن
و کندش
و کند روز
نکار و
نوشاد ز
بایمه آن
مرد اسنج
و سفیداج
و نلک
اندرانی
و قبال
ممدانۀ
انار ترش
و روغن کل
و روغن
بنفشه
و کلاب
و آب
کشنیز
و سرکه
اضافه
کنند
و چون
از حمام
پرهون
آید
بمالد
سه روز
و هر روز
دوازده
سیر
روغن
بکشد
با شستن
سبکترین
پیاشامد
الجسد
سرخی
منکره
مانع
بسیار
دردی
پیدا
می شود
با صیقل
القطن
و کمان
آوان
و عرق
بدبوی
و بهما
غلیظ
و سیاه
و اعضا
ریش
شود
و زرداب
روان
شود
سبب
آن خون
سوخته
است
که بسبب
کرمی
جگر
یا کرمی
اعضا
حاصل
شد
و سپر
فاسد
شدن
باشد
علاج
اگر خون
غالب
باشد
فصد
کنند
و در
اجین
بکشایند
و بدن
را با
کتد
با یا
ریح
لوغاد
یا
وجین

و سفوف سهیل بماء الجین غدا کسک جوبقند ماشرای نیلوفر
یا جلاب بقرق کا و زبان و کوشش بزغاله و میس جوان بخورد
یا بکندم و قی بسیار بکند و حمام بسیار رود و روغن بنفشه
بر اعضا بمالد و ریاضه که بقرق آید و چون محکم و صعب شود
فصد نکند و دار و ندسند که **علاج** نپذیرد **الروبا و الاخر**
عنه و با فاسد شدن مو است و سفن شدن و سبب آن
ارضی می باشد و سیاوی می باشد و سبب آنست که هوا
تبخیر شده در خاتنها و مزلهها و آب النک و هر وقت که شهب
بسیار باشد و رجم که در آخر تابستان و خریف می باشد
علامه و باست و باد جنوب و صباد کانون اگر بسیار
باشد علامه و باست و علامت باران کظاهر شود و باد
و کدوره هوا در زمستان علامه فاسد شدن مو است
و بهانه که باران کم باشد و سرد شود و باد جنوب بسیار
رود و هوا با کدورت باشد علامه و باست و سرکه که
بسیار شود مثل صفدع و قلعق بگویند و مویش از غار خود
پرهون آید و حیران شد باشد علامه و باست **علاج** احتیاط
باید کرد از وبا و بدن را از اخلاط پاک باید کرد و شراب
و میوهها تر و شوی با نباید خورد و چیزها خشک باید خورد
مثل خمخه شامی و چیزها ترش و بخورد کردن مسکن را به
مانند کافور و سعد و صندل و مشک و عنبر و سلک و
خترج و ورق الغار اما **علاج** بهتر آنست که زود از آن یا

قسم چهارم در شکستن اعضا و تفرق اتصال و خلع ضربه
 و سقطه و صدمه و شجاج و سحج **علاج** جمع آفتت که قصد
 کنند از جانب مخالف تا آن موضع ورم نکند هر چند خون
 غالب نباشد مگر آنکه خون رفته باشد از آن موضع و طبیعت
 نرم باید کرد بختنه و فیلها و شاید که مسهل احتیاج نیاید
 و اگر مسهل دستد ریوند بلعاب خیار شنبلیله مناسب است
 و اعضا را قوی نماید داد با آب جنب الثعلب و قند یا جلاب
 بقرق کاز زبان عنده رزده میبرد و این دارو را با یکبار
 برند دانه کل کهر یا اکلیل برابر سفید مصطکی کند و زعفران
 جوزا لستریم جوزی با آب لسان الحل قرصها سازند هر دو بزرگ
 قرص بخورند و اگر تشنگی و سوزش نباشد عدس و دانه کل
 و مورد بگویند و ضماد کنند یا بروغن کل ضماد کنند اما صبر
 و سقطه اگر باد درد باشد و روغن کل بمالند بسیار نیکویم
 و داروهای که در سحج گفته شد بمانش و کل ارغنی و خشک و عود
 و کل نیم گرم کاد کنند و اگر گرمی ظاهر شود صندل و زرد
 و کل بنفشه خشک و جو مقشر و زعفران و اندکی کافور
 بکلاب و روغن کل بنهند و بر فرق بدهند و اما خلع اگر
 احتیاج باشد بکشیدن باز آورند حضور ابرق تمام تا ورم
 نکند از صغیر درد و شکستن استخوان همین حکم دارد و غلغله
 لزیج بدهند چون باجه و ریخ و شکنبه کا و ویوست غلغله بریان
جملة ششم در تلخیص میند

سحج و شکستن

داروهای که موی را نگاه دارد برحاله ای آب برک و دانه موی
 و بلبله و آمله و روغن مصطکی و پرسیاوشان و سوخته
 شاخه کتان بعد از آن که یکشنبه بروز بروغن مورد جوی کند
 باشند عمل نمایند خاکستر سحج نادر کچر بوده و جوی بروغن
 آس را ضافه کنند پوست سحج بزرگ بروغن زیت موی را سیاه
 سازد و خضاب خوب است دوائی که موی را بر و بیاورد سحج
 سوخته و شاخ سوخته بروغن کچر طلا کنند لادن نیک است
 خاکستر بوی مادان بزیت موی برده بیاورد خاکستر سیاه
 دانه بزیت خاصه موی ابرو را بر و بیاورد و اگر در بدنه ^{اختلاط}
 باشد بدن را بدهائی که مناسب خلط باشد پاک کنند ^{دانه}
دواء الثعلب خلط که فاسد کرده باشد ماده موی را بر نیک
 جلد آن توان شناخت اگر سبب خون باشد چون بمالند آن
 جلد سرخ شود و بلبغی سفید و صفراوی زرد و خشک و
 و درشت و سوداوی کبود و صلب و خشک باید که اول
 بخرقه درشت آن موضع را بمالند اگر زود سرخ شد قابل
 علاج است و الا قابل نباشد و فرق میان داء الثعلب و
 الحیة آفتت که در داء الحیة پوست با موی جدا می شود
 چنانچه در ماری باشد و در داء الثعلب موی مجرومی باشد
علاج اگر سبب خون باشد ضد کنند و خلطی که سبب او
 باشد از صفرا و بلبغ و سودا پرهیز کنند پس از آن دوائی که
 وجه کند موضع آنرا بنهند تا آن ماده که نزدیک جلد است

پرون رود افراط **جوده موی** جوده موی بسبب کرمی
 و خشکی مزاج است یا ثقبه که موی پرون می آید در دم
 پمید شدن و دوائی که موی لمس سازد و نرم جمیع لعابها چون
 خطمی و اسبغول و به دانه و غذا با جبه و حلیم کندم دوائی که
 موی را جعد سازد رغوع نمک است **دوائی** که موی را باریک
 سازد بورور اخلف سازند و اگر موی برکتند و بورور باریک
 همد موی باریک پرون آید **دروشی** که منع کند موی را
 از رسق **ایون** و پخ و شوکران بعد از آن که برکتند طلا کنند
شقی الشعری تقصعه شق شدن و کاسه شدن موی را
 لعابها که در مستبطات گفته شد موافق است و اگر ماده بسیار
 باشد اسهال سود و بلغم شور باید کرد چیزی که موی را دراز
 کند جمیع داروهای لزوج مناسب است **ترکب** مناسب جو قشر
 سی درم آمله غر درم در آب بجوشند تا قوق آن بآب آید
 پس از آن نیمه آن روغن بنفشه با دام و سه درم لادن
 و برک خطمی و برک کجند و برک که اضافه کرده بجوشند
 تا روغن بماند و بمانند **المشید** سفید شدن موی طبیعی
 می باشد و آن بسبب فاسد شدن غذاست که موی می شود
 و این رای جا لیبوس است اما رای ارسطاطالیس آنست که
 غذا مستحیل ببلغم میشود و غیر طبیعی آنست که خشکی مزاج
 غلبه میکند چنانچه از بی آبی ذراعت خشک و سفید
 میشود **دروشی** که موی در پسران بماند اطر بغل کبر و صغیر

سیبها ضروری و این فصل مستلست بر شش قسم **قسم**
 در بیان هواست **قسم ۱** در ماکول و مشرب **قسم ۲** در بیان
 حرکتی سکون **قسم ۳** در بیان حرکت سکون **قسم ۴** در
 نوم و یقظه **قسم ۵** در بیان استفراغ و اجناس
فصل ۳ در تغییرات غیر طبیعی **باب چهارم**
 از جمله اول در بیان علامات صحه و مرض و این باب مستلست
 بر پنج فصل **فصل اول** در بیان علامتها **فصل ۲** در بیان
 علامتها **ترکیب فصل ۳** در بیان بنض و تعریفها و این فصل
 سه قسم است **قسم اول** در بیان وجود بنض و آن بدو وجه
 میشود وجه اول در مقدار است وجه دوم در نوع حرکت است
 وجه ۳ در زمان حرکت است وجه ۴ در قوام آن است وجه
 در بیان سکون که میان حرکت انقباضی و انبساطی وجه
 در طس آنکه که شریانیست وجه ۴ در بیان آنکه در جوف
 الهه است وجه ۵ در مساوی بودن حرکات بنض و وجه
 در اختلاف بنض وجه ۶ وزن است **قسم دوم** در بیان
 سیبها بنض **قسم بیستم** در بیان اقسام بنض **فصل ۴**
 در بیان تفسره که عبارت از بول است و این فصل بر هفت
 قسمت **قسم اول** در رنگ بول **قسم ۲** در قوام بول **قسم ۳**
 در صفا و کدرت بول **قسم ۴** در ریج بول **قسم ۵** در کف
 بول و آنرا از بند کوبند **قسم ۶** در رسوب بول **قسم ۷** در مقدار
 بول **فصل ۵** در بیان برارست **جمله در مریض**

بیان عملی طبو این جمله مشتق از دیباچه است
باب اول در بیان حفظ صحت و این باب شملت
 بر شش فصل **فصل اول** در تدبیر ماکول **فصل ۲** در تدبیر مشرب
فصل ۳ در تدبیر حرکت و سکون **فصل ۴** در تدبیر خواب
 و بیداری **فصل ۵** در تدبیر استنفاخ **فصل ۶** در تدبیر فضول
باب دوم شملت بر دو فصل **فصل اول** در رقاعه
 علاج و این فصل شملت بر سه قانون قانون اول در
 بیان اختیار کردن دوا قانون ۲ در بیان اختیار کردن وزن
 دوا قانون ۳ در بیان اختیار کردن وقت و **فصل ۲** در
 علاج سق مزاج **جمله پیوسته در احکام دارق**
 و این شملت بر دو فصل **فصل اول** در احکام دوا
 و خاصیت آن **فصل ۲** در احکام مفردات و مرکبات **جمله**
چهارم در مرضها خاصه بعضی و این
 شملت بر بیست و سه فصل **فصل اول** در مرضها سر
فصل ۲ در مرضها چشم **فصل ۳** در مرضها بینی **فصل ۴**
 در مرضها شفه **فصل ۵** در مرضها وجه **فصل ۶**
 در مرضها زبان **فصل ۷** در مرضها گوش **فصل ۸** در
 مرضها حلق **فصل ۹** در مرضها سینه و شش **فصل ۱۰** در مرضها
 دل **فصل ۱۱** در مرضها بستان **فصل ۱۲** در مرضها معدن
فصل ۱۳ در مرضها جگر **فصل ۱۴** در مرضها روده **فصل ۱۵**
 در مرضها مقعد **فصل ۱۶** در مرضها سپرز و غیره **فصل ۱۷**

در مرضها کرده و مثانه **فصل ۱۸** در مرضها اعضاء سینه
فصل ۱۹ در مرضها زنان و رحم **فصل ۲۰** در مرضها
 خصیتین و فرج **فصل ۲۱** در مرضها حاربه و درشت
فصل ۲۲ در مرضهای که در اطراف بدن واقع شود
فصل ۲۳ در مرضها مفاصل **جمله پنجم در**
مرضها که در این جمله شملت چهار باب
باب اول در حمیات و این باب شملت
 بر هشت فصل **فصل اول** در تبها یومی **فصل ۲** در تبها
 خلطی **فصل ۳** در تبها که از سبب خون باشد **فصل ۴**
 در تبها که از سبب صفرا باشد **فصل ۵** در تبها که بلیغ
 باشد **فصل ۶** در تب سوداوی **فصل ۷** در تب که
فصل ۸ در تب مرکب **باب دوم** در بحر انها
باب سوم در دورتها و **جمله ششم در مرضها**
 نقصان و تدبیر ذیته **جمله هفتم در مرضها و غیره**
کرم از آن ممتد در هر وقت طبو
 بیان موضوع بدانکه علم طب علی است که بدان علم حالات
 بدن شناخته میشود از صحت و مرضی از برای آنکه بدان
 علم صحت را نگاه دارند و صحت را ازل شد و باز آورند و
 علم طب بدن انسانست و وجود میگیرد از صفت جزو و
 صفت جزو را امور طبیعی میگویند از برای آنکه طبیعت قاهر
 است بر کوی که این صفت جزو وجود میگیرد و طبیعت قاهر

جمله پنجم در مرضها که در این جمله شملت چهار باب

که کالات بدن نگاه میدارد از حرکت و سکون و سامعه و
 باصره و ادراک و تقصیر و نوم و یقظه و امثال این و این علم
 دو قسم میشود اول را علی گویند و نسبت به علم میکنند که از آن
 علم نتیجه علی دیگر میدهند که آن تصدیق است جانشین گویند
 الا رکان اربعة و الا مزجیه تسعة ازین دو قاعده
 تصدیقات حاصل میشود که از آنهاست که در آنها چهار است
 و مزاجها نه است و قسم دوم را عملی گویند و او را نسبت
 به علم میدهند با آنکه این قسم نیز علی است از آنجهت که از آن علم
 کیفیت حاصل میشود جانشین گویند الا ورام الحارۃ پیمان
 کیون فی ابتداها الروادع یعنی در ابتداء در مهله کم و اجتناب
 که روادع بنهند **جمله اول** از سر سلسله
 مشتمل بر چهار باب است **باب اول** مشتمل بر منفی فصل
فصل اول در بیان ارکان که یکی از امور طبیعی است ارکان
 چهار است یکی آتش است و طبیعت آن گرم و خشک است
 و محل او زیر فلك قمر است دوم هواست و محل آن زیر کوه
 آتش است و طبیعت او گرم و تر است سیوم آب است و محل آن
 زیر کوه هواست و طبیعت او سرد و تر است چهارم است
 و موضع او ته همه اعضا است و طبیعت او سرد و خشک است
فصل دوم در بیان مزاج سرکه که این ارکان ذره ذره
 شوند و ملاقی هم شوند و گرمی و سردی و خشکی و ترکی
 این جزوها در هم تصرف کنند گرمی آتش و هوا سردی

سال و اگر خواهند که بدانند که سلك كوزنه ديوانه بود يا بنوده
 يازده نان را آلوده بخون آن جراحة يا چرك كشد و بسلك دهند
 اگر بزيبست ديوانه بنوده علاج بايد كرد **علاج** تا جهلی روز
 نكند از نكده آن جراحة نيك شود و دايم بچرخه خون را بكشند
 و سير و جاب و سير و سرکه بران جراحة نهند اگر دران كس اثر
 شد علاج استفراغ سودا است **دواء** مشهور پوست هليلجه
 كابلې دو مشقال عاريقون افيمون مشقال و نيم نك سندی
 نيم مشقال حجار سنی مشقال بسفاج مشقالی مجموع كوفته و خنبد
 بهم جمع كند و جب ساخته شربتی دو مشقال سر روز بخورد
عند آب جو با قند با سفوف سودا بخورد و تر ياق كيرد و بخی
 روزها بخورد تر ياق اربعة نافع است از سرها و حمام اخراز
 كند و اگر قوی بدن و خون غالب باشد فصد كند و اگر آب
 پيوند و فرع كند ترك علاج نكند و شراب كد آب مزهج كند
 مناصفه مناسب است و اگر از پوست كفتار مانند دلو
 بسازند يا از پوست سلك ديوانه و آب دران دلو كند و
 پاشانند نافع است و اگر از جوب كاسه تراشند و بر آب كند
 و خرقة را بر كين آلوده كند و بر بلاء اندازند تا كاسه تمام
 و از ان كاسه آب بخورد يا انبويه از طلا بسازند و در حلقه
 در آرد جانشین پوشید با شد از ان انبويه آب بخورد يا از
 سرم يا از شكر مثل انبويه بسازند و در كلوی او نهند و از آنجا
 آب بخورد جگر و كوشه آن سلك خوردن علاج جگر است

خاصه از جوب كند

وداد جالینوس مجرب است و جگر سگ دیوانه بهترین علاج است
 والله اعلم بالصواب
 نجات از حضرت حق دان نه از احماد و عباد
 شفا ز وجوده از قانون طب بوعلی سینا
 سده ۱۰۵۲ (۱۱۱۲)

عبدی که خون شکم و بی حویبت اگر شخص خون شکم در کمر بگذرد که از هر چه
 شوی به شکر از آن بشو قدر یک با قدر زای سینه را حله کند
 و از او در دست کیسه بیاید و آن کس بخورد آن را سال در سال
 و اگر شخص را قصد بر روی آن باشد بول خود را پیاورد و بر آن مانند که
 خون چنگ در روی چشم اطراف سازد و بعد از آن سر خود بر روی آن که
 که تاز که بر او میخورد آن را



بسم الله الرحمن الرحیم و قوسم انهم صولون مالک لاشا حردن خصوا اینها و لا تقولون
 کی بعضی طعم طعم المجر بر من حسن قیام بیتم تا بیتم مملو نموده در راه با او
 ماست با سینه با کلمات که این خود در بند آرزویان جمع علیمان و آرزویان را
 ندان بر او ندان که ذکر کلمه فلان بر او ندان نام ندان بر او ندان مگر کلمه و همه
 و عامر و سار و العبد شیخی شود و شایسته شود تا مگر شایسته با طاعت
 یا بهیتر از این آرزویان اجابت آن شود بی شمع بخورن شمع و همه در این
 سه روز فتنه سه انجمن نام فم لایم و در اول روز با این طبع الحاد و این
 و اولی که من نفون فتم الله علی توبه و علی کرم و علی ابراهیم است و
 تحت بکن دی آرزویان و جمع جوارح و بر علیمان و آرزویان فتنه فلان
 بر او ندان که مملو فلان بر فلان یا کلمه نام فتنه بر او ندان مگر کلمه
 و سواد قلب بر بیتم کلمه سوره دونه کلمه لایم - الله الی ابراهیم
 و همه در این فتنه در راه این به سحر و در آرزویان در راه
 یا هست و در این فتنه و همه از آنکه بر او نشانی سنگین بر او

۱۱۵
 ۱۱۴
 ۱۱۳
 ۱۱۲
 ۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

فلسفی و اشک معقل در اول مکتب

۱۰۹

انجمن

مولا آقا محمد باقر
مدرس فیضیه
مدرس از مکتب
دادار آقا محمد

کتابخانه کتب خطی
مکتب



کتابخانه کتب خطی
مکتب

علا

کتابخانه کتب خطی
مکتب

کتابخانه کتب خطی
مکتب

کتابخانه کتب خطی
مکتب

